



جنگ، "صلح"، نتایج و چشم انداز!

او اخر ماه گذشته ، جمهوری اسلامی قطعنامه ای را که سال پیش توسط شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسیده بود ، پذیرفت و روز ۲۹ مرداد ماه جاری و در آستانه آخرین روزهای پایان هشتمین سال جنگ ، آتش بس میان ایران و عراق بطور رسمی و با نظارت نیروهای سازمان ملل بمورد اجرا گذاشته شد . سرانجام جمهوری اسلامی که هشت سال برادامه جنگ اصرار ورزیده بود و پیاپی دادن به جنگ را معادل نابودی خود می شمرد ، مجبور به پذیرش آتش بس گردید . اینک چرا جمهوری اسلامی از آغاز به استقبال این جنگ شتافت ، چرا اینهمه سال بالاجاب تمام برتداوم آن اصرار ورزید و سرانجام اینک چرادر بدترین شرایط ممکن تن به تسلیم داد ، موضوعاتی است که در اینجا بطور مفصل به آنها خواهیم پرداخت تا ضمن روشن شدن اهداف ، اقدامات و ماهیت سیاستهای هیات حاکمه چه در جنگ و چه در صلح ، در صفحه ۲



اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

صلح بادوام و دمکراتیک در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است
← ۱۵

علیه پراکنندگی در دفاع از وحدت

اکنون پس از یک دوران تلاطمات ، بحرانهای انشعابات و پراکنندگی در صفوف نیروهای سازمان ما ، ضرورت وحدت در میان نیروهای که خود را مدافع خط مشی "اقلیت" می دانند ، اما طی چند سال گذشته هریک به فعالیت مستقل در چارچوب تشکیلات مستقل خود ادامه داده اند ، بیش از پیش احساس می گردد . هر کس بحسب احساس مسئولیتی که در قبال جنبش طبقه کارگر ، توده های زحمتکش مردم و انقلاب ایران دارد ، برای ضرورت وحدت تاکید می کند . لاقلا جدی ترین این سازمانها و جریانها این حقیقت را دریافته اند که در نتیجه پراکنندگی صفوف نیروهای سازمان نه فقط بشکل محسوسی از توان رزمی و قدرت تعرضی در صفحه ۴

دمکراسی و سوسیالیسم از دیدگاه راه کارگر

طبقه کارگر در مبارزه خود علیه بورژوازی برای اینکه بتواند به اهداف طبقاتی و تاریخی اش جامعه عمل پوشد ، باید مابین یک طبقه مجزا از همه طبقات دیگر ، در یک حزب واحد طبقه ای سازمان یابد و به مارکسیسم - لنینیسم مسلح گردد . اما طبقه کارگر نمیتواند مابین یک طبقه متشکل گردد ، به منافع طبقاتی خود آگاه می یابد و اهداف سترگ خود را عملی سازد مگر آنکه شناخت صحیحی از ماهیت طبقاتی احزاب و سازمانها می کند که هریک منافع طبقاتی معینی را نمایندگی می کنند . کسب کرده باشد . این مسئله در ایران بویژه از آنجهت حائز اهمیت است که علاوه بر سازمانهای که آشکارا از منافع بورژوازی دفاع می کنند و سازمانهای اپورتونیست - رفرمیست نظیر حزب توده و اکثریت ، که ماهیت اینان نیز تا حد در صفحه ۱۱

توضیح و تشریح ۱۳

برنامه سازمان

۱۳



یادداشت های سیاسی

تجدید بیعت با خمینی ، در صفحه ۹
سروش پرورش و رشکستکی سیاسی

نوزدهمین کنفرانس (ح.ک.ا.ج.ش) ادامه کدام خط؟

حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی آغاز گردید ، و در بیست و هفتمین کنگره حزب رسمیت یافت و به خط مشی رسمی حزب کمونیست شوروی تبدیل گردید . دستور جلسه کنفرانس ارزیابی چگونگی پیشرفت اجرای مصوبات کنگره ۲۷ و نتایج نیمه نخست برنامه پنج ساله دوازدهم در صفحه ۶

نوزدهمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که در ۲۸ ژوئن ۱۹۸۸ شایش یافت و با تصویب چند قطعنامه پیرامون مسائل مورد بحث کنفرانس بکار خود پایان بخشید ، ادامه تحولاتی است که در پی پلنوم آوریل ۱۹۸۵ کمیته مرکزی

درفروش سهام کارخانه ها به کارگران ، چه اهدافی تعقیب می شود ؟

← ۲۵

تصویر روشنی از نتایج این تسلیم که به تعبیر خمینی "زهر"ی در کام او و جمهوری اسلامی بود و چشم انداز آتی بدست داده شود.

مهمترین و پایه‌ای ترین انگیزه جمهوری اسلامی در جنگ با عراق و ادامه آن را با یستی در عوامل داخلی، یعنی در انگیزه طبقاتی طبقه حاکم مبنی بر توقف و سرکوب انقلاب جست، طبقه‌ای که ارگانهای سرکوبش در حین انقلاب دچار از هم گسیختگی شده بود. در جریان و از گونی حکومت سلطنتی، انقلاب ضربات مهلکی بر پیکر نهادهای کهن جا معه فرود آورد. امواج توفنده انقلاب ارگانهای ستم و سرکوب بورژوازی را تا حدود زیادی از هم گسیخت و روند عمومی کارنها دهی بوروکراتیک را مختل کرد. جنبش توده‌ای از کنترل رهبران خارج گردید و کارگران و زحمتکشان با مشکل شدن در نهادهای شورا‌ئی و کمیته‌های محلی نطفه‌های اقتدار توده‌ای را برپا داشتند. اقدامات عملی و بلا واسطه این نهادهای انقلابی بطور جدی، با منافع به قدرت خزیدگان و اساسا طبقه حاکمه در تعارض بود و ابزارهای ستم و سرکوب، بعلت از هم پاشیدگی و ضریاتی که از انقلاب دریا فت کرده بودند، در انجام کامل وظایف خود، ناتوان بودند. جوان انقلابی حاکم برجما معه و انقلابی که سلطنت را به زیر کشیده بود، نه تنها چنین اجازه‌ای را به آنها نمی داد، بلکه توده‌های انقلابی هر روز به اقدامات عملی را دیکال تری دست می زدند و درخواست‌های بیشتری را پیش روی رژیم قرار می دادند. جمهوری اسلامی که ما هیتا مخالف اینگونه اقدامات بود و قاربیه پاسخگوئی مسائل داخلی نبود، برای انحراف مبارزات توده‌ها و جلوگیری از رادیکالیسم انقلابی آنان و مهمتر از همه برای توقیف و سرکوب انقلاب به یک جنگ خارجی نیاز داشت تا توجه توده‌ها را از داخل به خارج انحراف دهد و در ضمن ارگانهای ستم و سرکوب را باز سازی کند. جنگ همان وسیله‌ای بود که جناح‌های مختلف بورژوازی، تا مین منافع خود را در برابر فروختن و دامن زدن آن می یافت. باز سازی ارگانهای ستم و سرکوب، توقف و سرکوب انقلاب، توسعه طلبی بورژوازی جهت احراز نقش هژمونیک و تقویت مواضع خود در منطقه، اهداف مشترک جناح‌های بورژوازی بود که حصول بآن در پرتو جنگ و تداوم آن مهیا می گردید. علاوه بر این جنگ می توانست نا رضایتی توده‌ها را مهار کرده و تضادهای درونی

رژیم را تخفیف دهد و یا موقتا آن را تحت الشعاع خود قرار دهد. اهداف توسعه طلبانه و پان سلامیستی رژیم اسلامی با "مسدود انقلاب" دستیافتنی می نمود، و "انقلاب" قبل از هر چیز با جنگ "صا در" می شد! جنگ ما را حل مختلفی را در پی داشت. پس از نخستین مرحله و دوران تعرض رژیم عراق که در پی کسب نقش بر ترو ژاندارمی در منطقه بود، جمهوری اسلامی از سال ۶۰ به بعد، دست به تعرض زد. تعرضات جمهوری اسلامی که با تلفات سنگینی تواءم بود، برخی پیروزیهای نظامی به همراه داشت و موقعیت برتری را برای خود فراهم ساخت و این تا سال ۶۴ ادامه یافت. پس از آن دو طرف درگیر عملا از یک توازن نظامی برخوردار بودند و جنگ بحالت فرسایشی افتاد. استراتژی امپریالیستها که جنگ نیایستی برنده و یا با زنده‌ای داشته باشد، ناظر بر حفظ این توازن بود. بر طبق این توازن و بنا به مجموعه معادلات بین المللی و منطقه‌ای، پیروزی نظامی بر رژیم عراق ممکن نبود و این حقیقت علی رغم آنکه بر سران جمهوری اسلامی آشکار بود، اما رژیم بنا به سرشت تجارانه و اهداف پان اسلامیستی اش بر تداوم کشتار و جنگ صرار می ورزید، تا در داخل نیز به اهداف ارتجاعی خود جامه عمل پوشد. قطعنامه ۵۹۸ در تیر ماه ۶۶ به تصویب شورای امنیت رسید اما جمهوری اسلامی برخلاف طرف مقابل از پذیرش آن سر باز زد و بر ادامه جنگ پای فشرد. خمینی و دیگر سران رژیم، این قطعنامه را مردود شمردند. اما مجموعه عوامل داخلی و خارجی، در ادامه جنگ بزیار رژیم تغییر می نمود و او را به موقعیت پائین تری سوق داد. او اواخر سال ۶۶، این توازن بطور قطعی به نفع عراق بر هم خورد.

۸ سال ادامه جنگ، کشتاری سابقه، فقر و فلاکت بی حد و حصر توده‌ها را در پی داشت. آحاد توده‌ها با تنفر و انزجار نسبت به جنگ و نسبت به برپا کنندگان و ادا مدهندگان آن می نگرستند. همه انواع اهرم‌های سرکوب مادی و معنوی، اقسام فشارها و جبارها، و بکارگیری متنوع ترین شیوه‌های تحمیق و فریب دیگر قادر نبودند و راهی لازم جهت تعرض رژیم را بسیج کند. توده‌ها بنا به مجموعه شرایط غیر قابل تحمل سیاسی و اقتصادی ناراضی و مخالفت خود را با جنگ و بار رژیم در اظهارات علنی خود که هر روز به میزان بیشتری از کنترل رژیم خارج می گردید، با زتاب، می دادند. از

سوی دیگر قدرت مالی رژیم جهت تامین هزینه‌های سرسام آور جنگی کاهش یافته بود، تضادهای و شکافهای درونی رژیم نیز عمیق تر می شد. اختلافات به غایت حاد درونی بر سر مسئله انتخابات مجلس سوم، به تهدیدهای علنی و درگیریهای فیزیکی کشیده می شد. دخالت خمینی در حمایت از جناح دولت - رفسنجانی و ایجاد ارگان "مجمع تشخیص مصلحت" بر فراز سرشورای نگهبان که آشکارا تضعیف جناح با زار بود، مبین مراحل حاد و انفجار آمیز تضادهای درونی بود. تضادهای میان نیروهای مسلح نیز شکل علنی تری بخود می گیرد. شورای عالی دفاع"، "ستاد فرماندهی مشترک" و سرانجام گزینش یکتا مهر معروف جناح "واقع بین‌ها" ها هاشمی رفسنجانی به جانشینی فرماندهی کل قوا، همه و همه برای برون رفت از این بستی است که جمهوری اسلامی مدت‌هاست با آن مواجه است.

از طرف دیگر سیاست‌های توسعه طلبانه حکومت اسلامی، توازن سیاست‌های جهانی را در منطقه بهم می زد، ارتجاع عرب و بطور کلی ارتجاع منطقه را تقویت کرد و بیش از همه به صهیونیسم خدمت نمود و آشکارا به جنبش فلسطین لطمه زد. جنگ طلبی رژیم نیز و راد انظار جهانی و محافل بین المللی به شدت منفرد ساخته بود و سرانجام دول امپریالیستی نیز در مخالفت با سیاست‌های بحران زای رژیم و در تعقیب تقویت جناح‌های مطلوب تر درون هیات حاکمه، رژیم را در معرض فشارهای مستقیم و غیر مستقیم سیاسی و اقتصادی که از جمله در تحریم فروش اسلحه، ایجاد محدودیت در خرید نفت، قطع مناسبات و غیره با زتاب می یافت، قرار داد. و این برگر و وزیر جنگ آمریکا، کمی پس از تصویب قطعنامه آتش بس اعلام کرده بود چنانچه جمهوری اسلامی از پذیرش آن خودداری ورزد، در دراز مدت با یستی رژیم دیگری جایگزین رژیم کنونی گردد، خلاصه آنکه شرایط بین المللی، در تکمیل شرایط داخلی علیه رژیم جمهوری اسلامی و بیان گروخامت و وضع رژیم و شکست او در عرصه‌های سیاسی است.

این شکست‌های سیاسی، بویژه آنگاه در ماندگی کامل رژیم را به نمایش گذاشت که با شکست‌های رژیم در عرصه نظامی تکمیل شد - اوائل سال ۶۷، فاو که دارای اهمیت استراتژیک بود و جمهوری اسلامی با تحمل تلفات زیادی توانسته بود به تصرف خود

بود، در یک حمله برق آسا از دست نیروهای ایرانی خارج گردید و بفاصله کوتاهی پس از آن عراق توانست شلمچه را نیز از تصرف ایران خارج سازد. همچنین جزایر مجنون که ۵ سال قبل، به بهاء کشتار و تلفاتی سابقه نیرو - های ایرانی، بدست جمهوری اسلامی افتاده بود، از چنگ آن خارج شد. شکست‌های پی‌در پی نظامی جمهوری اسلامی که با دریافت ضربات نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس توأم بود، هیچ جای تردیدی برای جمهوری اسلامی باقی نگذاشت که اگرخواهد به جنگ ادامه دهد موجودیتش را بطور جدی بخاطر افکنده است. سرمش‌هایی که از مدت‌ها قبل از جانب جناح فائده آغاز گشته بود، بتدریج زیاده‌تر میشود. رفسنجانی که در مصاحبه دیماه ۶۶ خود با تلویزیون ان - بی - سی آمریکا به برقراری رابطه با آمریکا اظهار امیدواری کرده بود و به عنوان نماینده جناح "واقع بین"ها ابتهکار عمل را در ایجا دزمینه‌های لازم برای عملی ساختن این مسئله در دست گرفته بود، با اعتراف به اینکه "زمان دیگر به نفع ما نیست" برای هماهنگ کردن سیاست‌های جمهوری اسلامی با سیاست‌های مورد نظر امپریالیست‌ها موقعیت را مناسب یافت. خمینی جام زهر را سرکشید، و جمهوری اسلامی پس از یکسال آتش بس را پذیرفت.

مدتها بود که تداوم جنگ، دیگر نه تنها، تا مین کننده همه آن منافع نبود که در آغاز جناح‌های مختلف بورژوازی راضی می نمود بلکه از جهات معینی در مقابل منافع جناح دولت - رفسنجانی، و اساساً خطری برای کلیت رژیم بود. سیاست جنگی عملاً به ضد خود تبدیل میشود. جنگ اگر چه در مقابل منافع تضادهای نرونی هیات حاکمه را موقتاً تخفیف دهد، اما نرا دامه، این تضادها را حدت بخشید. نکبت جنگ، موجبات زائل گشتن "برکات جنگ" را در خود داشت. انقلاب نیز اگر چه در سایه جنگ، نریات سهمگینی را متحمل شد، اما از پیکار میفتاد و بحران انقلابی نیز که می بایستی در بناه جنگ جیل شود، همچنان بر جاکمه حاکم اندوخته‌ای عتلاء مجدد بخود گرفت. جنگ که هستی "و" شرف "رژیم خوانده شده بود، کنون بطرز جدی این هر دو را به مخاطره فکنده بود و سیاست جنگ تا پیروزی که زمدتها پیش به بن بست رسیده بود، اکنون ه پیروزی که شکست و افضاح در پی داشت.

پذیرش آتش بس تعیین تکلیفی بود با این بن بست. اما بن بست سیاستی که جنگ را آغاز نمود، پا بر جاست از اینرو آتش بس تعیین تکلیف موقتی است و طبقاتی که جنگ بسراه انداختند، در جایگاه خود باقی اند.

جمهوری اسلامی، بموازات استحکام مناسبات بورژوازی در عرصه مسائل داخلی، می بایستی مناسبات خود را با دول امپریالیستی و در راس همه امپریالیسم آمریکا، عادی و مستحکم گرداند، تا بتواند زعهده انجام وظایفی که فقط در حیطه این مناسبات انجام پذیر است، بطور کامل بر آید. این رسالت را جناح فائده به سردمداری رفسنجانی که مبتکر پذیرش آتش بس است و مورد حمایت خمینی است، برعهده گرفته است، تا با پذیرش قطعنامه و حفظ "صلح" در خارج، شرایط امن تری برای حرکت سرمایه ایجا د شود و جنگ در داخل با شدت بیشتری ادامه یابد، رژیم از مخمضه ای که بدان دچار گشته است رها نیده شود و سقوط آن بتا خیر افتد! اما شکست‌های مفتضحانه رژیم، سیاست‌های مربوطه و عکس - العمل‌هایی که به ناگزیر دنبال خواهد داشت بمزاج فراتر از آن حدودی است که جناح فوق ویا کلیت رژیم تعیین و ترسیم نموده است بحران سیاسی موجود، با اختلافات درونی، به صورت بحران حکومتی ادامه و تشدید خواهد یافت، جناح با زار به مخالفت آشکارتری روی خواهد آورد. مهمتر از آن، تاثیرات ونتایج شکست‌های نظامی بر روی مسائل داخلی است. بلاواسطه ترین این نتایج، تشدید بحران سیاسی است. تشدید بحران سیاسی بدون شک به وخامت با زهم بیشتر موقعیت رژیم و پذیرش شکست‌های در عرصه مسائل داخلی منجر خواهد گردید. رژیم دیگر نخواهد توانست به بهانه جنگ، از پاسخ به مطالبات توده‌ها طفره رود. سرریز شدن سربازان و دیگر نیرو - های نظامی از جبهه‌ها به داخل شهرها، ایجاد بیکاری را بیش از این افزایش خواهد داد. ناتوانی رژیم در پاسخگویی به مسائل آنها زمینه‌های رشد مبارزات توده‌ای را فراهم‌تر خواهد ساخت. بحران آنچنان عمیق و همه جانبه است و اقتصاد بدان درجه در هم شکسته و از هم گسیخته است، که بهبودی با دوامی را در چشم انداز قرار نمی دهد. شرایط جدید زمینه تکامل بعدی مبارزات توده‌ای است. کارگران که در زیر شدیدترین فشارهای اقتصادی و سیاسی قرار داشته‌اند و بیشترین لطمات را

متحمل گشته‌اند، به مبارزات حادتر، عملی - تری دست خواهند زد، جنبش توده‌ای اعتلاء نوینی خواهد یافت.

اگر جمهوری اسلامی آتش بس را پذیرفته است و با عوام فریبی دم از "صلح" می زند، به خاطر آن است که موقعیت خود را تثبیت کند و همان اهداف و سیاست‌های زمان جنگ را در "صلح" پیش ببرد. کمونیست‌ها موظفند ماهیت فریبکارانه صلح بورژوازی را بر ملا سازند. صلح رژیم، صلح طبقه حاکمه است. صلح طبقه‌ای که جنگ را برافروخت، صلحی است بی ثبات و ناپایدار، صلحی است که هدف آن تشدید استثمار و سرکوب توده‌ها است. "هیچیک از جنگ‌ها نمیتوان از نظام‌های سیاسی که موجد آنها می شوند، جدا کرد، سیاستی که یک دولت معین، یک طبقه معین در چهارچوب آن دولت از مدت‌ها پیش از جنگ دنبال می کرد، قهراً و ناگزیر بوسیله همان طبقه در طول جنگ ادامه می یابد و فقط شکل عملی آن تغییر می کند" (لنین - جنگ و انقلاب) اگر جنگ ادامه سیاست داخلی هیات حاکمه (طبقه حاکمه) است، صلح طبقه حاکم نیز چیزی جز تداوم همان سیاست نیست. صلح رژیم، صلح دروغین است، صلحی است بوروکراتیک، صلحی برای تداوم بهره - کشی، صلحی است که توده‌های استثمارشونده را در انقیاد دستمگران نگاه میدارد، صلحی است که در دل خود نطفه‌های جنگ جدیدی را می پروراند. این صلح نه دموکراسی و رفاه اجتماعی بهمراه خواهد داشت و نه اکثریت عظیم توده‌های زحمتکش را از شرمناک بی - شماری که رژیم ببار آورده و می آورد نجات خواهد داد.

یگانه صلح واقعی و پایدار، صلحی که متضمن منافع توده‌ها باشد، صلحی که کارگران و عموم زحمتکشان را بر سر نوشت خود حاکم گرداند، صلحی که به فقر و فلاکت آنان پایان بخشد، صلح دمکراتیک است و صلح دموکراتیک در گمراهی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. کمونیست‌ها خواهان چنین صلحی هستند. صلح بوروکراتیک را بر ملا می سازند، راه انقلابی خلاصی از جنگ ارتجاعی و صلح بوروکراتیک را نیز به توده‌ها نشان دهند. اگر کمونیست‌ها تصریح می کنند که راه انقلابی در صفحه ۲۹

علیه پراکنندگی

درد فاع از وحدت

سا زمان کاسته شده بلکه بدتر از آن لطمانى جدى به جنبش طبقه کارگر ايران وارداآمده است. ضرورت اين وحدت تنها از درك اين حقيقت ناشى نمى شود كه مركزى تمام استعدادها، منابع و امكانات پراكنده دريك تشكيلاآت واحد، وظيفه ما را در امر سا زمان ندهى و آگاهى طبقه کارگر تسهيل مى كند و بر دامنه مداخلة انقلابى سا زمان در مبارزه طبقاتى و قسدرت تعرضى آن در جنبش مى افزايد بلکه ناشى از فراهم آمدن پيش شرطهاى اساسى ايسن وحدت در عرصه هاى ايدئولوژيك - سياسى، يعنى وحدت در مسائل اساسى برنامة و تاكتيك است. امروزه درك اين مسئله حتى برآى كسانى كه اندكى آگاهى طبقاتى دارند، دشوار است كه چگونه كسانى كه خود را مدافع يك برنامة و تاكتيكهاى واحد معرفى مى كنند، در سا زمانهاى جداگانه فعاليت مينمايند و هنوز حاضر نيستند، در چارچوب يك تشكيلات واحد، مشتركاً فعاليت نمايند؟ حقيقتاً نيز هيچ چيز بى معنا تر از اين نيست كه دريك جنبش افراذ گروهها و سا زمانهاى بر سراسرى ترين مسائل برنامة اى و تاكتيكى نقطه نظر واحد داشته باشند، وظيفه خود را تشكّل، آگاهى و رهبرى مبارزه طبقاتى کارگران قرار دهند، اما در تشكّلهاى جداگانه و مجزا فعاليت نمايند. البته ظاهراً نيز كسى خود را مدافع اين وضعيت معرفى نمى كند و هر كس بسهم خود شعار وحدت را سرمى دهد. اما فرق است ميان كسانيكه ضرورت وحدت را عميقاً درك مى كنند. و عملاً در جهت تحقق آن گام برميدارند، بسا كسانيكه شعار وحدت را سرمى دهند اما نه فقط از برداشتن يك گام عملى در اين جهت خود - دارى مى ورزند، بلكه علناً در امر وحدت نيسز اخلاص مى كنند. بعنوان نمونه ميتوان به جرياناتى اشاره كرد كه امروز در شرايطى كه مسئله وحدت نه بطور كلى وعام بلكه بطور مشخص و عملى مطرح شده است بانحاء مختلف مى كوشند از پائى سخگوى مشخص به مسئله طفره روند و برآى گريز از وحدت شعار " وحدت اصولى" را سز داده اند، اما هيچ روشن نمى كنند كه منظورشان از اين " وحدت اصولى" چيست؟ وحدت اصولى چگونه كه ما كمونيستها آن را درك مى كنيم بريك مبنائى

ايدئولوژيك مشترك و وحدت بر سراسرى ترين مسائل برنامة اى و تاكتيكى مبتنى است. كسانى كه اهداف، و ظايف و روشهاى واحد را پذيرفته اند ميتوانند به وحدت تشكيلاتى دست يابند. وحدت برنامة اى و تاكتيكى، وحدت تشكيلاتى را الزام آور مى سازد. بدون يك شالوده ايدئولوژيك مشترك يعنى بدون وحدت ايدئولوژيك هيچ بحثى از وحدت تشكيلاتى نميتواند در ميان باشد، اما زمانى كه اين وحدت ايدئولوژيك، يعنى وحدت بر سراسرى ترين مسائل برنامة اى و تاكتيكى بدست آيد، آنگاه هيچ چيزى نمى تواند عدم وحدت تشكيلاتى و پراكنندگى را توجيه كند. ما وحدتى را كه پايه آن وحدت بر سراسرى ترين مسائل برنامة اى و تاكتيكى است وحدت اصولى مى ناميم و مدافع ايسن وحدت هستيم. كسى كه حقيقتاً به برنامة و تاكتيكهاى " اقليت" معتقد باشد، نميتواند جز اين فكر كند. كسانى كه برآى گريز از وحدت، از پذيرش اين معيارهاى وحدت اصولى، معيارهاى كه تمام كمونيستها آنها را پذيرفته و از سوى رهبران كبيسر جنبش پرولتارىائى، ماركس، انگلس و لنين بر آن تاكيد شده است، سربازمى زنند، در پى آن هستند كه معيارهاى خود ساخته اى را جا بگزين معيارهاى يك وحدت اصولى قرار دهند، آنها سئوال ميكند مگر ما در درون يك تشكيلات مشتركاً فعاليت نمى كرديم؟ مگر ما با داشتن برنامة و تاكتيكهاى واحد با بدترين نوع انشعابات روبرو نبوديم؟ پس وحدت بر مبنائى برنامة و تاكتيكهاى واحد نميتواند معيار باشد. پاسخ ما اين است كه اين استدلال صرفاً توجيهى برآى دفاع از پراكنندگى و اخلاص در امر وحدت است. ما در گذشته با انشعابات متعددى روبرو بوده ايم و در تحليل نهاى نيسر منشاء همه آنها اختلافات ايدئولوژيك بود، اما برخى از اين انشعابات اصولى، درست و بر حق بود، چرا كه در آنجا پاي دفاع از ماركسيسم - لنينيسم و جوهر انقلابى آن در ميان بود. در آنجا بحث بر سراسر اختلافات عميق ايدئولوژيك بود. ما نه ميتوانستيم ونه مجاز بوديم با امثلال " اكشريتى ها" و " ترسكيستها" دريك تشكيلات واحد فعاليت كنيم، تجربه نيز نشان داد كه ما با آنها داراى اختلافات اساسى برنامة اى و تاكتيكى بوديم و امروزه حقانيت ايسن انشعابات را همه تا پيد مى كنند، اما برخى

اصولی در صفوف نیروهای اقلیت هستند. آنها بحق از ما سوال می کنند که چه گام عملی در این جهت برداشته اید؟ بحث ما در اینجا از کسانی است که در سخت ترین شرایط حاکم بر ایران بمبارزه خود علیه ارتجاع حاکم ادامه میدهند، با تمام وجود خود نتایج انشعابات، اشتباهات و انحرافات گذشته ما را لمس می کنند، ضرورت وحدت در صفوف نیروهای سازمان را بخوبی درک می کنند و می دانند که این امر چه نقشی در امر انجام وظایف مادر قبل طبقه کارگر، و افزایش قدرت تعرضی سازمان ایفا می کند.

امروزه همه کسانی که از موضع طبقه کارگر به مسائل جنبش نگاه می کنند، خواستار چنین وحدتی هستند و این موضع در تضاد مستقیم با موضع کسانی قرار دارد که با نحاه مختلف از پاسخ به این مسئله ضروری و مبرم طفره می روند، منظور ما کسانی است که در انشعاب سال گذشته از سازمان جدا شدند و بر خود نام " هسته اقلیت " گذارده اند. آنها تا زمانیکه بحث یک وحدت عملی و مشخص در میان نبود خود را وحدت طلب معرفی میکردند، و می گوشتند نقش خود را در اشتباهات و انحرافات گذشته پنهان سازند و دیگران را انشعاب طلب معرفی نمایند، اما اکنون که سخن از وحدت عملی و مشخص بمیان آمده است، بجای پاسخ صریح و مشخص به این نیمازمبرم جنبش، به هر شیوه ای متوسل می گردند تا نه تنها پراکندگی موجود را توجیه کنند، بلکه اساسا در امر وحدت اخلال ایجاد کنند. آنها برای سرپوش گذاردن بر تمایلات انشعاب طلبانه خود به متخصصین کشف توطئه نیز تبدیل شده اند. در حالی که هر نیرویی که به منافع طبقه کارگر می اندیشد، از تلاشهای وحدت طلبانه ما استقبال می کند، هسته در نشریه خود از وحدت در صفوف سازمان " اظهار نگرانی " می کند و " همزمانی اعلام وحدت " را موجب " اظهار نگرانی " و توطئه میدانند. هر انسان اندک آگاهی از خود سوال خواهد کرد که مگر وحدت در صفوف نیروهای اقلیت میتواند موجب " نگرانی " کسانی واقع شود که خود را پیرو برنامه و تاکتیکهای اقلیت میدانند. مگر همزمانی طرح مسئله وحدت، توطئه معنا میدهد؟ متاسفانه هسته بهمین حد نیز اکتفا نکرد و سپس از گذشت یک ماه در نشریه خود توطئه جدیدی

کشف نمود. ما چرا از این قرار است که " هسته " پس از کشف محیر العقول توطئه اول، که گویا توطئه " همزمانی اعلام وحدت " بوده است، توطئه دیگری کشف کرده است مبنی بر اینکه " مذاکرات پنهانی " بی سروصدا و با واسطه نیرویی که ملاک برنامه واحد و تاکتیکهای اساسی واحد " در جرگه " کنگره وحدت " وارد شده است، خود بخود (!) با نیروی ثالثی در جریان است و خلاصه کلام " پنهانکی با واسطه شورایی عالی با راه کارگر، توطئه وحدتی در کار است.

این را می گویند، استدلال متین و مستحکم طرفداران " وحدت اصولی "! برای اخلال در امر وحدت. این است آن سبک کار پرولتری! که " هسته " خود را مدافع آن معرفی می کند.

حقیقتا این کشفیات متخصصین امور " توطئه " و " پنهانکی " و " با واسطه " گی تنها میتواند مایه استهزاء در سطح جنبش گردد. " هسته " بعوض اینکه در جهت وحدت گام بردارد، برای فرار از وحدت و دفاع از پراکندگی به مبتذل ترین شیوه متوسل گشته است. عبارت دیگر " هسته " چنین استدلال می کند: به این علت با وحدت مخالف است که " پنهانکی " با واسطه شورایی عالی " توطئه وحدتی با راه کارگردار است. هیچ چیز بهتر از چنین ادعاهائی نمی تواند انشعاب طلبان را افشاء کند. هر انسان اندک آگاهی این حقیقت را بخوبی می داند و روزمره در موضع گیریها و نشریات سازمان ما با آن برخورد می کند، که سازمان ما با سازمان راه کارگر اختلاف اساسی برنامه ای و تاکتیکی دارد، و هنگامیکه بین دوسا زمان اختلاف اساسی برنامه ای و تاکتیکی وجود دارد، هیچ صحبتی از وحدت نمی تواند در میان باشد، نه " پنهانکی " و نه علنی، فقط کسی که دچار پیریشانی حواس شده باشد و در یک اتاق در بسته به کشف توطئه مشغول باشد، میتواند چنین خیال بافی را در سطح جنبش ارائه دهد که " پنهانکی " وحدتی با راه کارگر در حال شکل گرفتن است.

این دروغ پردازیهای آشکار نشان می دهد که " هسته " هنوز ذره ای از گذشته نیا موخته، هنوز بر تمایلات انشعاب طلبانه خود فائق نیامده و به بدترین شکل ممکن توجیه گر پراکندگی شده است. در انشعاب سال گذشته، " هسته " در کنار کمیته

خارج از کشور سابق با تمام تلاشها و پیشنهادات ما برای حفظ وحدت و انسجام تشکیلات مخالفت کرد، پیشنهاد ما را برای تشکیل یک کمیته برگزار کننده کنگره متشکل از نمایندگان انتخابی بخش های مختلف تشکیلات که در سریع ترین زمان ممکن کنگره سازمانی را تشکیل دهد، هم صدا با کمیته خارج از کشور سابق رد کرد. علاوه بر این ما پیشنهاد کردیم، در شرایطی که کمیته مرکزی سازمان عملا منحل شده بود، نشست از کلیه اعضاء تشکیل گردد، یک کمیته موقت رهبری را انتخاب کند و کنگره سازمانی را حداکثر پس از سه ماه از نشست اعضاء برگزار نماید، اما این پیشنهاد نیز از سوی کسانی که امروز بر خود نام " هسته " گذارده اند رد شد. ما با پیشنهاد نشست از کلیه اعضاء و کاندیداهای عضویت نیز موافقت کردیم، اما اعضاء کنسونی هسته، حتی این پیشنهاد را هم رد کردند. آنها یک هدف را دنبال می کردند و آن انشعاب بود. اکنون بیش از یکسال از انشعاب " هسته " گذشته است، اما متاسفانه هیچ درسی از این یکسال نیز نیا موخته است. هنوز بر مواضع تجزیه طلبانه و انشعاب گرایی خود پای می فشارد و هنوز در رویای تبدیل " هسته " به سازمان " هسته " و حزب " هسته " است و بهمان نسبتی که به سبک کار پرولتری و حزب پرولتاریا نیز نزدیکتر شده!! متخصص کشف توطئه هم شده است. اما اکنون دیگر نمیتوان پشت تئوری توطئه تمایلات تجزیه طلبانه را پنهان ساخت. بگذار حتی معدود افرادی که تاکنون واقعا چنین تصور می کردند که " هسته " از وحدت در صفوف سازمان دفاع میکند، و نه تجزیه و انشعاب، حقیقت را بهتر در یابند و ببینند که چه کسانی از وحدت اصولی در صفوف نیروهای اقلیت دفاع کرده و می کنند و خود را در قبال جنبش طبقه کارگر، توده های زحمتکش مردم و انقلاب ایران مسئول می دانند و چه کسانی در گذشته انشعاب طلب بودند و اکنون نیز از پراکندگی صفوف نیروهای سازمان دفاع می کنند.

ما همانگونه که تاکنون مکرر در سطح جنبش اعلام کرده ایم، پراکندگی صفوف اقلیت را بزیان جنبش کمونیستی کارگری ایران میدانیم، ما خواستار یک وحدت اصولی یعنی وحدت بر مبنای اساسی ترین مسائل برنامه ای در صفحه ۲۹

نوزدهمین کنفرانس (ح.ك.ا.ج.ش) ادامه کدام خط؟

وظایف سازمانهاى حزبى در تعمیق پروسه پرستاریا و اتخاذ تصمیمات مشخص در جهت دمکراتیزه کردن بیشتر حزب و جامعه تعیین شده بود.

میخائیل گورباچف طى گزارشى كه به کنفرانس ارائه داده هدف سیاسى کنفرانس را بشرح زیر تعیین نمود:

"هدف سیاسى کنفرانس ما عبارتست از بررسی همه جانبه و نقادانه دوران پس از پلنوم آوریل ۱۹۸۵ کمیته مركزى و بیست و هفتمین کنگره ح.ك.ا.ج.ش، غنا بخشیدن به استراتژى و مشخص ساختن تاكتیکهاى دگرگونیهى ما، تعیین راهها، وسائل و روشهاى كه پیشرفت سریع و برگشتناپذیر پرستاریا ما را تا مین کند و انجام همه این امور با روح سنتهاى لنینى و ارجاع به تجربه موجود."

مسائل مورد بحث کنفرانس اساسا حول دو محور اصلی رفرم سیاسى و اقتصادى دورمى زد اما تاكید اصلی بر مسئله رفرم سیاسى قرار داشت. گورباچف در گزاررش خود گفت: "ما اکنون با مسائل متعددى روبرو هستیم، اما کدامیک مسئله مبرم محسوب مى گردد؟ کمیته مركزى ح.ك.ا.ج.ش، مسئله مبرم را اصلاحات در سیستم سیاسى ما مى داند."

او با ادعای بازگشت به اصول، موازین و معیارهاى لنینى بر مسئله قدرت شوراها و نقش آنها در کلیه تصمیم گیریهاى مربوط به امور دولتى، اقتصادى و اجتماعى تاكید نمود و گفت: "بدون نظر شوراها حتى در مورد يك مسئله مربوط به امور دولتى، اقتصادى و اجتماعى نباید تصمیم گرفت." او افزود: "ما با وظیفه مبرم انتقال تمام قدرت به شوراهاى نمایندگان خلق روبرو هستیم." گورباچف به مسئله کارکردهاى حزب و دولت نیز اشاره کرد و گفت باید حدود وظایف و کارکردهاى حزب و دولت را از یکدیگر متمایز ساخت. گورباچف سپس بوروکراتیسم و نقض سانترالیسم دمکراتیک را در حزب کمونیست اتحاد شوروى مورد انتقاد قرار داد و گفت: "اصول سانترالیسم دمکراتیک كه تعیین کننده ساخت و فعالیت حزب کمونیست اتحاد شوروى است، در مرحله معینى تا حدودى از جای خود را به سانترالیسم بوروکراتیک داد. این امر قبل

از هر چیز باین علت اتفاق افتاد كه توده هاى کمونیست تا حدودى ادى امکان تا شیر گذارى بر فعالیتهاى حزبى را از دست دادند." و بعنوان راه حل براى اى اكدسانترالیسم دمکراتیک، بحث علنى، انتقاد و انتقاد از خود، و انتخابى بودن ارگانهاى حزبى تاكید نمود.

اکنون دیگر همگان به انحرافاتى كه حزب کمونیست، دولت و جامعه شوروى با آن روبرو هستند اذعان دارند. حتى نوكر صفتان اپورتونیست نیز كه زمانى هرگونه مبارزه علیه این انحرافات را "شوروى ستیزى" و "انكار انترناسیونالیسم" معرفی مى کردند، اکنون به رسم همیشه شان بعنوان دنباله روان بیمقدار، آنچه را كه گورباچف عنوان مى كند، انحرافاتى كه بآنها اشاره مینماید و راه حلهائى كه ارائه میدهد تمام تاكید مى كنند. بنا بر این درك آنچه كه اکنون در اتحاد جماهیر شوروى مى گذرد و راه حلهائى كه گورباچف بآنها اشاره مى كند برامى ماركسیست - لنینیستهاى ایران حائز اهمیت است. این مسئله با یداز هم اکنون كاملا روشن گردیده آیا مسائلى كه گورباچف عنوان مى كند، بدانگونه كه خود امدعى است، بازگشت به اصول لنینیسم" و اصول کمونیسم" است یا ادامه همان خط مشى خروشچف در شرایط دیگر. نیاز به گفتن نیست كه برای مقابله با انحرافات مقدم بر هر چیز مسئله مبرم و محوری جامعه شوروى، مسئله دگرگونى در سیستم سیاسى جامعه، قدرت تا م و تمام شوراها بعنوان ارگانهاى اعمال حاكمیت پرولترى، فعال كردن توده ها در عرصه سیاسى، مسئله كنترل و تفكیک و تعیین حدود مرزهاى وظایف و کارکردهاى حزب و دولت، احیاء موازین لنینى در درون حزب است. گورباچف در این موارد به درستی به لنین استناد مى كند. اصولا خصوصیت شوراها بمتابها شكلى از دمکراسى پرولترى در این است كه قاعدند بوروکراتیسم راریشه كن سازند. لنین در این زمینه مى گفت: "كاوتسكى بهیچوجه فرق بین پارلمانتاریسم بورژواژى كه تركیبى از دمکراسى (نه برای مردم) و بوروکراتیسم (علیه مردم) است و دمکراتیسم پرولتاری كه فوراً برای ریشه كن ساختن بوروکراتیسم اقداماتى بعمل خواهد آورد و قادر خواهد بود این اقدامات را بپایان خود یعنی به نابودى

كامل بوروکراتیسم و استقرار كامل دموکراسى برای مردم رساند، پی نبرده است." (۱) او همچنین در همین بحث خود راه مبارزه علیه بوروکراسى و علیه بوروکرات شدن كارگران و كارمندان را خا طرنشان ساخته و میگوید: "نه تنها انتخابى بودن بلکه در هر موقعا قبل تغییر بودن ۲ - پرداخت دستمزدى كه دستمزد كارگر تاجا وزنكند. ۳ - انجام اقدامات فوری برای اینکه وظایف كنترل و نظارت راه اجرانمایند و همه موقعا "بوروکرات" شوند و بنا بر این هیچكس نتواند بوروکرات گردد. (۲) او تصریح مى كند: "تنها صورتى میتوان علیه بوروکراتیسم تا پیا پیا یعنی تا اخرا ز پیروزی كامل مبارزه كرد تمام اها لى در اداره امور شركت و رزند...". همه این مسائل درست، اما آیا گورباچف قادر است باین استناد به لنین با انحرافات جامعه شوروى مبارزه كند؟ پاسخ این است كه ما د اساسى ترین انحرافات در ایدئولوژى و سیاسى حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروى بقوى خود باقى است، آنچه را كه لنین به آن اشاره مى كند میتواند تا م و تمام مرحله عمل واجد در آید و نه میتواند نتیجه اى قطعى در پی داشته باشد.

برای هر كسى كه با سوسیالیسم علم آشناى داشته باشد تصور نا پذیر است كه كسانى بر انحرافات بیگانه با سوسیالیسم جامعه شوروى را مرحله ركود سوق دادند و آستانه بحران قرار دهند، انگشت بگذارند، كسى یا فت نشود كه به این سؤال پاسخ دهد: سرمنشأ طبقاتى و ایدئولوژیک این انحرافات كدام است؟ در حالیکه پیش شرط هر نقسوسیالیستى از انحرافات جامعه شوروى مستلزم این است كه نشان داده شود، این انحرافات ریشه در منافع طبقاتى كدام قش طبقه داد. هیچ چیز عا میانه تراز تلاش رهبر كنوانى حزب کمونیست نیست كه میكوشد سرمنشأ همه این انحرافات را به شخص استال نسبت دهد. در اینجا بحث ما این نیست كه علیرغم هراشتباه و انحرافى كه استالین داشته است، او هیچگاه به اصول لنینیسم و کمونیست پشاپا نزد و تبلیغات ضد استالینى كه اكن سراپاى مطبوعات شوروى را فرا گرفته، بر بقصد سرپوش گذاردن بر ورشكستگی خود اپورتونیستى دوران خروشچف ببعده و انحرافات

ناشی از آن است، بلکه بحث بر سر این مسئله است که برای توجیه این انحرفات و سرپوش - گذاردن بر منشأ طبقاتی آن، سرمنشأ همه انحرفات و نابسامانیهای موجود استالین معرفی میگردد. تا زمانیکه به این مسئله اساسی نیز پاسخ داده نشود، که سرمنشأ طبقاتی این انحرفات تکدامست و با تجدید - نظر خروشچفی در اصول لنینیسم برخوردی اساسی صورت نگیرد مبارزه با انحرفات در حد یک ادعا باقی خواهد ماند. گورباچف خود را پیرو لنین معرفی می کند، و از احیاء اصول لنینیسم، و اصول کمونیسم در جامعه شوروی و برقراری موازین و معیارهای لنینی سخن میگوید، او بقدر کافی با اثر برجسته لنین "دولت و انقلاب" آشناست و مکرر به آن استناد میکند، گمان نمیرود که او این حقیقت را در این نوشته لنینویا آثار دیدگروی ندیده باشد که یکی از اصول مارکسیسم - لنینیسم، مسئله ضرورت دیکتاتور پرولتاریا در یک دوران تا م و تمام تاریخی است که سرمایه داری را از کمونیسم جدا میسازد. چگونه میتوان از دمکراسی سوسیالیستی دفاع نمود، بر نقش و اهمیت شوراها تاکید کرد اما این مسئله اساسی را نادیده انگاشت.

گورباچف در گزارش خود به کنفرانس میگوید: "رفقا! همگی میدانیم که دولت ما بعنوان ابرار دیکتاتور پرولتاریا، پدید آمد. در آغاز سالهای ۱۹۶۰ این نتیجه گیری به دست آمد که بتدریج به دولت عموم خلق تحول یافته است. اما هر چه عمیق تر به محتوای پروسه سیاسی نظریات فکنتیم آشنا تر میگردیم که دولت ما باید دولت عموم خلق بمعنای کامل کلمه بشود. این بدان معناست که ما باید قدرت دولتی و حکومتی را چنان سازمان دهیم که خلق همیشه آخرین کلام را داشته باشد و به پروسه های خود تنظیمی و خود حکومتی، وسیعترین میدان ممکن داده شود." آیا این بازگشت به اصول کمونیسم است یا دفاع از تجدید نظر طلبی خروشچفی؟ چگونه میتوان دولت عموم خلق را از خروشچف بعاریت گرفت، اما خواستار اعمال حاکمیت واقعی تا م و تمام از طریق شوراها گردید. مسئله دیکتاتور پرولتاریا، دارای چنان اهمیت ویژه ایست که نمی توان اساسا بدون آن از حل مسائل دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم سخن گفت. دیکتاتور

پرولتاریا فقط برای سرکوب و اعمال قهر علیه استثمارگران لازم نیست، این تنها فقط یک جنبه از وظایف خطیر دیکتاتور پرولتاریا است. این کاری است که در اتحاد جماهیر - شوروی سالها پیش صورت گرفت، مهمتر از آن وظیفه دیکتاتور پرولتاریا در امر ساختن جامعه نوین سوسیالیستی، و بر انداختن و محو قطعی طبقات است. مارکس، انگلس و لنین هم خودسرانه برای این مسئله تاکید نکردند که دیکتاتور پرولتاریا در تمام دورانی که سرمایه داری را از کمونیسم جدا می کند ضرورت دارد که بعدا افرادی هم نظیر خروشچف پیدا شوند و بنام مبارزه علیه "دگماتیسم" و دفاع از "مارکسیسم خلاق" آنرا کنار بگذارند، و دولت عموم خلق را جایگزین آن سازند و بگویند، دیکتاتور پرولتاریا در شوروی وظایف خطیر تاریخی خود را پایان رساند، و اکنون به دولت عموم خلق تحول مییابد. درست به لحاظ مسائل اقتصادی و اجتماعی نخستین فاز جامعه کمونیستی که همانا سوسیالیسم نامیده می شود، مارکس، انگلس و لنین ضرورت و دیکتاتور پرولتاریا را استنتاج می کنند و این ضرورت پروسه ایست قانونمند. بهمین علت است که مارکس تصریح میکند که: "میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران انقلابی تبدیل یکی به دیگری قرار دارد که همچنین منطبق با یک دوران گذار سیاسی می باشد که دولت آن نمیتواند چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا باشد." (۴) و لنین توضیح میدهد: "فقط کسی به کنه آموزش مارکس درباره دولت پی برده است که فهمیده باشد دیکتاتور پرولتاریا یک طبقه نه تنها برای هرگونه جامعه طبقاتی بطور عام و نه تنها برای پرولتاریائی که بورژوازی را سرنگون ساخته بلکه برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه داری را از "جامعه بدون طبقات" یعنی از کمونیسم جدا می کند، ضرورت دارد." (۵)

آیا ممکن است کسی خود را پیرو تمام و تمام لنین، اصول لنینیسم و کمونیسم و دمکراسی سوسیالیستی معرفی کند، اما فقط به کنه آموزش مارکس درباره دولت پی نبرده باشد که "دیکتاتور پرولتاریا یک طبقه" برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه داری را از "جامعه بدون طبقات" یعنی از کمونیسم جدا

می کند، ضرورت دارد. "؟ پاسخ منفی است. دیکتاتور پرولتاریا، بهمان اندازه برای گذار از سرمایه داری به کمونیسم ضروریست که اصولا یک دوران گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم ضروریست که اصولا دوران گذار سیاسی ضروریست. بدون دیکتاتور پرولتاریا اساسا دوران گذار سیاسی بی معناست. هدف پرولتاریا بر انداختن نظام سرمایه داری، الغاء طبقات و استقرار جامعه کمونیستی است. اما پرولتاریا نمی تواند دفعتا نظام سرمایه داری را بر اندازد و کمونیسم را مستقر سازد، از اینرو منطبق بر تکامل و بلوغ اقتصادی و اجتماعی جامعه کمونیستی، دوفاز ضروریست. در فاز نخستین که معمولا سوسیالیسم نامیده می شود، بقول مارکس: "شوراکارما با آنچه انچه جامعه کمونیستی نیست که بر مبنای خاص خود تکامل یافته باشد بلکه با آنچه انچه جامعه ایست که تازه از درون همان جامعه سرمایه داری بیرون می آید و لذا از هر لحاظ عام از اقتصاد و اخلاقی و فکری هنوز مهر و نشان جامعه کهنه ای را که از بطن آن برون آمده است با خود دارد." (۶) در این فاز مسائل تولیدات و تملک خصوصی افراد خارج می گردد و به تملک جامعه درمی آید، طبقات استثمارگر برمی افتند و استثمار فرد از میان می رود. اصل از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش عملی می گردد. "در مقابل کارمندی و محصول متساوی" اما تفاوت در ثروت، تفاوت در تصاحب محصول اجتماعی باقی می ماند، و این یک بیعدالتی است. اما نمی توان این بیعدالتی را نیز بقوریت برانداخت. بر انداختن این بیعدالتی به مرحله معینی از رشد و بلوغ اقتصادی - اجتماعی جامعه کمونیستی نیازمند است. "بنابراین در نخستین فاز جامعه کمونیستی (که معمولا آنرا سوسیالیسم می نامند) "حقوق بورژوازی" فقط تا اندازه ای ملغی میشود نه بطور تام و تمام، فقط به میزانیکه تحول اقتصادی حاصله اجازه میدهد یعنی تنها در مورد مسائل تولید. "حقوق بورژوازی" و مسائل تولید را مالکیت خصوصی افراد جداگانه میدانند سوسیالیسم این مسائل را بمالکیت همگانی تبدیل مینماید. در این حدود - و فقط در این حدود - "حقوق بورژوازی" ساقط میشود... و این هنوز "حقوق بورژوازی" را که به افراد نامتساوی در برابر

کارنا متساوی (درواقع نامتساوی) محصول متساوی میدهد برطرف نمی‌سازد. " (۷) و در اینجا هنوز دولت ضروریست و این دولت نمیتواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد. " تنها پرولتاریاست که میتواند در جهت برانداختن هرگونه " حقوق بورژوازی " مبارزه کند.

در این مرحله هنوز دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست، چرا که " با ید ضمن حراست مالکیت همگانی پروسائل تولید، بل برای کاروبار ابری تقسیم محصول را نیز حراست نماید. " آیا گورباچف که اینهمه از ضرورت حراست از " ابری کاروبار ابری تقسیم محصول " سخن می‌گوید، لحظه‌ای در این گفتار لنین تعمق کرده است؟ آیا بدون دیکتاتوری پرولتاریا نمیتوان از " حراست مالکیت همگانی پروسائل تولید، برای کاروبار ابری تقسیم محصول " سخن میان آورد؟ پاسخ منفی است. درست است که در اینجا " دولت روبرو با وجود نداشتن سرمایه دار وجود ندارد، طبقه وجود ندارد و لذا نمیتوان هیچ طبقه‌ای را سرکوب نمود. ولی دولت هنوز کاملاً زوال نیافته است زیرا حراست " حقوق بورژوازی " که تضمین کننده نابرابری واقعی است باقی میماند. برای زوال کامل دولت، کمونیسم کامل لازم است. " (۸) کمونیسم کامل جز با از میان رفتن هرگونه " حقوق بورژوازی " ممکن نیست و کسی جز طبقه کارگر خواهان برافتادن هرگونه " حقوق بورژوازی " نیست. " خلق " نمیتواند حقوق بورژوازی را براندازد، چون بخشی از این خلق هم اکنون در اتحاد جماهیر شوروی، خودزاین " حقوق بورژوازی " بهره‌می‌برند و مداخله آن هستند و پاسداران " اقل محدود حقوق بورژوازی " هستند. اینان اساساً کسانی هستند که از امتیازات کارفکری بهره‌مندند یعنی بسیاری از مقامات و کارمندان دستگاه دولتی، بوروکراتهای حزبی، مهندسی، مدیران، هنرمندان، استادان دانشگاه... انکه برافتادن هرگونه حقوق بورژوازی و حاکمیت اصل " از هر کس بحسب استعدادش و بهر کس بحسب نیازش " هنگامی میسر است، که تقابل کارفکری ویدی، و شهروروستا برافتد، و کار به محوطبات بطور کلی منجر گردد یعنی " برای محو کامل طبقات باید نه تنها استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه داران را سرنگون

ساخت و نه تنها مالکیت آنها را لغو نمود بلکه باید هرگونه مالکیت خصوصی پروسائل تولید را نیز ملغی ساخت و هم فرق بین افراد متعلق به کار جسمی و افراد متعلق به کار فکری را از بین برد. " (۹) اینکه تقسیم کار را سارت آورا زمین برود، و کار به نخستین نیاز زندگی بدل گردد و اینکه نیروهای مولده بچنان مرحله‌ای از رشد خود برسند که تمام سرچشمه‌های ثروت اجتماع سیل آسابه جریان افتد، خود در عین حال بیانگرایان حقیقت است که تا رسیدن به این مرحله دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست. هنگامی دولت این دوران که " نمیتواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد " بطور قطعی زوال خواهد یافت که طبقات بطور کلی زوال یابند. بنا بر این دیکتاتوری پرولتاریا بحسب ضروریات اقتصادی و اجتماعی دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم ضروریست، و منطبق با نضج اقتصادی جامعه کمونیستی، و میرا شدن آن از علائم و سنن، میراث جامعه سرمایه داری زوال می‌یابد و سرانجام هنگامی بطور قطعی زوال خواهد یافت که جامعه کمونیستی به دومین فاز خود وارد گردد. پس دیکتاتوری پرولتاریا به " دولت عموم خلق " تکامل نمی‌یابد، بلکه بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دولت دوران گذار می‌پژمرد، زوال می‌یابد و محو میشود، بالعکس جایگزین شدن دولت عموم خلق بجای دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی با این بهانه واهی که دیکتاتوری پرولتاریا وظایف خود را با انجام رسانده است، بدین معناست که دولت بجای زوال خود را مستحکم میکند، و زوال قطعی آن بتاخیر می‌افتد. چرا که این دولت مانع نضج کامل اقتصادی و اجتماعی سوسیالیسم میگردد. اگر امروزه نیز هزاران بار بر مسئله شوراها، نقش و قدرت آنها در اتحاد جماهیر شوروی تاکید شود؛ اما به‌کنه آموزش ما رکس درباره دولت پی برده نشود و ضرورت دیکتاتوری یک طبقه یعنی دیکتاتوری پرولتاریا درسراسر دوران نخستین فاز جامعه کمونیستی یعنی تا محوططعی طبقات همچنان انکار گردد، هیچ تغییر جدی و اساسی در جهت مبارزه با انحرافات موجود صورت نخواهد گرفت. از این روست که گورباچف برخلاف ادعای خود مبنی بر دفاع از اصول لنینیسم و اصول کمونیسم، از خروشچفیسیم یعنی عدول از لنینیسم پیروی می‌کند. همین

مسئله در مورد رفرم اقتصاد گورباچف نیز صادق است و خواستار اینست که رفرم اقتصادی خروشچف و برنامهای لیبرمن برای لیبرالیزه کردن اقتصاد در دوران برژنف با ناپیگیری ادامه یافت پیگیرانه ادامه یابد. او بر برنامه ریزی متمرکز اقتصاد تحت عنوان سیستم فرماندهی از بالا حمله می‌برد، خواستار گسترش مناسبات پول - کالایی و استفاده هر چه بیشتر از مکانیسمهای بازار است. گورباچف خواستار غلبه بر " تعصبات " حول روابط کالایی - پولی است و رفرم اقتصادی او خواستار اعطاء خودمختاری و استقلال بیشتر به مؤسسات مختلف در زمینه تولید و توزیع محصولات و خدمات، حق فروش مستقیم تولید ما را در برنامها، و سائل تولید و مواد خام را از دست احتیاج به مؤسسات دیگر، معاملات مستقیم با مؤسسات خارجی، استخدام و اخراج کارگران، تعیین دستمزد کارگران بر مبنای سود مؤسسات، و رفرم قیمتها در جهت انطباق با مناسبات بازاری است. اگر در زمینه رفرم سیاسی برنامه‌های گورباچف با استقبال مردم شوروی روبرو شده است، و کارگران خواستار بدست گرفتن هر چه بیشتر ابتکار عمل از طریق شوراها شده‌اند، اما در زمینه اقتصادی این رفرمها با مخالفت جدی روبرو شده و در موارد نیز کارگران دست با عصاب زده‌اند. گورباچف در گزارش خود به کنفرانس برآمد پیشرفت برنامه‌های اقتصادی اش تاکید نمود و گفت: " اما رفقا ما با ید از خود انتقاد کنیم، ما باید بوضوح ببینیم که علیرغم تمام نتایج مثبت اوضاع اقتصادی به‌کندی تغییر می‌کند. " الگو؛ اقتصاد گورباچف که می‌باید از طریق رفرم اقتصادی عملی گردد، همان است که در یوگسلاوی، لهستان و مجارستان عملی شد است و از نتایج و ثمرات آن نیز همگان مطلعند اما مشکل اساسی گورباچف در شوروی در این است که به‌راحتی قادر نیست سیستم برنامه ریزی متمرکز را که طی سالها در شوروی استحکام یافته دگرگون کند و در هر گام با موانع اقتصادی اجتماعی، سیاسی و حقوقی متعدد روبرو میگردد. اینکه تا چه حد او بتواند این برنامه رفرم اقتصادی را پیش برد یک مسئله است، و مسئله دیگر انحراف این برنامه از اصول کمونیسم دفاع از منافع آن اقشاری است که از حقوق بورژوازی بهره‌مندند. بسط مناسبات کالایی در صفحه ۳



یادداشت‌های سیاسی

□ "تجدید بیعت" با خمینی، سروش پرورش‌کنکی سیاسی

دراولین هفته مردادماه منتظری از "امت حزب الله" دعوت کرد در روز عید غدیر ضمن انجام راهپیمایی در خیابانهای تهران با خمینی تجدید بیعت کنند. یک هفته قبل از این دعوت، جمهوری اسلامی در ضعیف‌ترین وضعیت خود، به پذیرش آتش بس تن داده و با این ترتیب به شکست - نه تنها شکست در جنگ و در عرصه نظامی بلکه شکست سیاستهای ارتجاعی اش - آشکارا اعتراف کرده بود. وضع چنان وخیم بود و اعتراف به شکست چنان تشستی در درون حکومت و نیروهای حول و حوش آن بپا کرده بود که دست اندرکاران رژیم کاملاً روحیه خود را باخته بودند. برای کسانی که تا دیروز شعارنا بودی "صدام اقلی" و حزب بعث را سر میدادند، میخواستند در رود دجله وضو بگیرند، در کربلا نماز بخوانند و سپس از نماز از کربلا رهسپار قدس شوند، برای آنان که داعیه گسترش "قلمرو اسلام" و عالمگیر شدن اسلام از طریق جنگ را داشتند، ساده نبود خود به پوشالی بودن رویاها پیشان اعتراف کنند و بپذیرند که "رهبر مستضعفان جهان"، گسترش امیرا طوری اسلام پیشکشش! عجالتاً باید در تکاپوی راههایی با شدتاً از سقوط حکومت الله "در همین پهنه ایران جلوگیری کند. و حاصل این تکاپو در شرایط فعلی قطع جنگ، و صلح با "صدام اقلی" - و مذاکره با حزب بعث عراق است.

اعتراف به شکست آنها با چنین وضعیتی، چنان فضاحت بار بود که سردمداران حاکمیت هیچیک جرات نکردند مسئولیت پذیرش آتش بس را بعهده بگیرند. خامنه‌ای رفسنجانی، اردبیلی، نخست‌وزیر و... اعلام کردند چون "امام" مصلحت دانسته، آنها هم با پذیرش آتش بس موافقت کرده اند و خمینی پس از یک تاخیر سه چهار روز در پیامی که ظاهرابه بهانه سالورکشتار حجاج در مکه فرستاد، چندین بار تا کید کرد پذیرش قطعنامه برای وی از زهر هم تلختر بوده است اما چون

مسئولین سیاسی و نظامی کشور صلاح دیده اند، او هم پذیرفته است.

روزیست و هفتم تیرماه خامنه‌ای رئیس جمهور

طی نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل با اعلام کرد جمهوری اسلامی قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل را می‌پذیرد. این خبر بلافاصله به سرا سر جهان مخابره شد و در صدراخبار بین - المللی قرار گرفت اما روزنامه‌های رسمی رژیم در آن روز کلمه‌ای هم در این مورد ننوشتند روزنامه رسالت دز همان روز بیست و هفتم خبری را به چاپ رساند که براساس آن دریک راهپیمایی در شهر زنجان که به سردمداری نماینده خمینی و امام جمعه زنجان، نماینده خمینی در سپاه پاسداران، حاکم شرع و... برگزار شد، خواستار جنگ فراگیر شدند و طی قطعنامه‌ای از جمله اعلام نمودند: "تا خیر و سستی و تعلل در برپائی جنگ فراگیر با دستور و نظر صریح حضرت امام بهیچوجه جایز نبوده و خواستار برخورد جدی با اینگونه مسائل و احیاناً اشخاص در هر مقام و منصبی که بوده باشند، هستیم". روز بعد جلسه مجلس شورای اسلامی در حالی برگزار شد که نمایندگان ماتم و میهوت مانده بودند. کربوبی در آغاز جلسه با ذکر این جمله که "مسلم پذیرش آتش بس برای حفظ انقلاب است و جنگ هم برای حفظ انقلاب است و ما قائم به وظیفه هستیم"، سعی کرد بحث‌های پیش از دستور را کانا لیزه کند، اما موثراً واقع نشد. خلخال سخنان خود را از زاویه تائید پذیرش قطعنامه آغاز کرد اما در ادامه بند را آب داد و گفت: "دیشب بعضی‌ها تلفنی یا حضوری تماس گرفتند و داد و دو قوال کردند که ما خانواده‌های شهدا صبر نمی‌کنیم و چه می‌کنیم و... حتی بنا داشتند امروز راهپیمائی کنند" و بلافاصله برای اینکسه دسته‌گلی را که به آب داده بود، رفع و رجوع کند افزود: "البته راهپیمائی برای ادامه جنگ، نه راهپیمائی برای اینکه مخالفت کنند". حبیبی یکی دیگر از نمایندگان مجلس در این جلسه گفت: "ما در مقابل او امر حضرت امام بدون تردید تسلیم محض هستیم... اما آیا نباید کسانی که زمینه ساز این وضع بودند، اعم از لشگری و کشوری و انتظامی و دیگر مسئولین

کشور، شناسائی شوند و روشها و عملکردهایشان رسیدگی شود؟" و سرانجام فاضل همدانی از رئیس، مجلس خواست جلساتی غیر علنی درباره این موضوع، بطور علنی برگزار شود و افزود: "ببینیم چه دست‌هایی در جریان بوده و چه مسائلی پشت پرده بوده که ساله به اینجا منجر شد؟ تازه آنچه که ذکر شد همه‌ای از عکس العمل نمایندگان مجلس بود که خود از نزدیک با وضعیت جمهوری اسلامی آشنا و جزئی از دستگه حکومتی هستند. در ارگانها ورده‌های پائین تر وضع بمراتب وخیم تر بود. و هراس واقعی رژیم از توده‌های مردم بود که ۸ سال تداوم جنگ جزکشتار و ویرانی و بیگاری و گرسنگی نصیبشان نساخته است. هراس رژیم از انفجار خشم توده‌هایی بود که قربانیان اصلی جنگ بوده‌اند. راهپیمائی "تجدید بیعت" با خمینی ابزاری بود تا بلکه روحیه از دست رفته "امت حزب الله" را بازسازی نماید، و نمایش قدرتی - آنها هم در آنج حاضیض - به توده‌ها باشد. از اینرو روز یا زدهم تیرماه راهپیمائی از خیابانهای تهران به سوی میدان آزادی سازمان داده شد. "امت حزب الله" متشکل از عقبمانده ترین و مسخ - شده ترین اقشار که از شهرستانها و روستاهای اطراف گردآوری شده بودند، اسرای عراقی، سپاه و بسیج و کمپته‌ها، ارتشیان، معلولین و دانش آموزانی که در اردوی تابستانی بسر میبردند و با این منظور به تهران آورده شده بودند به همراه سرکردگان رژیم بسوی میدان آزادی به حرکت درآمدند و قطعنامه تنظیم شده راهپیمائی با تائید پذیرش "رهبری" خمینی و آتش بس مورد تائید و، حاصل تلاش گردانندگان آن بود. اما سران رژیم بخوبی می‌دانستند که این یک حربه تبلیغاتی و نمایشی است و باید در تدارک راههای دیگری باشند. از قبل تمهیدات دیگری برای انحراف آذهان از مسئله اصلی صورت گرفته بود. حفظ شرایط بسیج جنگی، تداوم و تشدید اعزام به جبهه‌ها. طی چند روز بسیاری از مراکز اداری، دانشگاهی و... به حال تعطیل و نیمه تعطیل درآمد، بسیاری از برنامه‌های از پیش تعیین شده لغو شد، ائمه جمعه، برخی از وزراء مسئولین و مدیران دولتی به جبهه اعزام شدند. مجلس نیز می‌توانست با این تمهید تعطیل شود چرا که علاوه بر بحث و جدلها و کشمکش بر سر



یادداشت‌های سیاسی

شد و سپس به سوی اسلام آباد و کربلا و بصره و آغا زبه پیشروی نمود. سازمان مجاهدین با بسیج هواداران کشورهای اروپایی و آمریکایی آنان را با وعده و وعید در مورد فتوحات "ارتش آزاد" و "ارتش آزادیبخش" و بقدرت رسیدن مجاهدین، از طریق عراق روانه جبهه‌های غرب نمود. بلندگوهای تبلیغاتی مجاهدین به جار و جنجال پرداختند، شعار "یا مرگ، یا تهران" سر دادند و یکی از فرماندهان نظامی ارتش مجاهد از رادیوی این سازمان اعلام کرد "ما ظرف ۳۰ ساعت به تهران می‌رسیم". اما برخلاف وعده و وعیدهای عوام‌فریبانه رهبری مجاهدین به هواداران و غیرمندان را با فیهیای مایخولیا می‌مجاهدین، نه تنها از ورود ارتش آزاد و "ارتش آزادیبخش ملی" به تهران تحت حمایت مردمی خبری نشد بلکه چند پاتک جمهوری اسلامی در شهرهای اسلام آباد، سرپل‌ذهاب و کربلا و بصره سبب شد ارتش پویشی مجاهدین از هم بپاشد، و افراد باقیمانده آن سراسیمه به داخل خاک عراق عقب‌نشینی نمایند. بخشی از افراد "ارتش آزاد" و "ارتش آزادیبخش" مجاهد که موفق به عبور از مرز نشده و در دستهای کوهها سرگردان شده بودند، توسط جمهوری اسلامی دستگیر شدند و طی دوسه روز تعدادی از آنان در ملاء عام بدار آویخته شدند. با این ترتیب تعداد زیادی از هواداران سازمان مجاهدین که تحت تاثیر عوام‌فریبی‌های مجاهدین مسخ شده بودند، قربانی جاه طلبی‌ها و سیاست‌های بورژوازی مجاهدین گشتند.

عملیات "فروغ جاویدان" مجاهد که با شعار "یا مرگ، یا تهران" آغاز شد و شکست فضاحت‌باری برای مجاهدین در پی داشت، نقطه اوج بندوبست‌های پنهانی مجاهدین با امپریالیسم و ارتجاع منطقه بود که از یکسال و نیم پیش تحت عنوان "فاز" جدیدی در "اعتلائی روزافزون" مجاهدین به مرحله اجرا درآمد. سازمان مجاهدین که طی چند سال گذشته روند استحاله پرشتاب خود را از یک سازمان خرده بورژوازی، بیک آلترناتیو بورژوازی مورد تایید امپریالیسم پیمووده است، سال گذشته برای جلب اطمینان و حمایت بیشتر امپریالیست‌ها به تشکیل "ارتش آزاد" و "ارتش آزادیبخش ملی" همت گماشت تا به امپریالیست‌ها نشان دهد این سازمان از خط-

کابینه جدید، "بایدها و نبایدها" در مورد جنگ، ریشه‌یابی شکست‌ها و غیره به محسوس بحث‌های مجلس تبدیل شده بود و انعکاس این مسائل در سطح جامعه، به و خامت اوضاع می‌افزود. کربوبی در روز چهارم تیرماه در توجیه تعطیلی مجلس بنحوا حقا نه‌ای تلاش کرد این مسئله را ساده و بی‌اهمیت جلوه دهد و گفت: "من امروز که وارد راهروی مجلس شدم، نمایندگان محترم و عزیزمان پشت سر هم تقاضا داشتند که جلسه مجلس هم برای چند روزی در این شرایط و احوال تعطیل شود... لذا با اصرار و خواست نمایندگان... ما فعلا جلسه را تا اطلاع ثانوی تعطیل می‌کنیم".

در چند هفته پس از اعلام پذیرش آتش بس از سوی جمهوری اسلامی، سران رژیم هر آنچه در توان داشته اند انجام داده اند تا بر شکست سیاست‌هایشان سرپوش بگذارند. دعوت به راهپیمایی از سوی منتظری این هدف را دنبال می‌کرد و یکی از این اهداف حفظ شرایط بسیج جنگی نیز سرپوش گذاشتن بر ورشکستگی رژیم، و انحراف افکار عوامی است. اما وضعیت رژیم و خیم تر از آن است که این روشها، چاره ساز باشد و رژیم را از سرنگونی محتمل نجات دهد.

□ مجاهدین: یک شکست سیاسی جدید

تلاش سازمان مجاهدین برای قبضه قدرت سیاسی یکبار دیگر به شکست انجامید. این سازمان که طی چند سال اخیر تمام هم خود را در جهت کسب قدرت سیاسی از طریق زدوبند و با اتکا به امپریالیسم و دول ارتجاعی بکار گرفته است، در آخرین تلاش نا فرجام خود، با ردیگر شکست سیاست‌های بورژوازی و بندوبست‌های ارتجاعی را به عیانترین شکلی بنمایش گذاشت. هنوز مدت‌زمانی از عملیات "چلچراغ" "ارتش آزاد" و "ارتش آزادیبخش" مجاهد که طی آن نیروهای مسلح مجاهدین به همراه ارتش عراق شهر مرزی مهران را برای چند روزی تصرف خود در آوردند، نگذشته بود که در اوائل مردادماه، این سازمان چشمه دیگری از تکتیک‌های نظامی اش را برای کسب قدرت سیاسی عملی ساخت. روز سوم مردادماه "ارتش آزاد" و "ارتش آزادیبخش" مجاهد در معیت ارتش عراق به قصد پیشروی در مناطق غربی ایران وارد شهر سرپل‌ذهاب

مشی و شیوه‌های مبارزاتی گذشته خود (زمانیکه هنوز یک سازمان خرده بورژوازی بود) دست برداشته و نیروی مسلح سازمانیافته‌ای را نیز برای حراست از نظم سرمایه داری در ایران تدارک دیده است. با طی چنین پروسه‌ای از جانب سازمان مجاهدین، امپریالیسم آمریکا حمایت از این سازمان را در دستور کار خود قرار داد و ضمن پرده برداشتن از مذاکرات وزارت خارجه آمریکا با سازمان مجاهدین، مناسبات خود را با این سازمان گسترش داد. امپریالیسم آمریکا در حمایت از مجاهدین اهداف مشخصی را دنبال می‌کرد. اطمینان از استحاله بورژوازی سازمان مجاهدین سبب شد تا امپریالیسم این سازمان را بعنوان یک آلترناتیو بورژوازی برای شرایط اعتلا مبارزات انقلابی توده‌ها و چشم انداز خارج شدن کنترل اوضاع از دست رژیم جمهوری اسلامی مدنظر قرار دهد. در عین حال امپریالیسم تلاش داشت با حمایت و پشتیبانی از سازمان مجاهدین از جمهوری اسلامی زهر چشم بگیرد و این رژیم را وارد در انطباق کامل با سیاست‌های امپریالیستی عمل کند. بویژه پس از اخراج مسعود رجوی از فرانسه و "پرواز تاریک" وی به "جوار خاک میهن" و ایجاد

ارتش آزاد و "ارتش آزادیبخش" مجاهد در خاک عراق، تبلیغات امپریالیستی پیرامون "قدرت و توان" "ارتش آزاد" و "ارتش آزادیبخش" مجاهد، بمثابه ابزاری در جهت اعمال فشار بر جمهوری اسلامی بکار گرفته می‌شد. سازمان مجاهدین نیز پس از استقرار در خاک عراق تلاش نمود با بهره‌گیری از حمایت امپریالیسم و دولت‌های ارتجاعی و با پشتوانه حمایت‌های مالی و نظامی دولت عراق، تصرف مناطقی از خاک ایران را عملی سازد. از همین رو ارتش آزاد و "ارتش آزادیبخش" مجاهد پس از تعدادی عملیات چراکننده نظامی که با پشتیبانی ارتش عراق صورت گرفت، در تهاجم رژیم عراق به شهر مرزی مهران، دوشادوش ارتش عراق وارد شهر مهران شد. در این زمان که توازن موجود در جبهه‌های جنگ، به نفع رژیم عراق برهم خورده بود، سازمان مجاهدین سرخوش از فرارسیدن زمان موعود و تعبیر خواب‌های طلائی‌اش، به فکرتهاجمات گسترده تری افتاد.

مسعود رجوی در مصاحبه‌ای که پس از اشغال دوسه روزه شهر مهران انجام داد، اعلام کرد در صفحه ۲۲



دمکراسی و سوسیالیسم از دیدگاه راه کارگر

زیادی در میان طبقه کارگر افساء شده است، تعداد زیادی از سازمانهای خرده بورژواکسه عمیقاً آغشته به تفکرات عموم خلقی هستند، وجود دارند که خود را مدافع سوسیالیسم و دفاع از منافع طبقه کارگر معرفی می کنند. اما در واقع آنها نه مدافع سوسیالیسم علمی بلکه مدافع سوسیالیسم خرده بورژواکی هستند. برای اینکه طبقه کارگر بتواند به آگاهی طبقاتی دست یابد، افشای سوسیالیسم کاذب این سازمانها وظیفه ایست که در برابر هر سازمانی قرار دارد که حقیقتاً از سوسیالیسم علمی و منافع طبقه کارگر دفاع می کند. نمونه تیپیک یک چنین سازمانهایی راه کارگر است که سازمان ما تا کنون یک لحظه از افشای سوسیالیسم کاذب آن غفلت نکرده است. این سازمانها خیراطی مقاله های در پنباه و یکمین شماره نشریه خود به بهانه نقد مصوبات "شورای عالی" و سوءاستفاده های اپورتونیستی از برخی واژه های نا دقیق که این سازمان در فرمول بندیهای برنامه بکار برده است، تلاش نموده به نقد برنامه و خط مشی "اقلیت" دست بزنند، اما در هر گام ما هیت دیدگاههای عموم خلقی خود را بیشتر بر ملا کرده و درک مبتذل یک خرده بورژوا را از سوسیالیسم و دمکراسی بنمایش گذاشته است. راه کارگر در این نوشته خود مقدمه مدعی می شود که اولاً "اقلیت" سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف کرده است. ثانیاً - در همان حال مدعی می شود که "اقلیت" سوسیالیسم را بمثابه وظیفه ای فوری در دستور کار قرار داده است. اومی گوید: "این برنامه از یک طرف سوسیالیسم را از برنامه پرولتاریا در انقلاب حذف می کند، از طرف دیگر یک انقلاب سوسیالیستی را بمثابه وظیفه فوری در دستور برنامه همه ستم دیدگان قرار می دهد."

اینکه چگونه ممکن است در آن واحد هم سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف کرده هم اینکه آنرا بعنوان وظیفه ای فوری در دستور کار قرار داد، تناقضی است که راه کارگر از همان آغاز با آن روبرو می گردد. اما این تناقض در برنامه "اقلیت" وجود ندارد، بلکه تناقضی است که از اپورتونیسم و سوسیالیسم دروغین منشاء می گیرد. راه کارگر برای اینکه چهره واقعی خود را بیوشانند و یک ژست را دیگال بخود

دمکراتیک خلق را در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم و پیگه اجتماعی آن (بورژوازی وابسته) قطع هرگونه وابستگی اقتصادی سیاسی و نظامی به امپریالیسم و دمکراتیزه کردن جامعه را بمنظور تسهیل شرایط برای گذار به سوسیالیسم وظیفه نخست و فوری خود قرار می دهد.

راه کارگر از این بخش برنامه منین نتیجه می گیرد: "چنانکه می بینیم در این برنامه: ۱- اگرچه اعلام می شود سرمایه داری به شیوه مسلسط تولید تبدیل شده است ولی این امر نقشی در تعیین وظایف انقلاب ندارد. چراکه موانع سیاسی و اقتصادی اجتماعی سوسیالیسم را از دستور انقلاب حذف کرده است. ۲- دمکراتیزه کردن جامعه، که وظیفه نخست و فوری انقلاب ایران است و بنا به خصلت عام خود هدف مشترک پرولتاریا و سایر اقشار خلق است، اقدامی است سوسیالیستی یعنی مترادف است با "برانداختن سلطه امپریالیسم"، برانداختن "سلطه پیگه اجتماعی امپریالیسم" قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم. ۳- دمکراسی سیاسی و فرمهای اقتصادی که مورد مطالبه وسیع ترین اقشار غیر پرولتری است، فاقد هر نوع برنامه مشخص و متمایز از درخواستهای سوسیالیستی است. ۴- راه کارگر که بنا به خصلت خرده بورژوازی و دیدگاه تماماً عموم خلقی خود، نمی تواند درکی از سوسیالیسم علمی و برنامه پرولتاریا داشته باشد، نه در بخش حداکثر بلکه در بخش وظایف فوری سیاسی برنامه بدنبال انقلاب سوسیالیستی می گردد و چون چیزی بنام انقلاب سوسیالیستی در این بخش نیافته است، فریاد برمی آورد که این برنامه "سوسیالیسم را از دستور انقلاب حذف کرده است". راه کارگر از آنجا نیکه فاقد درکی طبقاتی است و بسا سوسیالیسم علمی بیگانه است نمی تواند درک کند که برنامه پرولتاریا مشتمل بر دو بخش حداکثر و حداقل می باشد و در برنامه حداکثر پرولتاریا است که پس از مشخص نمودن شیوه تولید مسلسط و مشخصه های اساسی تکامل اقتصادی، سرانجام در مورد ضرورت انقلاب سوسیالیستی، دیکتاتور پرولتاریا و خلاصه کلام هدفهای طبقه کارگر نتیجه گیری بعمل می آید. اگر راه کارگر نمی تواند بین حقیقت را درک کند، آنگاه می دید که بر همین مبنا در ارتجاعی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری

بخش حدا کثربنا مه سا زمان ما پس از آنکه روند تکاملی شیوه تولید سرمایه داری بررسی گردید، مسئله انقلاب اجتماعی سوسیالیستی نتیجه گیری می شود و سپس در بند ۸ گفته می شود: "انقلاب اجتماعی پرولتاریائی با جایگزین کردن مالکیت اجتماعی به جای مالکیت خصوصی بروسا ثل تولید مبادله و نیز تولید اجتماعی سازمان یافته و برنامهریزی شده بشه نابرابری اجتماعی، استثمار انسان از انسان و تقسیم جامعه به طبقات پائین خواهد بخشید و بدین ترتیب تمام بشریت استمدید را آزاد خواهد کرد." در بند ۹ برنامهم نیز "شرط لازم برای انقلاب اجتماعی پرولتاریائی، دیکتاتوری پرولتاریا" اعلام می گردد.

راه کارگرایان حقیقت را نفهمیده است و از آنجا نیکه درک درستی از وظایف سوسیالیستی و دمکراتیک و تفاوت برنامه حدا کثرو حدا قل ندارد، در بخش حدا قل برنامه به جستجوی سوسیالیسم پرداخته و چون چیزی نیافت است، باین نتیجه رسیده که "اقلیت" سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف کرده است. اما پرولتاریا علاوه بر برنامه حدا کثرو حدا قلی یک برنامه حدا قل است که خود از دو بخش تشکیل می گردد. در بخش نخست وظیفه سیاسی فوری طبقه کارگر توضیح داده می شود. در اینجا مشخص می گردد که دشمن عمده ای که باید فوراً سرنگون گردد کداست؟ ما هیئت طبقاتی این دشمن چیست؟ و رابطه طبقه کارگر با طبقات و اقشار دیگر چگونه است؟ در بخش دوم مطالبات عملی، فوری و مشخص اعلام می گردند.

اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق جهت برانداختن این موانع و تسهیل شرایط برای گذار به سوسیالیسم وظیفه نخست و فوری اعلام شده است. راه کارگر که هرگز نتوانست لزوم تقسیم برنامه پرولتاریا به برنامه حدا کثرو حدا قلا درک کند و به همان سنت نارودنیک - های روسیه و ترسکیستها وفا دارماند، گذشته از اینکه در بخش وظیفه سیاسی فوری پرولتاریا به جستجوی انقلاب سوسیالیستی پرداخته است، این حقیقت را نیز نفهمیده است که در اینجا هدف از انجام وظیفه سیاسی فوری نه حذف سوسیالیسم از برنامه بلکه بالعکس تسهیل شرایط برای گذار هرچه فوری تر به سوسیالیسم است.

علاوه بر این راه کارگر تصور میکند که در هر کشوری که سرمایه داری به شیوه تولید مملکت تبدیل شده است، مستقل از اینکه سرمایه داری ایران با شدیا آمریکا، فرانسه، انگلیس و غیره بایدا انقلاب سوسیالیستی را بعنوان وظیفه ای فوری در دستور کار قرار داد. این نیز بحث تازه ای نیست و مجادله لنین و بلشویکها با ترسکی بر سر این مسئله، بخشی از مبارزه کمونیستها علیه یک چنین تفکراتنا درست و اپورتونیستی است. نه فقط در روسیه که سرمایه داری به شیوه تولید مملکت تبدیل شده بود، مقدماتی که انقلاب دمکراتیک در دستور کار قرار گرفت، بلکه در کشورهای اروپای شرقی نیز همین مسئله مطرح بود. در حالیکه در تعدادی از این کشورها سرمایه داری به شیوه تولید مملکت تبدیل شده بود، باین وجود بنا به یکرشته علل و عوامل عینی و ذهنی در مرحله نخست، انقلاب دمکراتیک و جمهوری دمکراتیک خلق در دستور کار قرار گرفت.

بر این اساس از آنجا نیکه در ایران به علت سلطه امپریالیسم، وابستگی اقتصادی و وجود بقایای متعدد نظامات ما قبل سرمایه داری، عقبماندگی اقتصادی، و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته ای که توده مردم را در نا آگاهی و انقیاد دنگهداشته، شرایط عینی و ذهنی برای انجام فوری یک انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست، در بخش "دمکراتیزه کردن جامعه که وظیفه نخست و وظایف سیاسی فوری پرولتاریا گفته شده است فوری انقلاب ایران است و بنا به خصلت عام که "پرولتاریای ایران نمی تواند هدف فوری خود هدف مشترک پرولتاریا و سایر اقشار خلق خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد." است، اقدامی است سوسیالیستی یعنی بلکه مقدمات سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری مترادفاست "برانداختن سلطه امپریالیسم"

برانداختن "سلطه پایگاه اجتماعی امپریالیسم" قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم.

راه کارگردار این جملات "گهربار" خود، درک مبتذل و عوم خلقی خود را از سوسیالیسم ارائه میدهد و مدعی می شود که "برانداختن سلطه امپریالیسم" برانداختن "سلطه پایگاه اجتماعی امپریالیسم" و "قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم" مترادفاست با سوسیالیسم. حقیقتاً که این "ابداعات" بکر و بی نظیر راه کارگر تحولی عمیق! در سوسیالیسم است! و کمونیستهای سراسر جهان از این پس باید در درک خود نسبت به سوسیالیسم تجدیدنظر کنند!! مبارزه خلقهای تحت سلطه علیه امپریالیسم و خاطر برانداختن سلطه آن را "اقدامات سوسیالیستی" ارزیابی کنند و نتیجتاً جنبشهای رهائی بخش ملی را نیز جنبشهای کمونیستی. کمونیستهای ایران نیز باید بخود ببالند از اینکه چنین نوابغی در ایران ظهور کرده اند. افسوس که عمر ما رکس، انگلس و لنین هم کفاف نکرد تا زنده بمانند و بفهمند که مبارزه خلقهای کشورهای تحت سلطه بخاطر رهائی و استقلال و برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی، اقدامی است سوسیالیستی!!

اینهمه صغرا و کبری چینی راه کارگر علیه "اقلیت"، ادعای حذف سوسیالیسم از برنامه اقلیت از سوی این سازمان فقط بخاطر این بود که اثبات کند سوسیالیسم مترادف الغاء مالکیت خصوصی بروسا ثل تولید، الغاء اقتصاد دلالی، برانداختن استثمار انسان از انسان نیست بلکه مترادفاست با "برانداختن سلطه امپریالیسم". البته این سوسیالیسم نوع راه کارگری مستحق هر نامی، از جمله سوسیالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی است مگر سوسیالیسم علمی.

راه کارگر تلاش بسیاری مبذول داشت تا از یکسو اثبات کند که در برنامه "اقلیت" سوسیالیسم از دستور کار خارج شده است، و از سوی دیگر اثبات کند که سوسیالیسم به وظیفه ای فوری تبدیل شده است، اما سرانجام جای همه اینها این حقیقت را اثبات نمود، که هنوز الغبای سوسیالیسم علمی را نمی فهمد و اقدامات در صفحه ۱۹

زنده باد سوسیالیسم

توضیح و تشریح

برنامه سازمان

کشیده شده و هدف نهائی را به فرا موشی سپرد. خصوصیت این دوران در این بود که با پیروزی مارکسیسم در مقیاس جهانی، دشمنان مارکسیسم نیز به لباس مارکسیسم درآمدند و

جریان ضد مارکسیستی مبارزه خود علیه مارکسیسم و جنبش طبقه کارگر را از درون آن آغاز نمود. "دیا لکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته تئوری دشمنان او را وادار می نماید که لباس مارکسیست در آیند. لیبیرالیزم میان پیوسیده کوشش می کند بشکل اپورتونیسم سوسیالیستی خود را احیا نماید. دوره تدارک نیرو برای نبردهای عظیم را آنها بمعنی امتناع از این مبارزات تعبیر می کنند. آنها بهبود وضعیت بردگان را برای مبارزه برضد بردگی مزدوری با این معنی تشریح می نمایند که بردگان حق آزادی خود را به پول سیاهی فروخته اند. با جن و ترس "صلح اجتماعی" (یعنی صلح با برده داری) و چشم پوشی از مبارزه طبقاتی و غیره را ترویج می کنند. اینان در میان اعمال پارلمانی سوسیالیست و انواع پشت میز نشین های جنبش کارگری و از روشنفکران "سمپاتیزان" تعداد دکتیتری طرفدار دارند. " (۲) "هنگامیکه مارکسیسم عرصه را بر تمام آموزش های کم و بیش جامع خصم تنگ نمود - آن تالیاتی که درون این آموزش ها قرار داشتند به جستجوی راههای دیگری برای خود افتادند. شکل ها و انگیزه های مبارزه تغییر کرد ولی مبارزه ادامه داشت. با این ترتیب نیم قرن دوم موجودیت مارکسیسم (سالهای نود قرن گذشته) با مبارزه جریان ضد مارکسیستی درون مارکسیسم آغاز گردید. " (۳)

تازه یک دهه از تاسیس انترناسیونال دوم گذشته بود که در پنجمین کنگره آن در سال ۱۹۰۰، این رشد اپورتونیسم آشکارا خودنمایی کرد. مباحثات این کنگره پیرامون میلرانیسم شرکت کمونیست در کابینه های بورژوازی و ائتلاف احزاب پرولتری با احزاب بورژوازی منجر به پیدایش سه جریان در انترناسیونال دوم گردید. گروهی میلرانیسم و شرکت میلران را در کابینه بورژوازی فرانسه تقبیح نمودند و با همکاری احزاب سوسیالیستی و بورژوازی مخالفت ورزیدند. ژوره و دارودسته طرفداران او از اقدام میلران دفاع کردند و مدافع اپورتونیسم میلرانیسم شدند و بالاخره جریان

حقیقتاً پرولتری و انقلابی بود و اقدامات مهمی در دفاع از منافع کارگران و تحکیم وحدت و همبستگی صفوف آنها انجام داد. پایه گذاری روز اول ماه مه بعنوان روز همبستگی بین المللی کارگران از تصمیمات نخستین کنگره آن بود. انترناسیونال دوم حیثیت جنبش کارگری را وسعت بخشید و زمینه را برای بسط نفوذ پردها منته و توده ای جنبش پرولتری در بسیاری از کشورهای فراهم ساخت. در این دوران تعداد دزیادی احزاب سوسیالیستی توده ای نیرومند شکل گرفتند و خود را مستحکم ساختند. بر نفوذ و دامنه اتحادیه های کارگری نیز افزوده شد. با این وجود و علیرغم نقشی که انترناسیونال دوم در امر سازماندهی پرولتاریا، تحکیم همبستگی بین المللی آن و نیز در زمینه گسترش نفوذ ایده های مارکسیستی در میان کارگران سراسر جهان ایفا نمود، "رشد آن در عرض انجام گرفت و این امر موجب تنزل موقت سطح انقلابی و تشدید موقتا اپورتونیسم گردید، که سرانجام کار را به ورشکستگی ننگین این انترناسیونال کشاند!" (۱) انترناسیونال اول که پیوسته در معرض تهدید اپورتونیسم چپ قرار داشت، از سوی اپورتونیسم راست تهدید می شد. انترناسیونال دوم هنگامی پای بعرضه وجود نهاده بود که بورژوازی در مقیاس بین المللی نقش مترقی خود را از دست داده بود و سرمایه داری بمرحله امپریالیسم وارد می شد. و در سرمایه داری بمرحله امپریالیسم و کسب مافوق سودهای انحصاری از سوی امپریالیستها به بورژوازی امپریالیستی امکان می داد که بخش ناچیزی از این مافوق سودهای انحصاری را به بخش معدودی از کارگران بدهد و یک قشر کارگران ممتاز را اشرافیت کارگری را که در جنبش طبقه کارگر بمثابه تکیه گاه اجتماعی آن عمل می کنند پیرو رواند. این زمینه عینی و مادی رشد اپورتونیسم راست در انترناسیونال دوم بود. انترناسیونال دوم که طی یک دوران زندگی مسالمت آمیز و دور از انقلابات مبارزه طبقاتی حاد به گردآوری نیرو و آموزش سیاسی طبقه کارگر در محیطی مسالمت آمیز می پرداخت، با توجه به زمینه های عینی فوق الذکر بتدریج پیش از مرگ فریدریش انگلس بسوی اپورتونیسم

در فاصله میان سالهای انحلال انترناسیونال اول در ۱۸۷۴ و تشکیل انترناسیونال دوم در ۱۸۸۹، سرمایه داری از یک حالت نسبی برخوردار بود و از تلاطمات انقلابی طی چند دهه گذشته، اروپا را فرا گرفته بود، بری نبود. طی این دوران نظام سرمایه داری پوسته رشد و تکامل می یافت و تحت تاثیر این تدوینات تکامل بر کمیت کارگران افزوده می شد و سطح آگاهی آنها ارتقاء می یافت. علیرغم اینکه طی این سالها سرمایه داری با یک موج انقلابی تر و بیرون بود، اما طبقه کارگر رشد و تقیافت آگاهی خود را در اعتصابات وسیع و مترده ای که طی این مدت در اروپا و آمریکا صورت گرفت، نشان داد. همبستگی و اتحاد کارگران مداوم و نوبت گردید و پیش از پیش به منافع طبقاتی خود آگاهی یافتند. اتحادیه های کارگری نیز شدت قابل ملاحظه ای نمودند و علاوه بر همه آنچه که کرد شدت تعدادی احزاب سوسیالیستی پرولتری نشان دهند و رشد و بلوغ طبقه کارگر بودند، سپس گردیدند. با ایجاد احزاب جدید مارکسیستی، گسترش اعتصابات و رشد آگاهی همبستگی در میان کارگران، یکبار دیگر ضرورت ایجاد یک سازمان واحد جهانی در دستور کار قرار گرفت. مارکس آموزگار رورهبیر پرولتاریا که مامور زندگی خود را در خدمت طبقه کارگر و تحقق رمانهای والای این طبقه قرار داده بود، در سال ۱۸۸۳ در گذشته بود، لذا انگلس نقش اصلی را در ایجاد هدایت و رهبری انترناسیونال دوم برعهده گرفت. پس از مذاکرات مقدماتی که در این زمینه با بتکار انگلس میان پرولترهای شورهای مختلف اروپا صورت گرفت، در ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۸، در مدین سالگرد سقوط باستیل، گره افتتاحیه انترناسیونال دوم در پاریس گذاشت. نخستین کنگره انترناسیونال دوم بزرگترین ردهم آئی بین المللی در تاریخ جنبش کارگری آن ایام بود. این کنگره بیا نگر نفوذ و قدرت نظیم مارکسیسم در جنبش بین المللی طبقه کارگر بود. دیگر از پرودونیستها خبری نبود. رفتار آن بلانکی ویا کونین به تعداد بسیار چیزی تقلیل یافته بودند، لاسا لینها نیز در الزوال کامل بودند. انترناسیونال دوم در لهای نخستین تشکیل خود یک سازمان بین المللی

توضیح و تشریح برنامه سازمان

ساختاریستی را که اوستوسکی رهبری میکرد. قطعنامه ای که از سوی اوستوسکی به کنگره ارائه شد، شرکت در کابینه های بورژوازی و ائتلاف احزاب سوسیالیستی و بورژوازی را نه یک مسئله مربوط به اصول بلکه امری تاکتیکی قلمداد می کرد. این قطعنامه بر خوردن این مسئله را به خود احزاب سیاسی واگذار می کرد و تصمیم گیری کنگره را در این مورد لازم نمی دید. این موضع ساختاریستی که در حقیقت یک پیروزی برای اپورتونیسیم راست محسوب می شد، در کنگره بتصویب رسید و به رشد جریان اپورتونیسیتی میدان داد. از همین روست که کنگره ششم انترناسیونال دوم در ۱۹۰۴ با اپورتونیسیم تمام برنشتین روبرو گردید. برنشتین تجدید نظر در اصول اساسی مارکسیسم و جوهر انقلابی آن را آغاز نمود.

در حالی که مارکسیسم مبارزه طبقاتی را نیروی محرکه تاریخ میدانند، برنشتین آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی را مورد تجدید نظر قرار داد و این مبارزه را به دایره مناسبات اجتماعی موجود محدود می کرد و بر همبستگی همه عناصر اجتماعی تاکید میورزید. مارکسیسم بر شدت یا بی مبارزه طبقاتی و تشدید تضادهای طبقاتی پای می فشارد، برنشتین بر تخفیف تضادها تاکید می نمود و همکاری طبقاتی را موعظه می کرد. او منادی صلح اجتماعی بود. مارکسیسم بر انقلاب و دیگر گونی بنیادی تمام شالوده های نظام سرمایه داری اصرار می ورزد، اما برنشتین فرم را جایگزین انقلاب می کرد و بر این اعتقاد بود که انقلاب نه مفید است و نه ممکن، اما فرمها بتدریج استثمار سرمایه داری و خود نظام سرمایه داری را از زمین خوانند و فقط انقلاب قهری بلکه دیکتاتوری پرولتاریا را مردود اعلام نمود و زفعلیتهای پرولتاریا را منسوخ می کرد. دفاع می کرد که گویا قادرند خصلت جامعه سرمایه داری را تغییر دهند و استثمار را از میان بردارند. مارکسیسم بر هدف نهایی پای می فشارد و مبارزه روزمره پرولتاریا را تابع این هدف نهایی میدانند، اما برنشتین برای جنبش روزمره اهمیت اصلی را قائل بود و هدف نهایی را هیچ می شمرد. کلام قمار برنشتین که سر مشق همه اپورتونیسیتهاست این بود: "هدف نهایی هیچ، ولی جنبش - همه چیز" برنشتین برای پیشبرد مشی اپورتونیسیتی خودتئوری ارزش اضافی، تئوری فقر مطلق و نسبی و نیز بحرانها را رد می کرد و از زبهر شدن وضعیت طبقه کارگر تحت

انترناسیونال دوم، با کنفرانسهای زیر و بال و کینتال که با مشارکت تعدادی از احزاب سوسیالیستی برگزار گردید، ولنین و پیروان او جناح چپ و انقلابی آنها را تشکیل می دادند، نطفه های انترناسیونال جدید شکل گرفته بود، اما انترناسیونال سوم یا کمینترن رسماً پس از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه در ماه مارس ۱۹۱۹ در مسکو تاسیس گردید. ولنین پیشوای کبیر پرولتاریای سراسر جهان که در سازماندهی ورهبری این با عظمت ترین و انقلابی ترین بین الملل کارگری نقش برجسته ای ایفا نمود، درباره وظیفه و رسالت آن چنین گفت: "مهمترین صفت مشخصه این انترناسیونال ماموریت آنست که با ید و صیای مارکسیسم را انجام دهد و بموقع اجرا گذارد و آرمان دیرین سوسیالیسم و جنبش کارگری را عملی کند." (۵) و حقیقتاً کمینترن در سراسر دوران حیات پیرا فتخار خود علیرغم برخی اشتباهات این ماموریت را انجام داد. کمینترن در حالی که دست آوردهای مثبت ارزشمند انترناسیونال دوم را از آن خود ساخت بیرحمانه تمام پلیدیهای اپورتونیسیتی سوسیال - شوونیستی "آزاد بورژوازی" - خطوط اپورتونیسیتی و ساختاریستی تسویه حساب قطعی کرد و تئوریهای انقلابی مارکس را از گونه آلودگی اپورتونیسیتی مرتدین انترناسیونال دوم پاک کرد. برای احزاب اپورتونیسیت و ساختاریست جانی در انترناسیونال سوم وجود نداشت. وفاداری به انقلاب قهری، دیکتاتور، پرولتاریا، مبارزه مجدانه برای سرنگون بورژوازی، انقلاب اجتماع سوسیالیستی تحکیم و تقویت همبستگی بین المللی کارگران جزء اصول تخطی ناپذیر کمینترن بود. کمینترن بعنوان ستاد بین المللی ایدئولوژیک - سیاسی جنبش انقلابی پرولتاریا بی نقش بسیار مهم در شکل گیری احزاب ولنینی و پیرداخت استراتژیک و تاکتیکیهای جنبش پرولتاریا سراسر جهان ایفا نمود. در دوران کمینترن تعداد دزسیا احزاب حقیقتاً مارکسیستی بر اساس معیاره موازین ولنینی تشکیل شدند. تنها چنین احزابی می توانستند طبقه کارگر را به دور از آلودگی اپورتونیسیتی به سوی انقلاب اجتماعی رهبری کنند و در حقیقت تشکیل چنین احزابی امکان می که پرولتاریا در سالهای بعد در تعدادی کشورها، بورژوازی را سرنگون کند و قدرت سیاسی را بدست بگیرد. در ایران نیز بر مبنای موازین

نظام سرمایه داری سخن می گفت. کنگره ششم انترناسیونال می با یستی با این تجدید نظر تمام و تمام برنشتینیسیم در مارکسیسم برخورد کند. کنگره برنشتینیسیم را مردود اعلام نمود، اما اپورتونیسیم همچنان در درون انترناسیونال به حیات و رشد خود ادامه داد. بنا بر این هنگامیکه در مقیاس بین المللی چرخشی نوین صورت گرفت و جنگ جهانی اول آغاز گردید، اپورتونیسیم تمام و تمام انترناسیونال دوم آشکار گردید. سوسیال دمکراتهای آلمان و تعداد دیگری از احزاب سوسیال دمکرات کشورهای دیگر بر خلاف قرارهای تعیین شده، از جمله قرارهای کنگره نهم یعنی کنگره بال ۱۹۱۲، به اعتبارات جنگی رای دادند، از طرح شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی و سرنگونی بورژوازی کشور خود سرباز زدند و با طرح شعار دفاع از "میهن" و اتحاد بورژوازی خودی، به شوونیسیسم در غلطیدند. در اینجا اپورتونیسیمی که طی سالهای طولانی در دوره انترناسیونال به رشد خود ادامه داده بود، به نقطه اوج خود رسید و به سوسیال - شوونیسیسم و ارتداد کامل از مارکسیسم انجامید. انترناسیونال دوم به اپورتونیسیم تمام و در غلطیده بود، همکاری طبقاتی را جایگزین مبارزه طبقاتی انقلابی کرد و فرمیسم بورژوازی را جایگزین انقلاب سوسیالیستی نمود. انقلاب قهری و دیکتاتوری پرولتاریا را رد کرد. قوانین بورژوازی را بی قید و شرط به رسمیت شناخت و پارلمانتاریسم تمام و تمام را پذیرفت. و رودبه کابینه های بورژوازی را مجاز دانست. "بی - اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی" را به محور سیاست اصلی خود تبدیل نمود و این سوسیال - شوونیسیسم بقول ولنین "ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی" بود. در ۱۹۱۴ انترناسیونال دوم با ورشکستگی ننگین و رقت باری روبرو شده بود. اما در شرایطی که عصر انقلابات پرولتری فرا رسیده بود و سرنگونی بورژوازی و قبضه قدرت سیاسی توسط پرولتاریا به امری مبرم تبدیل شده بود، ایجاد یک انترناسیونال جدید که از هرگونه اپورتونیسیم و شوونیسیسم تصفیه شده باشد، ضروری بود. تمام شرایط عینی و ذهنی جنبش پرولتاریا بی شکلی انترناسیونال جدید را به امری فوری و مبرم تبدیل کرده بود. از همان آغاز جنگ و تسلط اپورتونیسیم و شوونیسیسم بر



صلح بادوام و دمکراتیک در گرو

سرنگونی جمهوری اسلامی است

کارگران! دهقانان! سربازان! روشنفکران انقلابی!

سرانجام پس از گذشت هشت سال از آغاز جنگ ارتجاعی، رژیم های ایران و عراق توافق کردند که از تاریخ ۲۹ مرداد ماه رسماً آتش بس را بمرحله اجرا بگذارند. این جنگ که هشت سال بلاوقفه ادامه یافت و یکی از طولانی ترین و وحشیانه ترین جنگهای قرن حاضر بود، عظیم ترین لطمات و مصائب مادی و معنوی را برای خلقهای ایران و عراق بیار آورد.

طی این جنگ متجاوزان یک میلیون تن از توده های مردم ایران و عراق کشته شدند و صدها هزار تن معلول، مادام العمر خانه نشین گشتند. تعداد زیادی از شهرها و روستا های مرزی دوکشور یکی ویران شدند و میلیونها تن از ساکنین آنها که خانه و کاشانه خود را تماماً از دست دادند، دربدر و آواره گشته و در تمام این مدت در منتهای فقر و مسکنت، در بدترین شرایط معیشتی و بهداشتی در اردوگاه های آوارگان تلمبار شدند. در نتیجه بمباران و موشکباران بزرگترین شهرهای دو کشور نه فقط تعداد دكشیری از مردم بهلاکت رسیدند و ویرانیهای عظیمی بیارآمد بلکه لطمات سنگینی به موسسات صنعتی و تولیدی وارد آمد و صدها میلیارد از ثروت های ملی دو کشور نابود گردید.

هزینه های نظامی و تسلیحاتی دو کشور، طی دوران جنگ از مرز ۵۰۰ میلیارد دلار تجاوز کرد و سودهای آن عاید سرمایه داران دوکشور ایران و عراق و انحصار تاپیریا لیستی گردید که با زار پر رونقی برای فروش تسلیحات و تجهیزات جنگی خود پیدا فتند. توده های مردم ایران و عراق طی این مدت علاوه بر اینکه وحشیانه کشتار شدند، زیر شدیدترین فشارهای مادی نیز قرار گرفتند. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی بیهانه جنگ و ادامه آن به استعمار کارگران ابعادی وحشیانه داد. کارگران را واداشت که تا سرحد ممکن کار کنند، اما امکانات مادی آنها را بیش از پیش محدود و دستمزدها را کاهش داد. تعداد دكشیری از کارگران در نتیجه ادامه جنگ بیکار شدند و زتامین حداقل معیشت نیز محروم گردیدند. قیمتها روز بروز افزایش یافت و تورم افسارگسیخته سطح زندگی عموم توده ها را تنزل داد. مداوما بر میزان مالیاتها بویژه مالیات غیر مستقیم افزوده شد و علاوه بر همه اینها، هر روز بهانه های مختلف بخشی از دستمزدها را نیز از کارگران و زحمتکشان کسر گردید. اما اگر این جنگ عظیم ترین مصائب مادی و معنوی را برای زحمتکشان بیبار آورد، سرمایه داران حداقل کثرتاً ستفاده را از آن بردند و سودهای سرسام آوری بجیب زدند. این حقیقت بر هر کارگر و زحمتکش ایرانی ظاهر من الشمس است که در حالیکه آنها طی جنگ همه چیز خود را از دست داده اند، سران رژیم و سرمایه داران ثروت های افسانه ای اندوخته اند. نتایج اسفبار این جنگ ارتجاعی تنها نصیب مردم ایران و عراق نشد، کارگران و زحمتکشان تمام منطقه خاور میانه از این جنگ لطمه دیدند. در حالیکه ارتجاع عرب و صهیونیسم حداقل کثیر بهره برداری را از ادامه جنگ در جهت تقویت موضع خود کردند، لطمات جدی به جنبشهای مردم این منطقه وارد آمد. ادامه جنگ نه فقط خاور میانه را به زار پر رونقی برای فروش تسلیحات تبدیل نمود و انحصار تاپیریا لیستی میلیاردها دلار سلاح به کشورهای منطقه فروختند، بلکه برداشته شدن سیاستهای نظامی امپریالیسم در تمام منطقه افزوده شد و کار بجائی رسید که امپریالیستها به بهانه مقابله با جریانیهای جمهوری اسلامی ناوهای جنگی خود را به منطقه خلیج فارس اعزام نمودند. تمام این نتایج اسفبار و فاجعه بار جنگ بفرکارگران و زحمتکش ایرانی ما هیت ارتجاعی جنگ را نشان داد.

توده های مردم ایران دریا فتند که این جنگ از همان آغاز برخلاف منافع توده های مردم ایران و عراق، در جهت اهداف توسعه طلبانه، جاه طلبانه، سرکوبگرانه و ارتجاعی آغاز گردید. جمهوری اسلامی با آغاز جنگ، از آن بعنوان وسیله ای برای تثبیت موقعیت متزلزل خود و منحرف کردن افکار مردم ایران از خواستها و مطالبات انقلابی شان استفاده کرد. به بهانه جنگ سرکوب

ددمنشانه ای را علیه مردم سازمان داد و دیکتا توری عریان و عنان گسیخته ای را بر ایران حاکم کرد. علاوه بر این، جمهوری اسلامی در جهت تحقق اهداف توسعه طلبانه پان اسلامیستی خود در رویای یک امپراطوری اسلامی در منطقه به جنگ ادامه داد و علیرغم اینکه توده مردم ایران پس از گذشت مدتی کوتاه به ماهیت ارتجاعی جنگ واقف گشته و خواستار اتمام آن گردیدند، شعارا دامه جنگ تا پیروزی و تا آخرت را سرداد. اما جمهوری اسلامی بنا به مجموعه شرایط اقتصادی و سیاسی قادر به پیروزی نبود، بنا بر این با ادامه جنگ روز بروز وضعیت اش وخیم تر گردید. بحران اقتصادی تشدید شد. تا مین هزینه های جنگ با دشواری روبرو گردید. فشار روز افزون به مردم برداشته و نارضایتی آنها افزود. بعلاوه در مقیاس بین المللی نیز افکار عمومی مردم سراسر جهان بشدت علیه تمایلات جنگ طلبانه و توسعه طلبانه رژیم برانگیخته شد و روز بروز برانزوا و انفراد بین المللی آن افزوده گردید. این وخامت اوضاع داخلی و بین المللی رژیم تا شیر خود را بر جبهه های جنگ باقی گذاشت و دوران شکستهای نظامی پی در پی فرا رسید. طی چند ماه گذشته رژیم چندین شکست نظامی سنگین را در جبهه های جنگ متحمل گردید. با این شکستها فروپاشی قطعی رژیم سرعت گرفت. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی سراسیمه و وحشت زده از چشمانداز سرنگونی، بیچاره اعلام کرد که قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را که یکسال پیش بتصویب رسیده بود می پذیرد.

بنا بر این شکست در جبهه های جنگ و ترس از قیام توده های مردم ایران رژیم را وادار به پذیرش آتش بس کرد، تا شاید بتواند خود را از بحران موجود نجات دهد و قوای خود را برای مهابارزه مردم متمرکز سازد و الا در اهداف ارتجاعی و جنگ طلبانه رژیم هیچ تغییری صورت نگرفته است. از همین روست که توده های مردم ایران نمی توانند، این آتش بس را سرآغاز یک صلح با دوام تلقی کنند. جمهوری اسلامی حتی اگر قرارداد صلح را نیز امضاء کند، از آن تنها بمثابه وسیله ای برای سرکوب مبارزات و خواستهای توده های مردم ایران و تجدید قوا برای جنگی دیگر در آینده استفاده خواهد کرد. ما دام که رژیم جمهوری اسلامی در ایران بر سر کار باشد، هرگونه آرزوی صلح با دوام، دمکراسی و رفاه اجتماعی خیالی خام است. جمهوری اسلامی بنا به ماهیت ارتجاعی اش رژیمی جنگ طلب، ضد دمکراتیک و ضد انسانی است.

کارگران! دهقانان! سربازان! روشنفکران انقلابی!

نباید اجازه داد که این رژیم تبهکار و ارتجاعی با این همه جنایات و فجایعی که طی ده سال حیات تنگین خود ببار آورده است با زهم به حیات تنگین خود ادامه دهد، باید انتقام خون میلیونها تن زحمتکش ایرانی را که در نتیجه سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی در میدانهای جنگ ریخته شده و این همه فجایع و مصائبی که ببار آورده است از این رژیم گرفت. نباید لحظه ای فرصت داد تا این رژیم دمنش و ارتجاعی موقعیت خود را بهبود بخشد، تنها راه نجات، و دست یابی به یک صلح با دوام و دمکراتیک، آزادی و دمکراسی و رفاه اجتماعی، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و بدست گرفتن قدرت توسط کارگران و عموم توده هاست. صلح با دوام و دمکراتیک در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق
نابود باد امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلیش
زنده باد سوسیالیسم

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

۱۳۶۷/۵/۲۰

از صفحه ۱۴ توضیح و تشریح ...

معیارهای لنینی و خط مشی انقلابی کمینترن، حزب کمونیست ایران که حزب حقیقتاً، مارکسیست - لنینیست بود، درسیام خردادماه ۱۲۹۹، تشکیل گردید. این حزب که سازمان ما خود را وارثاً با استحقاق سنت‌های انقلابی و ادامه دهنده راه آن می‌داند، حامل یک خط انقلابی پرولتری بود. حزب کمونیست ایران همچون تمام احزاب حقیقتاً کمونیست، حزبی انترناسیونالیست بود که هدف‌های خود را انقلاب سوسیالیستی، برانداختن مالکیت خصوصی پروسا ثل تولید، نفی استثمار انسان توسط انسان و ایجاد یک جامعه بدون طبقه کمونیستی قرار داده بود. حزب کمونیست ایران در برنامه حد اقل خود، خواستار یک رشته تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی بود. به صراحت پیروزی انقلاب دمکراتیک ایران را پذیرگو رهبری طبقه کارگری دانست و معتقد بود که این انقلاب باید تحت رهبری فکری و تشکیلاتی پرولتاریا شکل یافته و توسعه یابد. حزب کمونیست ایران هدف فوری انقلاب را نابودی رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری انقلابی، کسب استقلال در برابر دول امپریالیست، نابودی تمام بقایای فئودالی، برانداختن "اصول ملاکی" و گذاری کلیه املاک دولتی، مالکین بزرگ، موقوفات، و املاک سلطنتی به دهقانان برسمیت شناختن حقوق ملیت‌های تحت‌ستم ایران در تعیین سرنوشت خود تا حد جدائی، مسلح کردن کارگران و دهقانان، استقرار کامل دمکراسی و آزادی و در عرصه سیاست خارجی اتحاد با جمهوری سوسیالیستی شوروی، قرار داده بود. حزب کمونیست ایران از همان بدو تا سپس خود فعالیت‌های گسترده‌ای را در میان کارگران ایران بمنظور متشکل ساختن و آگاه نمودن این طبقه سازمان داد. تشکیلات خود را در تهران، اصفهان، رشت، قزوین، انزلی، آذربایجان، مشهد، کرمانشاه و تعدادی از شهرهای دیگر ایجاد نمود. کارگران ایران را در اتحادیه‌های کارگری متشکل ساخت و با پیگیری و فعالیت مستمر شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سرانجام ایران را که یک سازمان کارگری بسیار نیرومند بود، سازمان داد که به عضویت انترناسیونال اتحادیه‌های کارگری نیز درآمد. حزب کمونیست از طریق این اتحادیه‌های کارگری یک رشته اعتصابات

پیروزمند را سازمان داد و برای نخستین بار در سال ۱۳۰۱ اول ماه مه را با تظاهرات خیابانی جشن گرفت.

با تشکیل حزب کمونیست ایران طبقه کارگران ایران بمثابه یک طبقه با استقلال طبقاتی در مبارزه عمومی دمکراتیک فعالانه شرکت کرد و نقش بس مهمی در جنبش انقلابی - دمکراتیک مردم ایران، از جمله در جنبش انقلابی گیلان ایفا نمود. حزب کمونیست ایران تا زمانیکه در اثر سرکوبی‌های دامنشانه رضاخان در فاصله سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ زخم پاشید، بعنوان یک حزب کمونیست بر مبنای خط مشی لنینی کمینترن عمل کرد و نقش حقیقتاً انترناسیونالیستی خود را ایفا نمود. از همین روست که ما خود را ادامه - دهنده راه آن می‌دانیم. حزب کمونیست ایران تنها یک نمونه از احزابی بود که در دوران کمینترن و بر مبنای یک خط مشی مارکسیستی - لنینیستی شکل گرفته و به امر همبستگی بین المللی کارگران و پیروزی آنها یاری رساندند.

کمینترن نمونه بسیار درخشانی از یک سازمان بین المللی حقیقتاً پرولتری بود تحت رهبری لنین و ستالین با وفاداری کامل به اصول انقلابی مارکسیسم، نقش بس ارزنده‌ای در زمینه اتحاد و همبستگی بین المللی کارگران سرانجام، مبارزه با امپریالیسم و پیروزی‌های طبقه کارگری ایفا نمود. کمینترن پس از خدمات جاودانه‌ای که به جنبش کارگری و کمونیستی جهان انجام داد، در سال ۱۹۴۳ منحل گردید. دلایل انحلال کمینترن در قطعنامه‌ای که توسط هیئت رئیسه کمیته اجرایی کمینترن تهیه شده بود، چنین توضیح داده شد:

" مدت‌ها قبل از جنگ با روشنی بیش از پیش دیده می‌شد که با بغرنج شدن اوضاع داخلی و جهانی کشورهای، حل وظایف جنبش کارگری هر کشور از طریق یک مرکز بین المللی با مشکلاتی غیر قابل حل روبرومی‌شود. این فرق در راه‌های تاریخی تکامل کشورهای جهان، خصلت‌های گوناگون و حتی متضاد بودن ساختمان اجتماعی آنان، فرق در سطح و شتاب تکامل اجتماعی و که تجربه دوران پس از انحلال کمینترن بویژه سیاسی آنان و بالاخره فرق در درجه آگاهی و تشکل از دوران درگذشت ستالین تا با مرز نشان داده کارگران در عین حال باعث می‌شود که در مقابل است، انحلال کمینترن نه تنها به تقویت بیشتر طبقه کارگر هر کدام از کشورهای و وظایف گوناگونی قرار گیرند. تمام روندها و دگرگونی‌ها در ربع گذشته این قرن و تجربه انترناسیونال کمونیستی بطور

اشیاء تک‌کننده‌ای نشان داده اند که شکل تشکیلاتی منتخب از طرف اولین کنگره انترناسیونال کمونیستی جهت متحد نمودن کارگران که مناسب با خواسته‌های مرحله شروع احیای جنبش کارگری بود، همزمان با رشد جنبش کارگری در هر کدام از کشورهای و بغرنج شدن وظایف آن رفته رفته کهنه شد و حتی به مانعی در مقابل تقویت بیشتر احزاب ملی کارگری تبدیل گردید ... هفتمین کنگره جهانی انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۳۵ نیز که دگرگونی‌ها را در اوضاع بین المللی و جنبش کارگری مورد توجه قرار داده و حرکت و استقلال عمل بزرگ را از شعبه‌های انترناسیونال کمونیستی خواستار شده بود، لزوم این امر را مورد تاکید قرار داده بود که قوه اجرائی انترناسیونال کمونیستی در اتخاذ تصمیمات در همه مسائل جنبش " باید از شرایط و ویژگی‌های مشخص هر کشور حرکت کند و قاعدتاً از مداخله بلاواسطه در مسائل داخلی تشکیلاتی احزاب کمونیستی پرهیز نماید ... نظریه مسائل نامبرده با لایحه توجه به رشد و بلوغ احزاب کمونیستی و کارهای رهبری کننده آن در هر کشور و در عین حال به علت آنکه بعضی از شعبه‌ها در حین جنگ حاضر مسئله انحلال انترناسیونال کمونیستی بعنوان مرکز هدایت کننده جنبش کارگری بین المللی را به پیش کشیده‌اند، هیئت رئیسه کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی بعلمت عدم امکان فراخواندن کنگره انترناسیونال کمونیستی در شرایط جنگ جهانی بخود اجازه می‌دهد پیشنهادی را جهت تصویب به شعبه‌های انترناسیونال کمونیستی عرضه کند :

انترناسیونال کمونیستی به عنوان مرکز رهبری کننده جنبش کارگری بین المللی منحل شده و از شعبه‌های انترناسیونال کمونیستی در مقابل وظایف ناشی از اسامه و تصمیمات کنگره انترناسیونال کمونیستی سلب مسئولیت گردید. "

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر

توضیح و تشریح
برنامه سازمان

این ارتش جهانی پرولتاریاست. بنا بر این مبارزه پرولتاریا از حیث مضمون بین المللی است، اما هر چند مبارزه پرولتاریا برضد بورژوازی از حیث معنا و مضمون بین المللی است، اما از لحاظ شکل ملی است. "مبارزه پرولتاریا برضد بورژوازی در آغاز، اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل ملی است. پرولتاریای هر کشوری طبیعتاً در ابتدا با مبارزیدگاری با بورژوازی کشور خودیکسره نماید." (۶) پرولتاریای هر کشور باید ابتدا بورژوازی خودی را سرنگون کند، قدرت سیاسی را بچنگ آورد و دیکتاتور انقلابی پرولتاریا را برقرار سازد. در اینجا است که روشن خواهد شد چه کسی نه انترناسیونالیست در گفتار بلکه در کردار است و چه کسی به توسعه و گسترش جنبش انقلابی پرولتاریا و پیروزی این طبقه اعتقاد دارد. چرا که امروز کمتر کسی را می توان سراغ گرفت که وفاداری خود را به انترناسیونالیسم اعلام نکند. حتی اپورتونیستها این دشمنان سوگند خورده طبقه کارگر که بعنوان عوامل بورژوازی در جنبش طبقه کارگر در جهت پراکندگی و تفرقه صفوف کارگران گام برمی دارند، نیز خود را انترناسیونالیست می دانند.

لنین انترناسیونالیسم در کردار را یگانگانه معیار شناخت انترناسیونالیستهای راستین از انترناسیونالیستهای دروغین معرفی می کند و می نویسد: "انترناسیونالیسم در کردار یکی و فقط یکی است و آنهم کاربیدریغ در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی از راه تبلیغات و همدردی و کمک مادی از این مبارزه و این خط مشی و فقط این خط مشی بدون استثناء در تمام کشورهاست." (۷) تنها برای اینهاست که میتوان تمایز انترناسیونالیستهای راستین را از انترناسیونالیستهای دروغین یا زشناخت. اما نمیتوان بهمین امر بسنده کرد. کسی نمی تواند انترناسیونالیست در کردار باشد، اما دشمن آشتی ناپذیر و مخالف مصمم و پیگیر اپورتونیسم و ریزونیسم نباشد، بقول لنین: آن طرفدار انترناسیونالیسم که در عین حال مخالف پیگیر و مصمم اپورتونیسم نباشد فقط یک موجود خیالی است و بس. شاید بعضی از اینگونه افراد صادقانه خود را انترناسیونالیست می پندارند

میان نبرد بلکه با لعکس مشکلات عدیده ای را برای جنبش طبقه کارگر در مقیاس بین المللی و ملی پدید آورد. انحلال کمینترن به گرایشات اپورتونیستی، ناسیونالیستی و اشغال طلبانه میدان رشت داد. اپورتونیستها از آزادی عمل هر حزب کمونیست، به حل مسائل و مشکلات خود بدون کنترل و نظارت و هدایت یک مرکز واحد بین المللی، بعنوان وسیله ای برای پیشبرد سیاستهای اپورتونیستی خود استفاده کردند. دیگر هیچ مرکز واحدی وجود نداشت که بتواند با اتوریته کامل و حمایت بین المللی جنبش کارگری و کمونیستی علیه اپورتونیسم مبارزه کند، خط مشی انحرافی و اپورتونیستی را تصحیح نماید و اختلافات درون جنبش کمونیستی را به شیوه ای اصولی حل نماید. انحلال کمینترن بزرگترین اشتباهی بود که کمینترن و طبیعتاً به لحاظ نقش که حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و رهبری این حزب در کمینترن داشته، استالین مرتکب گردید. ما دام که طبقه کارگر با سرمایه بعنوان نیروی بین المللی روبروست، و مبارزه با این نیروی بین المللی مساعی مشترک پرولتاریای سراسر جهان را می طلبد، تشکیلات بین المللی کارگران ضرورت خود را از دست نخواهد داد. شرایط مختلف نمیتوانند در گونی اشکال تشکیلاتی ایجاد کنند، اما نمیتوانند خود چنین تشکیلاتی را نفی کنند. بهر روخواه چنین مرکز بین المللی واحد کارگری وجود داشته باشد یا نداشته باشد، پای بندی اکید به انترناسیونالیسم پرولتری و دفاع از وحدت و همبستگی بین المللی کارگران جزء لاینفک اصول اعتقادی کمونیستها محسوب می گردد. رهائی کارگران از یوغ سرمایه نه امری محلی و ملی بلکه امری بین المللی است. کمونیستها دشمن هر گونه تنگ نظری ملی هستند و هر سیاسی که به نحوی از انحاء به وحدت بین المللی کارگران، اتحاد دوبرادری فیما بین آنها لطمه وارد آورد، سیاستی انترناسیونالیستی و پرولتری نیست بلکه سیاستی بورژوازی است. بورژوازی به جدائی و دشمنی ملی دامن می زند، تا قدرت سرمایه را تقویت نماید، اما پرولتاریای سراسر جهان به اتحاد، همبستگی، رفاهت و برادری بین المللی نیازمندند تا بتوانند، قدرت سرمایه را درهم شکنند. پرولترهای سراسر جهان یک ارتش واحد را تشکیل می دهند و طبقه کارگران ایران نیز یک گردان از

ولیکن مردم را نه بر مبنای آنچه درباره خود می اندیشند بلکه بر مبنای رفتار سیاسی آنان قضاوت میکنند! رفتار سیاسی آن "انترناسیونالیستها" که مخالف سرسخت و مصمم اپورتونیسم نباشند همواره در خدمت کمک و تقویت گرایش ملی قراخواهد گرفت. از طرف دیگر ناسیونالیستها نیز خود را "انترناسیونالیست" می نامند (کاتوستکی، لنش، هاینس، واندروولد، هیندلمان و دیگران): آنها نه تنها خود را چنین می نامند بلکه کاملاً موافق نزدیکی، توافق و اتحاد تمام کسانی هستند که همان نظر را دارند. اپورتونیستها مخالف "انترناسیونالیسم" نیستند. لیکن آنها تنها خواهان تائید بین المللی برای اپورتونیستها، توافق بین المللی بین آنها می باشند." (۸)

از اینرو هر انترناسیونالیست در کردار، دشمن هر گونه اپورتونیسم و مخالف مصمم و آشتی ناپذیر است. در ایران جایگاه به سبب رشدنازل نیروهای مولده و سطح پائین تکامل اقتصادی، خرده بورژوازی از گستردگی قابل ملاحظه ای برخوردار است و این گستردگی خرده بورژوازی تا شایر خود را بر جنبش طبقه کارگر ایران بر جای می گذارد و یکی از سرچشمه های اصلی بروز اپورتونیسم و رفرمیسم در جنبش کارگریست، مبارزه با اپورتونیسم از اهمیت ویژه ای برخوردار است. طبقه کارگران ایران باید از یکسو شناخت درستی از جریان انترناسیونالیست - رفرمیست طیف توده ای اکثریتی و اپورتونیسم آنها داشته باشد، با آن پیگیری نه مبارزه کند، و انترناسیونالیسم قلبی آنها را افشا نماید، و از سوی دیگر با ناسیونالیستهای خرده بورژوا نظیر حزب کمونیست کومه له که آنها نیز به دروغ خود را انترناسیونالیست می دانند، و بنام انترناسیونالیسم علیه انترناسیونالیسم و جنبش طبقه کارگر در سراسر جهان مبارزه میکنند، افشای اپورتونیسم و "انترناسیونالیسم" دروغین این جریان را و توفیق هر کسی است که برخورد نام انترناسیونالیست در کردار می گذارد. اما از آنجا که اپورتونیسم و ریزونیسم نه پدیده ای ملی، بلکه بین المللی است، باید با تمام جریان انحرافی و اپورتونیستی در عرصه بین المللی پیگیری مبارزه کرد و با آنها مبارزه.

دمکراسی و سوسیالیسم ...

از صفحه ۱۲

بورژوا - دمکراتیک و ملی را بعنوان اقدامی سوسیالیستی جامی زند. سوسیالیسم علمی هیچگونه وجه تشابهی با سوسیالیسم ادعائی راه کارگر ندارد.

سوسیالیسم علمی میا موزد که " سوسیالیسم مستلزم الغاء قدرت پول، قدرت سرما یی، الغاء هرگونه مالکیت خصوصی بروسائل تولید، الغاء اقتصاد دگالائی، وواگذاری زمین و کارخانه ها به زحمتکشان است که تولید بزرگ را (بجای تولید کوچک پراکنده) طبق یک نقشه عمومی سا زمان دهند " (۱) و اینهمه ممکن نیست مگر آنکه مقدماً قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر قرار بگیرد، و دیکتاتوریت طبقه پرولتاریا برقرار شود، تا مقاموت استثمارگران را درهم شکنند و همه موانعی را که بر سر راه هدف بزرگ این طبقه قرار دارد، از میان بردارد. ما در اینجا لزومی نمی بینیم که بیش از این در مورد سوسیالیسم، بحث کنیم و یا وارد بحث دوفاز جامعه کمونیستی شویم، راه کارگر چنانچه زمانی تمایل داشت بفهمد سوسیالیسم یعنی چه؟ به نقد برنامه گوتاشرمارکس، آنتی دورینگ انگلس، و ییادولت و انقلاب لنین مراجعه کند.

راه کارگر شنیده است که سا زمان ما عنوان می کند، برانداختن قطعی سلطه امپریالیسم از ایران، و قطع کامل وابستگی اقتصاد مستلزم گذار به سوسیالیسم و ایجاد مناسبات نوین سوسیالیستی است اما معنای این گفته ها را نفهمیده و چنین تصور کرده است که " برانداختن سلطه امپریالیسم " و قطع وابستگی " اقدامی سوسیالیستی " است. در حالی که مسئله سوسیالیسم یک چیز است، و مبارزه بخاطر برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی چیز دیگر. این دو مترادف یکدیگر نیستند. چه بسا رکشورهای که تحت سلطه نیستند، و از استقلال برخوردارند، اما مناسبات سرمایه داری بر آنها مسلط است و نه سوسیالیستی. نمونه کشور های امپریالیست بین حقیقت راه به راه کارگر نشان می دهد.

از این گذشته، نمیتوان از این حقیقت که در ایران برانداختن قطعی سلطه امپریالیسم و پیایگاه های آن، قطع کامل وابستگی اقتصاد، مستلزم گذار به سوسیالیسم است، چنین نتیجه گیری کرد که فقط در سوسیالیسم است که میتوان علی-

امپریالیسم و سلطه آن مبارزه کرد، و یا در جمهوری دمکراتیک خلق یعنی جایی که دیکتاتوریت انقلابی - دمکراتیک کارگران و دهقانان برقرار می گردد، نمی توان در این جهت مبارزه کرد. خیر در جمهوری دمکراتیک خلق نیز میتوان و باید، همانگونه که در برنامه سا زمان ما آمده است، با اتخاذ یک رشته تدابیر اقتصادی و سیاسی، علیه امپریالیسم، پیایگاه اجتماعی آن و سلطه آن مبارزه کرد، هر چند که حل قطعی مسئله مستلزم گذار به سوسیالیسم است، بهمین علت است که در برنامه سا زمان ما گفته شده است " ... برقراری جمهوری دمکراتیک خلق را در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم و پیایگاه اجتماعی آن ... " یعنی برنامه فقط جهت گیری حل مسئله را در نخستین مرحله انقلاب نشان می دهد، و حل قطعی آنرا موکول به گذار به سوسیالیسم می نماید. بیهوده نیست که سا زمان ما پیوسته بر مسئله گذار بلاوقفه، از نخستین مرحله به دومین مرحله انقلاب تاکید کرده است و هیچ دیوارچین و دره ژرفی میان این دو مرحله پیروسه و احداث انقلاب قائل نیست، و هرگونه گسست در این روند را بمثا ب این گذار بلاوقفه از نخستین مرحله به دومین مرحله آن که گذار به سوسیالیسم است، چگونه تضمین شده است، در همان وظایف فوری سیاسی پرولتاریا، و مطالبات مشخص و فوری قرار دارد. اساس این تضمین در استقرار دیکتاتوریت انقلابی - دمکراتیک کارگران و دهقانان، ایجاد دولتی از طراز نوین، برقراری دمکراسی توده ای و اقدامات و مطالبات مشخص فوری در جهت دمکراتیزه کردن اقتصاد کشور و مبارزه علیه امپریالیسم است، یعنی همان مسائلی که با زهم مورداختلاف ما با راه کارگر است، و این سا زمان، آنها را نیز بمثا ب اقداماتی سوسیالیستی ارزیابی می کند. راه کارگر علاوه بر اینکه مدعی شده است، مبارزه در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم، پیایگاه اجتماعی آن، و قطع هرگونه وابستگی، در جمهوری دمکراتیک خلق " اقدامی است سوسیالیستی " تلاش کرده است تا در بخش مطالبات عملی، فوری و مشخص برنامه سا زمان ما نیز چیزهایی از سوسیالیسم بیاید، و " اقلیت " را متهم

سازمان ما از این به راه کارگر نشان دادیم که سوسیالیسم چیست؟ بنا بر این نیازی به تکرار گفته های پیشین نیست. در اینجا تنها به بررسی این مسئله می پردازیم که هیچیک از اقداماتی که راه کارگر در اینجا به آنها اشاره می کند، بمعنای معمول داشتن سوسیالیسم نیست. نخستین مسئله همانا اختلاف دیرینه ما با راه کارگر بر سر این مسئله است که آیا خریدن ماشین دولتی بورژوازی شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی از جمله انقلاب دمکراتیک توده ای ایران و دیکتاتوریت انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان است، یا فقط انقلاب سوسیالیستی؟ بعبارت دیگر آیا در انقلاب دمکراتیک توده ای ایران با یدماشین دولتی بورژوازی درهم شکسته شود، و بیک دمکراسی توده ای برقرار گردند یا ما ماشین دولتی بورژوازی دست نخورده باقی بماند و تنها بیک دمکراسی پارلمانی بورژوازی قناعت شود؟ راه کارگر پاسخ می دهد تنها دریک انقلاب سوسیالیستی با یدما درهم شکستن ما ماشین دولتی بورژوازی سخن بماند، چرا که درهم شکستن ما ماشین دولتی " اقدامی است صد درصد سوسیالیستی " او می گوید: " در حقیقت درهم شکستن ما ماشین دولتی بورژوازی در برنامه اقلیت چون سوسیالیسم سوء تفاهمی بیش نیست. از نقطه نظر ذهنیت پوپولیستی هجوم مشترک توده های خلق به ستونهای دولت بورژوازی در مرا حل مقدماتی و تکوین قدرت نطفه های قدرت توده ای در شرایط اعتلای انقلاب، مساویست با درهم شکستن ما ماشین دولتی بورژوازی. پوپولیسم با تبلیغ ایده های از این قبیل که دولت شورائی و درهم شکستن ما ماشین دولتی بورژوازی در چارچوب انقلاب دمکراتیک و به همراه اقشار غیر پرولتر تحقق پذیر است از یک طرف به توهم - پراکنی در مورد ظرفیت این طبقات مشغول است، از طرف دیگر به ترویج مضمونی - آنارشیستی از مفهوم درهم شکستن ما ماشین دولتی بورژوازی. "

راه کارگر که پیش از این خود را مدافع سوسیالیسم و طبقه کارگر معرفی می کرد، اکنون آشکارا به دفاع از ماشین دولتی بورژوازی، این ابزارستم و سرکوب طبقه کارگر برخاسته است. راه کارگر می گوید: این ادعا که وظیفه پرولتاریا در انقلاب ایران درهم شکستن ماشین دولتی است، اقدامی است آنا رشیستی. به عبارت دیگر انقلاب ایران نباید از آن حدودی که برای بورژوازی پذیرفتنی است فراتر رود، از اینرو باید ماشین دولتی بورژوازی دست نخورده باقی بماند. راه کارگر سعی کرده است که به این اعتقاد اپورتونیستی خود پوشش ثئوریک هم بدهد، لذا استدلال می کند که چون علاوه بر طبقه کارگر اقشار غیر پرولتاریز در انقلاب سهم و ذی نفعند و این اقشار را قیدیگیری پرولتاریا در مبارزه با خادم کراسی هستند، لذا پرولتاریا باید بیک جمهوری بورژوازی پارلمانی رضایت دهد. این استدلال اساساً اپورتونیستی است. راه کارگر میخواهد از یک اصل درست نتیجه گیری غلط و اپورتونیستی کند. در این مسئله جای کمترین شک و شبهه ای نیست که طبقه کارگر پیگیری ترین مدافع دمکراسی است. هیچ طبقه و قشر دیگری حتی را دیگال ترین بخش خرده بورژوازی پیگیری پرولتاریا را در دفاع از دمکراسی و مبارزه با خادمان ندارد. دلیل این امر نیز در این واقعیت نهفته است که میان دمکراتیسم پیگیری و ناپیگیری در دمکراتیسم رابطه مستقیمی با مسئله مالکیت خصوصی وجود دارد. هر قشر و طبقه ای که از مالکیت خصوصی دفاع کند، نمی تواند مدافع پیگیری دمکراتیسم باشد، خرده بورژوازی انقلابی نیز از آنجا تیکه در اساس از مالکیت خصوصی دفاع می کند، لاجرم در دمکراتیسم خود ناپیگیر است. اما از اینجاست نمیتوان نتیجه گرفت که خرده بورژوازی مخالف درهم شکستن ماشین دولتی است. واقعیت این است که اقشار خرده بورژوازی نیز در ایران در معرض ستم و وحشیانه دستگیر شدن قرار دارند، منافع آنها نه در حفظ ماشین دولتی موجود و نهادهای نظامی - بوروکراتیک آن، بلکه درهم شکستن و انحلال آنست. اما آنها خود به تنهایی قادر نیستند این ماشین دولتی را درهم شکنند، از این امر نتیجه نمی شود که آنها در انقلاب دمکراتیک توده ای ایران که تحت رهبری طبقه کارگر به پیروزی خواهد رسید، نمی توانند سهمی و نقشی در این

درهم شکستن ماشین دولتی داشته باشند، این توهم پراکنی در مورد ظرفیت "خرده بورژوازی نیست، بلکه حقیقتی است که تنها اپورتونیستها میتوانند آنرا انکار کنند. اصولاً یکی از موضوعاتی که کارگران و دهقانان یعنی خرده بورژوازی را متحد می سازد، ستم این ماشین دولتی است و منافع هر دو در درهم شکستن این ماشین است. اساساً این خود شرط مقدماتی انقلاب خلقی ایران است. همانگونه که می دانیم در ایران بنا به یک رشته علل و عوامل عینی و ذهنی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان هدف فوری طبقه کارگر در دستور کار قرار ندارد. بلکه مقدماتاً انجام یکرشته تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی در دستور انقلاب ایران قرار دارد. در این مرحله علاوه بر پرولتاریا خرده بورژوازی نیز به این تحولات علاقمند و درنتیجه آن ذینفع است، اما بورژوازی بمعنای خاص کلمه نه تنها فاقد هر گونه رسالت و ظرفیت ترقی خواهانه و انقلابی است بلکه اساساً ارتجاعی و ضد انقلابی است. بنا بر این نیروهای محرکه انقلاب را در مرحله کنونی آن کارگران و خرده بورژوازی تشکیل می دهند. این نیروها مجموعاً خلق را تشکیل می دهند. هر کس که اندکی با ما رکسیسم - لنینیسم آشنائی داشته باشد بخوبی میداند، مادام که طبقه کارگر با تفاق خرده بورژوازی متحداً علیه دشمن مشترک و اهداف مشترک مبارزه می کند، هیچ صحبتی از سوسیالیسم نمی تواند در میان باشد. بنا بر این هر چند انقلاب ایران در مرحله نخست یک انقلاب سوسیالیستی نیست، اما یک انقلاب دمکراتیک توده ای، یک انقلاب خلقی واقعی است که در مرحله نخست آن قدرت سیاسی در دست کارگران و خرده بورژوازی قرار خواهد گرفت، یعنی دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان برقرار خواهد شد. واقعیتی که سازمانهای خرده بورژوا نظیر راه کارگر و نیزاً کومه له هرگز جرات، شهامت و صراحت آن را نداشته اند که به آن اذعان نکنند. بنا بر این انقلاب ایران از همان آغاز یک انقلاب خلقی واقعی است و اگر چنین است، شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی درهم شکستن ماشین دولتی است. سازمان ما تا کنون مکرر در پلمیکهای خود علیه اپورتونیستها و عموم خلقی ها این مسئله را بتفصیل مورد بحث قرار داده و نشان داده است بدون درهم شکستن

ماشین دولتی بورژوازی، توسط کارگران و دهقانان بدون تسلیح عمومی خلق و اعمال حاکمیت توده ای از طریق شوراها، هیچ صحبتی از انقلاب خلقی واقعی ایران نمیتوان میان آورد. این مسئله تنها مورد دعای ما نیست بلکه سالها پیش، لنین نیز این مسئله را که درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی است مورد بحث قرار داده است. او در اثر خود "دولت و انقلاب" به بحث پیرامون این مسئله می پردازد و خود دعای های اپورتونیستی امثال راه کارگر را افشاء می کند، لنین نخست بخشی از نامه کارل مارکس به کوگلمان را در ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ نقل میکند: "... اگر تونظری به فصل آخر کتاب "هیجده برور" من بیفکنی خواهی دید که من اقدام بعدی انقلاب فرانسه را چنین اعلام میدارم: برخلاف سابق ماشین بوروکراتیک و نظامی از دستی به دست دیگر داده نشود بلکه درهم شکسته شود... همین نکته هم شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی را در قاره تشکیل می دهد و این درست همان چیز است که رفقای پارسی قهرمان ما در انجامش می کوشند. و سپس درباره مسئله "انقلاب خلقی واقعی" به بحث می پردازد. او برای اینکه کنه نظر مارکس را در این مورد توضیح دهد و در برابر پلخانفیسها و منشویکها آنرا از تحریفات لیبرالی مصون دارد، توضیح می دهد:

"ثانیاً تذکر فوق العاده عمیق مارکس حاکی از این است که انهدام ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی "شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی است شایان دقت خاصی است. این مفهوم انقلاب "خلقی" از زبان مارکس عجیب بنظر می رسد و چه بسا ممکن بود پلخانویستها و منشویکهای روس، این پیروان استرووه که میخواهند ما رکسیست خوانده شوند، ایبر گفته مارکس را "اشتباه لفظی" اعلام نمایند آنها ما رکسیسم را مورد چنان تحریف لیبرال - تقابل بین انقلاب بورژوازی و انقلاب پرولتاریا چیز دیگری وجود ندارد و تا زمانی که تقابل را هم، شیوه بینهایت مرده و بیروحی درک میکنند اگر بعنوان مثال انقلاب های سد بیستم را در نظر گیریم، آنگاه البته باید هر انقلاب پرتغال و هم انقلاب ترکیه را بورژوازی بدانیم. ولی نه این و نه آن هیچیک انقلاب خلقی نیست زیرا توده خلق، اکثریت عظیم آن نه در این و نه در آن انقلاب بطور فعال

ستقل و با خواست‌های اقتصادی و سیاسی خود
آدمشهودی نداشته‌اند. برعکس با انقلاب
بورژوازی سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روس، با
نکه دارای آن کامیابیهی "درخشانی" که
هی نصیب انقلاب‌های پرتغال و ترکیه شده
ست نبود، مع الوصف بدون شک انقلاب
خلقی واقعی "بود زیرا توده خلق، اکثریت
ن یعنی ژرف‌ترین" قشرهای پائینی "جامعه"
پشتشان در زیر فشار ستم و استثمار دوتسا
نده بود، مستقلاً برآمد می‌کردند و در تمام جریان
انقلاب مهر و نشان خواست‌های خود و تلاش‌های
بود را که هدفش بنای جامعه نوینی بسبک
بود بجای جامعه منهدم شونده بود با قی
نذارده‌اند.

در هیچیک از کشورهای قسمت قاره
روپا در سال ۱۸۷۱ پرولتاریا اکثریت خلق
اشکلی نمی‌داد. انقلاب "خلقی" یعنی
انقلابی که واقعا اکثریت را به جنبش جلب
ماید، فقط وقتی میتوانست آن انقلابی باشد
که هم پرولتاریا و هم دهقانان را دربرگیرد.
در آن زمان این دو طبقه بودند که "خلق" را
شکلی میدادند. دو طبقه نامبرده را ایسن
نوضوع متحد میسازد که هر دوی آنها بتوسط
ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی "در
عرض ستم، فشار و استثمار قرار گرفته‌اند.
خورد کردن این ماشین و درهم شکستن آن، -
ینست آنچه که منافع واقعی "خلق"، منافع
کثرت آن یعنی کارگران و اکثریت دهقانان
ا در بردارد، این است "شرط مقدّمی اتحاد
زادانه دهقانان تهی دست با پرولتارها و
دون چنین اتحادی دموکراسی پایدار نبوده و
صلاحات سوسیالیستی محال است.

بطوریکه میدانیم کمون پاریس هم که
رنتیجه یک رشته علل داخلی و خارجی بهد ف
رسید، برای تحصیل یک چنین اتحادی راه خود
اهموار میکرد.

بنا بر این، وقتی مارکس از "انقلاب
اقعاً خلقی" سخن میگفت، بدون اینک
هیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش
ند (اودر باره این خصوصیات بسیار رومکر
خن میگفت)، با دقتی هرچه تمامتر تناسب
اقعی طبقات را در اکثر کشورهای قاره ای
روپا در سال ۱۸۷۱ در نظر میگرفت. از طرف
یگر، مدلل مینمود که "خورد کردن" ماشین
ولتی آنچیزیست که منافع کارگران و دهقانان
یجاب میکنند و آنها را یکدیگر متحد میسازد و

در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار میدهد که
عبارت است از برانداختن "انگل" و تعویض
آن با یک چیز تازه.

می بینیم که با اعتقاد لنین نیز یکبار بر سر
عبارت "انقلاب خلقی واقعی" از سوی مارکس
یک "اشتباه لفظی" نبوده و "انقلاب خلقی
واقعی" در اینجا انقلابی است که "هم
پرولتاریا و هم دهقانان" یعنی کارگران
و خرده بورژوازی را در برگیرد. "در آن زمان
این دو طبقه بودند که "خلق" را تشکیل
می‌دادند. "و برخلاف تحریفات اپورتونیستی
راه کارگر، کارگران و دهقانان را این نکته
متحد می‌سازد: "که هر دوی آنها بتوسط
ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی، در معرض
ستم، فشار و استثمار قرار گرفته‌اند. خورد کردن
این ماشین و درهم شکستن آن - اینست آنچه
که منافع واقعی "خلق" منافع اکثریت آن
یعنی کارگران و اکثریت دهقانان را در بر
دارد. "لنین مجدداً تاکید می‌کند: "وقتی
مارکس از "انقلاب واقعی خلقی" سخن
میگفت بدون اینکه هیچوجه خصوصیات
خرده بورژوازی را فراموش کند (اودر باره این
خصوصیات بسیار رومکر سخن می‌گفت) بسا
دقتی هرچه تمامتر تناسب واقعی طبقات را در
اکثر کشورهای قاره ای اروپای سال ۱۸۷۱ در
نظر می‌گرفت. و مدلل مینمود که "خورد کردن"
ماشین دولتی آن چیزیست که منافع کارگران
و دهقانان ایجاب می‌کند و آنها را با یکدیگر
متحد میسازد. (تاکیداً زماست) اما از
بدشانس‌ی راه کارگر مسئله بهمین جا ختم
نمی‌شود که "خورد کردن" ماشین دولتی
چیزیست که منافع کارگران و خرده بورژوازی
ایجاب می‌کند و آنها را با یکدیگر متحد میسازد،
بلکه مهمتر از آن در مقابل آنها وظیفه مشترکی
قرار میدهد که عبارت است از برانداختن انگل
و تعویض آن با یک چیز تازه. "تاکید
ازماست (یعنی نه فقط خورد کردن ماشین -
دولتی بورژوازی، بلکه ساختن یک ماشین
دولتی نوین، دولتی از طرف زکمون. لابد مارکس
ولنین هم دارای "ذهنیت پوپولیستی" بودند
که تبلیغ می‌کردند "دولت شورائی و درهم -
شکستن ماشین دولتی بورژوازی" "بهمراه اقشار
غیر پرولتار" ممکن است. لابد مارکس ولنین
"پوپولیست" هم در مورد ظرفیت طبقاتی
خرده بورژوازی "توهم پراکنی" میکردند و
لابد مارکس ولنین هم به "ترویج مضمونی
آنا رشیستی از مفهوم درهم شکستن ماشین

دولتی بورژوازی "مشغول بودند. منشویکهای
راه کارگری که به تبعیت از منشویک های
اپورتونیست روسی، نظریه سه مرحله ای یا
ثئوری مراحل منشویکی را در انقلاب پذیرفته‌اند،
در اینجا نیز از همان مشی اپورتونیستی
منشویکی پیروی می‌کنند و به کارگران اندرز
می‌دهند که مبادا با توافق دهقانان در انقلاب،
ماشین دولتی بورژوازی را درهم شکنید و بجای
آن ماشین دولتی نوینی را سازمان دهید، این
"توهم پراکنی پوپولیستی" است. راه کارگر
تا بدآنجا پیش می‌رود که اساساً مسئله وجود
شوراها را در یک انقلاب خلقی واقعی و در
جمهوری دمکراتیک خلق منتفی می‌داند و
می‌گوید شوراها بغرض هم که پدید آیند
نمی‌توانند دوام بیاورند چرا که "در چارچوب
دمکراسی، بورژوازی و ارتجاع از بیرون و
تمایلات گوناگون طبقاتی از درون آنها را
مضمحل و نابود می‌کند. " و نتیجه می‌گیرد:
"دولت نوع کمون - که متناظر است با درهم -
شکستن ماشین دولتی بورژوازی - بدون
سوسیالیسم مفهوم ندارد. " ما با این عقیده
کاملاً موافقیم که دوام و بقا شوراها و اصولاً
دولت‌پرا زنونین با گذار به سوسیالیسم مرتبط
است و اساساً اینهمه دفاع ما از شوراها به این
علت است که شوراها بقول لنین به بی‌دترتیبین
شکل ممکن گذار به سوسیالیسم را تسهیل میکنند.
بر همین مبناست که ما استدلال می‌کنیم کسی که
حقیقتاً به گذار بلاوقفه از نخستین مرحله انقلاب
به دومین مرحله آن معتقد باشد، نخستین
شرطش این است که شوراها و دولت‌پرا زنونین
را بپذیرد.

لنین نیز بر این امر تاکید می‌کند و
می‌گوید: "انتخابی شدن کامل تمام صاحبان
مشاغل و قابل تعویض بودن آنها بدون استثنا
در هر زمان و رساندن حقوق آنها به سطح عادی دستمز
یک کارگر - این اقدامات دمکراتیک ساده
و بخودی خود مفهوم "که در عین اینکه منافع
کارگران و اکثریت دهقانان را کاملاً در خود جمع
می‌کنند، در عین حال بمنزله پلی است که
سرمایه داری را به سوسیالیسم می‌رساند. این
اقدامات به تغییر ساختار دولتی یعنی تغییر
صرفاً سیاسی جامعه مربوط است. ولی پدیهی
است که اقدامات مزبور فقط وقتی دارای
مفهوم و اهمیت خود خواهد بود که با اجرا و یا
تدارک موجبات "سلب مالکیت از سلب -
مالکیت کنندگان" یعنی با گذار از مالکیت -
خصوصی سرمایه داری بروسا ئل تولید به مالکیت

یادداشت‌های سیاسی

مجاهدین: یک شکست سیاسی جدید

کرد " فتح مهران ، مقدمه فتح تهران " بوده است و افزود : " به اثبات رسیده که اعتدای روزافزون مقاومت و ارتش آزادیبخش ملی تا پیروزی نهایی و فتح تهران ادامه خواهد یافت . " مجاهد همچنان به سیر و سیاحت در دنیا ی خیا ل مشغول بوده که به یکباره پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از سوی جمهوری اسلامی ، عالم خوش مجاهد را برهم زد . مجاهد که اساس سیاست خود را بر زدوبند با امپریالیسم و ارتجاع منطقه و تضاد میان دولت عراق و رژیم جمهوری اسلامی قرار داده بود ، اینک آشکارا میدید که خود قربانی زدوبند دیگری شده است . پذیرش آتش بس از سوی جمهوری اسلامی ، مجاهد را آچمز کرد ، " یگانه آلترناتیو " بورژوازی با نیروی مسلح پرزرق و برقش در وضعیت قرار گرفته بود که نه راه پس داشت نه راه پیش . پس از پذیرش آتش بس از سوی

جمهوری اسلامی ، رژیم عراق با استفاده از ضعف و زبونی رژیم و برای اینکه از موضع بالا و با دست پرتری بر سر میز مذاکره حاضر شود ، تنها جماعتی را علیه مناطق مرزی ایران سازمان داد . شرکت " ارتش آزادیبخش " مجاهد در تهاجمات ارتش عراق به مناطق غربی ایران و بسیج هواداران مجاهدین در کشورهای اروپائی و آمریکائی و گسیل آنان به مناطق غربی از طریق عراق ، و شعارهای " یا مرگ یا تهران " که از جانب بلندگوهای تبلیغاتی مجاهدین سرداده شد ، آخرین تلاش مایوسانه مجاهدین برای کسب قدرت سیاسی بود . شعار " یا مرگ یا تهران " مجاهدین در این مقطع ، در واقع با زتاب و تبلور شرایط عینی بود که سازمان مجاهدین در آن گرفتار آمده بود . پذیرش آتش بس در جبهه های جهگ ایران و عراق گذشته از آنکه اوج استیصال و درماندگی جمهوری اسلامی و وخامت روزافزون اوضاع

توضیح و تشریح برنامه سازمان

از صفحه ۱۸

بندی صریحی داشت ، تا بدین طریق طبقه کارگر ایران بتواند دور از آلودگیهای اپورتونیستی، وظیفه انترناسیونالیستی خود را بدرستی انجام دهد . سازمان ما در همان حال که خود را بخشی جدائی ناپذیر از جنبش کمونیستی جهانی میداند ، و در جهت تقویت و استحکام روحیه همبستگی و اتحاد میان کارگران ایران و بیرونتاریای تمام کشورهای جهان تلاش می ورزد ، مخالفت پیگیر و مبارزه سرسختانه علیه اپورتونیسم را جزئی جدائی ناپذیر از وظیفه انترناسیونالیستی خود می داند . وفاداری و پای بندی اکتیبه انترناسیونالیسم پرولتری مستلزم مخالفت پیگیر ، دشمنی و مبارزه سرسختانه علیه اپورتونیسم است .

منابع :
.....
.....

- ۱ - انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ - لنین
- ۲ - مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس لنین
- ۳ - مارکسیسم و رویزیونیسم - لنین

- ۴ - اپورتونیسم و ورشکستگی انترناسیونال دوم - لنین
- ۵ - انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ - لنین
- ۶ - مانیفست حزب کمونیست - کارل مارکس فریدریش انگلس
- ۷ - وظایف پرولتاریا در انقلاب ما - لنین
- ۸ - بزیپرچی دروغین - لنین

اعضاء ، فعالین و هواداران !
برنامه سازمان را در میان توده های مردم تبلیغ و ترویج نمائید و در توزیع هر چه گسترده تر آن بکوشید

نوزدهمین کنفرانس . . .

شود. تجربه روزانه مستقیم نشان می‌دهد که بطور متوسط چقدر از آن ضروریست. جامعه میتواند بدینسان دگر محاسبه کند که چند ساعت کار در یک ماشین بخار، در یک تن گندم آخرین برداشت و درصد متر مربع پارچه با کیفیتی معین هفته است جامعه تحت شرایطی که در بالا ذکر شد دیگر برابری محصولات ارزش قائل نخواهد گردید. و دیگر این واقعیت ساده را که مثلا برای تولید ۱۰۰ متر پارچه . . . ساعت کار لازم است با بین صورت نامواری معنی بیان نخواهد کرد که آن پارچه ۱۰۰۰ ساعت کار می‌آورد. اگرچه در آنوقت نیز جای معمای پدید آمدن که برای تولید هر یک از وسایل مصرفی چقدر کار مورد نیاز خواهد بود. جامعه برنامه تولید را در انطباق با ابزار تولید که بطور خاص نیروی کار مورد نیاز را نیز در بر میگیرد تنظیم خواهد کرد. مردم بدون دخالت " ارزش " معروف خیلی ساده تر امور خواهد بود را اداره می‌کنند. " (۱۱)

این برنامه ریزی متمرکز، سازمان یافته و آگاهانه که هرج و مرج، بحرانها و تبااهی نیروهای مولده را از میان بر میدارد، میدان وسیعی را برای رشد نیروهای مولده می‌گشاید. اگر در نخستین مراحل فاز نخستین جامعه کمونیستی نیز در محدوده های معینی قانون ارزش عملکرد داشته باشد، دامنه شمول آن محدود خواهد بود، و در کل اقتصاد امری تبعی محسوب می‌گردد و ما با نضج سوسیالیسم باید از دامنه عملکرد آن کاسته شود. در اتحاد جماهیر شوروی هر گام اساسی در این جهت تنها در دوران لنین و استالین برداشته شد، اما از دوران خروشچف به بعد نه تنها از دامنه عملکرد مناسبات کالائی، از جمله عملکرد قانون ارزش کاسته نشد بلکه مداوماً بیشتر شده است و امروزه گورباچف خواستار آنست که جامعه شوروی بر " تعصبات " حول روابط کالائی - پولی فائق آید، استقلال عمل بنگاهها بیشتر شود، بر نقش و عملکرد مقولات سود، قیمت، محرکهای مادی و ارزش افزوده گردد، دامنه عملکرد خورده - تولید کنندگان نیز بسط یابد و نه فقط از تقویت مناسبات کالائی - پولی در کلیت اقتصاد جامعه دفاع میکند، بلکه مشخصاً مشوق ذهنیت خرده بورژوازی و مال اندوز شده است. از هر

و کاستن از دامنه شمول برنامه ریزی اقتصادی متمرکز و آگاهانه چیزی نیست که بتوان آنرا بنام بازگشت به اصول لنینیسم و اصول کمونیسم توجیه و تبیین کرد.

طبقه کارگر برای اینکه با هدف طبقاتی و تاریخی خود جامعه عمل پوشد، و جامعه کمونیستی را مستقر سازد، در همان نخستین فاز جامعه کمونیستی یعنی سوسیالیسم باید مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را ملغی سازد و استثمار فردا ز فرد را از میان بردارد. اما لغاء مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، و برقراری مالکیت اجتماعی و برانداختن استثمار مستلزم لغاء مناسبات کالائی است. انگلس در این باره می‌گوید: " با تصاحب وسایل تولید توسط اجتماع، تولید کالائی و همراه آن سلطه فرآورده بر فرآورندگان از بین برود. تشکیلات آگاهانه برنامه ریزی شده جایگزین هرج و مرجی که در نرون تولید وجود دارد، می‌شود. مبارزه برای بقای فردی خاتمه می‌یابد. " (۱۰)

در جامعه ای که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید برمی افتد و مالکیت اجتماعی جایگزین آن می‌گردد دیگر قانون ارزش بمثابه یک قانون اقتصادی تولید کالائی نقش خود را در تنظیم تولید و مبادله و برقراری خود بخودی و از میان رشته ها و بخش های مختلف اقتصاد از دست می‌دهد و تکامل برنامه ریزی داده اقتصاد جای آن را می‌گیرد. جامعه با یک برنامه ریزی آگاهانه و سازمان یافته، تولید اچنان سازمان می‌دهد که هم نیازهای عمومی هم احتیاجات فردی را برآورده کند. از پیش نطبق بر سطح رشد نیروهای مولده تعیین یگردد که چه مقدار محصول تولید خواهد شد، وسایل تولید و نیروی کار به چه نسبتی بین بخش های مختلف توزیع می‌گردد. تولید - نندگان محصولاتشان را مبادله نمی‌کنند و کار صرف شده برای تولید محصول بعنوان ارزش الپدیدار نمی‌گردد. انگلس توضیح میدهد: به محضی که جامعه ابزار تولید را در اختیار مالکیت خود بگیرد و آنها را در اتحادی بلاواسطه برای تولید استعمال کند، از آن لحظه به بعد از افراد مختلف، هر اندازه هم که مورد استفاده اص آنها از یکدیگر متفاوت باشد بدو و مستقیماً کاری اجتماعی می‌شود. و دیگر احتیاج این نخواهد بود که از یک راه غیر مستقیم مقدار اجتماعی هفته در یک کالای تشخیص داده

کارگری می‌خواهد که علاوه بر اینکه در یک موه سسه دولتی کار می‌کند، در کارگاه خانوادگی و خویشاوندی نیز یک صاحب کارگاه باشد. یا یک بقال حسابگر باشد. این است معنای بازگشت به اصول کمونیسم و تلاش در جهت برانداختن " افق محدود حقوق بورژوازی "، از دیدگاه گورباچف. سوسیالیسم با هر نضج خود باید ساعات کار را محدود کند، و به اعضا جامعه امکان بدهد، همه جانبه تکامل یابند و استعداد های خود را شکوفا سازند، اما اکنون گورباچف از شهروندان جامعه سوسیالیستی می‌خواهد که ساعات فراغت را در کارگاه خانوادگی خود بیه تولید برای خود بپردازند و آنرا در بازار بفروشند و . . .

گورباچف برای پیشبرد خط مشی اقتصادی خود به نظام اقتصادی سوسیالیستی که لنین و استالین پایه گذار آن بودند حمله می‌برد، البته زیر پوشش حمله به روش فرماندهی از بالا و شیوه های استالینی، او در کار و ارونه ای از سانترالیسم دمکراتیک ارائه میدهد، و دمکراتیسم را معادل استقلال هر چه بیشتر موه سسات می‌گیرد. در حالیکه دمکراتیسم متضمن بسط استقلال نیست بلکه متضمن ابتکار هر چه بیشتر توده ها و نقش آنها در تصمیم گیریها است. در کار گورباچف از دمکراتیسم که معادل بسط استقلال و خود مختاری موه سسات مختلف در نظر گرفته می‌شود، در حقیقت نه دمکراتیسم بلکه لیبرالیسم است.

اکیدترین سانترالیسم در زمینه اقتصاد، با دقیقترین دمکراتیسم یعنی ابتکار، نظارت و تصمیم گیری توده ای آن چیز نیست که سانترالیسم دمکراتیک معنا میدهد. گورباچف این حقیقت را پرده پوشی می‌کند که اگر در دوران برژنف جامعه شوروی بمرحله رکود گام گذاشت و در آستانه بحران قرار گرفت، نه ناشی از برنامه ریزی اقتصادی بلکه نقض برنامه ریزی اقتصادی، بسط مناسبات کالائی - پولی، نفی دمکراتیسم و ابتکار و کنترل و نظارت توده ای بود.

یکی از نمایندگان کنفرانس مطرح کرد " مسائل و مشکلات اقتصادی کلیدی جامعه شوروی از این حقیقت ناشی نمی‌گردد که کارخانه کم است، بلکه از زیادی آنها ناشی شده است. " این خود چه چیزی را بیان میکند جز اینکه برنامه ریزی دقیق و اکید وجود ندارد.

نوزدهمین کنفرانس حزب

تفکر سیاسی جدید " اینست که " ارزشهای مشترک انسانی در عصر ما اولویت دارند، و بنا بر این ارزش آنها دارد که امتیازاتی نیز با امپریالیسم داده شود و " کانونهای تشنج " خاموش گردند .

حقیقت اینست که ما دام امپریالیسم به حیات خود ادامه میدهد تصویریک صلح با دوام خیالی باطل است . امپریالیسم آفریننده جنگهاست . جنون جنگ طلبی امپریالیسم بنا بر ما هیت ارتجاعی اش از بین نخواهد رفت . برای حصول به یک صلح با دوام با یید امپریالیسم را برافکنند . اگر امروز امپریالیسم قرار داد کاهش سلاحهای هسته ای را امضاء می کند، نه تغییر در سرشت آن بلکه نتیجه تضعیف موقعیت آنست و تنها مبارزه است که امپریالیسم را به عقب نشینی وادار می کند . رشد قدرت و نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی اردوگاه

سوسیالیسم، ضرباتی که جنبش های توده ای و انقلابات در مناطق مختلف برپیکر فرتوت امپریالیسم وارد آورده اند، رشد جنبشهای دمکراتیک صلح طلبی در سراسر جهان، امپریالیسم را به عقب نشینی وادار کرده است . بنا بر این بی جهت نیست که امپریالیسم آمریکا مذاکرات دو جانبه با شوروی و انعقاد قرارداد مربوط به کاهش سلاحهای هسته ای را مشروط به مذاکره برای حل با صلح " کانونهای تشنج " میکند، و خواستار آنست که اتحاد شوروی از حمایت و پشتیبانی مادی و معنوی از جنبش های انقلابی دست بردارد . این آن چیز است که امپریالیسم از آن وحشت دارد . امپریالیسم بنا بر ما هیت تجا و زکارانه ، درنده خو ، توسعه طلبانه و جنگ طلبانه اش در هر کجا که منافع اش بخطر افتاده است به قهر و سرکوب متوسل شده است . این روند در آینده نیز ادامه خواهد یافت . جنبش های پرولتری و جنبش های رها شیخش تنها با توسل به قهر میتوانند بمقابله با امپریالیسم برخیزند . آنچه که گورباچف تبلیغ می کند، متضمن نقض هر چه بیشتر انترناسیونالیسم پرولتری از جانب شوروی، در آینده خواهد بود و نمی تواند جز این باشد

اگر چیزی زیادی تولید شده است، بد تولید شده است، فاقد کیفیت لازم است و بلاخره نیروهای مولده شکوفائی لازم را نیاخته اند، و یا از نرخ رشد آنها کاسته شده است، یک چیز را نشان می دهد، ضایع شدن نیروی کار جامعه در نتیجه فقدان برنامه ریزی صحیح یعنی نقص برنامه ریزی . و روشن است این ضایع شدن نیروی کار بهبود لازم را در شرایط زندگی مردم شوروی بتا خیر انداخته، و بسط غیر ضروری کار را ببار آورده است . بنا بر این مشکلات اقتصادی جامعه شوروی نه از برنامه ریزی متمرکز و آگاهانه بلکه از نقائص برنامه ریزی، نه از کم بها دادن به روابط کالائی - پولی، بلکه از بهای زیاد دادن به این روابط، ناشی شده است، و هنگامیکه در چنین جامعه ای که هنوز در فاز نخستین یعنی سوسیالیسم قرار دارد، دیکتاتور پرولتاریا نیز وجود نداشته باشد، از دامنه نفوذ و ابتکار توده ای نیز بشدت کاسته شده باشد، و " از طرف دولت میزان کار و میزان مصرف به شدت ترین نحوی کنترل " نشود، در آن صورت روشن است که چه مشکلات عظیم اقتصادی - اجتماعی ببار خواهد آمد . رفرم اقتصادی گورباچف، این مشکلات را تشدید خواهد نمود . این است آن دو محور اساسی که مورد بحث نوزدهمین کنفرانس قرار گرفته بود، علاوه بر این در گزارش گورباچف به نوزدهمین کنفرانس حزب کمونیست شوروی بخشی نیز به مسئله سیاست خارجی اختصاص یافته بود که در این بخش نیز نه نگرش لنینی به مسئله و دفاع از انترناسیونالیسم پرولتری و انقلابات پرولتری بلکه همان نگرش خروشچف بمسائل جهانی با پیگیری بیشتری ادامه می یابد . او گفت : " ما در فعالیت های عملی بین المللی مان به جستجوی راه هائیکه به یک صلح با دوام و همکاری بین المللی می انجامد، ادامه خواهیم داد . " اکنون این سوال مطرح می شود که آیا خطر جنگ به عقب سوق داده شده است، ما میتوانیم بگوئیم، مشخصا بله . " و اینهمه بدان علت است که " محور مسائل بین المللی از تقابل بسوی تعاون، تفاهم متقابل، و مذاکرات تغییر کرده است . " چرا که " هسته

هنگامیکه محور تقابل میان دو اردوگاه به همکاری و تفاهم متقابل برای حل مسائل بین المللی بدل گردد و هنگامیکه نه ارزشهای طبقاتی بلکه " ارزشهای مشترک انسانی در عصر ما در اولویت قرار دارند . " از دیدگاه، گورباچف عصر انقلابات پرولتاریائی، عصر جنگهای داخلی، عصر تقابل شدید میان بورژوازی و پرولتاریا، ملت های ستمدیده و ستمگر، عصر تقابل ارزشهای طبقاتی سپری شده است . " هسته تفکر سیاسی جدید " یعنی تفکر گورباچف به کشف چنان عصری نائل آمده است، که ارزشهای مشترک انسانی، " ارزشهای مشترک " بورژوازی و پرولتاریا !! ارزشهای مشترک ملت های ستمگرو ستمدیده ! در اولویت قرار گرفته و این دیگر حقیقتا هیچ وجه اشتراکی نه با مارکسیسم دارد، نه با لنینیسم نه با اصول کمونیسم، و نه با مبارزه طبقاتی

منابع
=====

- ۱- انقلاب پرولتری و کاتوستکی مرتد - لنین
- ۲- " " " " " "
- ۳- سخنرانی در باره برنامه حزب در هشتمین کنگره ح . ک (ب) ، ۱۹۱۹
- ۴- نقد برنامه گوتا - مارکس
- ۵- دولت و انقلاب - لنین
- ۶- نقد برنامه گوتا - مارکس
- ۷- دولت و انقلاب - لنین
- ۸- " " " "
- ۹- ابتکار عظیم - لنین
- ۱۰- آنتی دوزینگ - انگلس
- ۱۱- " " " "



توضیح و تصحیح
در کار شماره ۲۲۲ صفحه ۲۴ ستون سوم، سطر ۲۶ اشتباه بجای پیمان ناتو، پیمان سنتو آمده است که بدینوسیله اصلاح میگردد.

زنده باد لنینیسم !

☆ در فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران، چه اهدافی تعقیب می‌شود؟ ☆

جمهوری اسلامی، بر اساس سوبینا نامه جدید هیات وزیران اعلام کرد: سهام ۷۰۰ واحد صنعتی به کارگران این واحدها و کارکنان دولت واگذار خواهد شد. روزنامه کیهان مورخ ۱۲ تیرماه نوشت: "در آسم دیروز تعداد ۳۴۸۳ سهم ده هزار ریالی و سطور زیر اقتصاد و امور دارایی به ۲۲۵ نفر از کارکنان شرکت لبنیات پاک اهدا شد". همین روزنامه نوشت که "توزیع سهام بین کارگران و کارکنان واحدهای تولیدی بر اساس اصل ۴۳ قانون اساسی و قانون گسترش مالکیت واحدهای تولیدی صورت می‌گیرد و تا کنون در ۳۶ واحد تولیدی تعداد ۵۵ هزار و ۹۳۴ نفر از کارکنان این واحدها دارای ۲ میلیون و ۶۹۱ هزار و ۸۹۰ سهم به ارزش ۳۱۳۷ میلیارد ریال شده‌اند". رئیس سازمان مالی گسترش مالکیت واحدهای تولیدی گفت: "تا کنون حدود ۳۰۰ واحد تولیدی مشمول قانون گسترش مالکیت قرار گرفته‌اند و در ۱۴۰ واحد عملاً اجرای قانون شده است و با تصویب نامه جدید هیات دولت مجموعاً ۷۰۰ واحد تولیدی مشمول این قانون میشوند".

"اهدای سهام ویا آنچه که گسترش مالکیت واحدهای تولیدی خوانده شده است، همان فروش سهام واحدهای تولیدی به کارگران و دیگر افراد جامعه است که بنا بر اظهارات صریح فوق، جمهوری اسلامی تا کنون در ۳۶ واحد تولیدی این طرح را پیاپی کرده است. و باز بنا بر همین اظهارات طرح فوق که در ۱۴۰ واحد تولیدی عملاً اجرا درآمده است، بر طبق یک تصویب نامه جدید دولت تعداد واحدهای تولیدی که مشمول این طرح میشوند از ۳۰۰ واحد به ۷۰۰ واحد ارتقاء یافته است! فروش سهام کارخانجات به کارگران، یک طرح ارتجاعی، ضد کارگری و متضمن حفظ منافع فارتکرانه سرمایه داران است. این طرح که در بسیاری از کشورهای سرمایه داری به اجرا درآمده است، در ایران نخستین بار توسط رژیم شاه مطرح شد و به تصویب رسید. رژیم شاه در ابعاد بسیار وسیعی عول و گذاری سهام کارخانه‌ها به کارگران، به تبلیغ و عوامفریبی دست زد. رژیم جمهوری اسلامی نیز در ادامه سیاست‌های ضد کارگری

های ناشی از شرایط بحرانی را ویا ضرردهی واحدها و بنگاههای صنعتی که بخصوص در شرایط امروز جامعه ایران از برجستگی خاصی برخوردار است و بیشتر مصداق می‌یابد، از جیب‌سها مداران جزء بپردازند.

یکی دیگر از اهداف جمهوری اسلامی از اجرای طرح فوق، بالابردن راندمان کار است. سرمایه داران از طریق اجرای این طرح و ایجاد انگیزه مالکیت خصوصی در کارگران و این مسئله که آنان نیز در سودزایی کارخانه سهام و شریک هستند، کارگران را به بهبود وضع تولید تشویق می‌کنند و ضایعات کارو کم کاری را تقلیل می‌دهند. جمهوری اسلامی از این طریق نه تنها به مقابله با کم کاری که یکی از اشکال مهم مبارزه کارگران در سالهای اخیر بوده است می‌پردازد، بلکه بدون افزایش دستمزدها، راندمان کار را با لایمی برد و بر درجه استثمار کارگران می‌افزاید.

اما رژیم جمهوری اسلامی که بیش از هر چیز از اقدام متحد کارگران علیه سرمایه داران می‌هراسد و خطر واقعی این اتحاد و مبارزه را درک می‌کند، علاوه بر اهداف فوق، به انحاء مختلف می‌کوشد میان کارگران دودستگی و نفاق ایجاد کرده و مانع اقدام یکپارچه آنان گردد. رژیم در پی آن است که از طریق اجرای طرح فوق به این هدف ضد کارگری نیز نائل گردد و با فروش سهام میان کارگران تفرقه و جدائی بیفکند تا لایه‌های خاصی از کارگران که قادر به خرید اندک‌سها می‌شوند، به قشر صاحب امتیازی مبدل گردند و در مقابل توده کارگران به خراست از منافع سرمایه داران برخیزند. این دسته از کارگران با این تصور خطا آمیز که به دفاع از منافع خود بر می‌خیزند، در عمل به خوش خدمتی برای سرمایه داران متمایل می‌گردند و موجب تضعیف اتحاد و روزمندگی کارگران می‌شوند. چنین کارگرانی در مقابل اعتصاب ویا هرگونه حرکت اعتراضی و جمعی کارگران سنگ اندازی کرده، به اتحاد طبقه‌ای پرولتاریا لطمه می‌زنند. سرمایه داران و دولت اسلامی حامی آنان سعی می‌کنند از طریق رودر رو قرار دادن کارگران سهام دار و غیر سهام دار به اهداف ضد کارگری خود جا به عمل بپوشند و با موانع کمتری به تشدید استثمار کارگران بپردازند. از جمله اهداف دیگر جمهوری اسلامی، جمهوری "مستضعفین" که در فرهنگ آن آتجار

خودسودهای حاصله را به جیب می‌زنند، ضرر-

درفروش سهام كارخانه ها به . . .

دمكراسى وسوسياليسم . . .

ازصفحه ۲۱

وسرمایه داران نیز خود " مستضعف " اند و همه کارگرد " وغیره ، اشاعه ایده به غایت خرافی برادری میان کارگران وسرمایه داران است . با فروش سهام كارخانه ها به كارگران و مشاركت ديگر شهروندان در خريداين سهام ، سرمايه دارو كارگروخرده سهام دار ، همگى همسطح ويكسان جلوه داده مى شوند و چنين وانمودى گردد كه سرمايه متعلق به همگان است و اينجا به خرافه نيرومند ديگرى يعنى سرمايه دارى مردمى و خلقى دامن زده مى شود . جمهورى اسلامى با اين شيوه هاى عوامفريانه ، تضادهائى طبقاتى آشتى ناپذير ميان كارگران وسرمایه داران را آشتى پذير ، ونظام ستمگرانه سرمايه دارى را ، امرى مورد دلخواه عموم توده ها جلوه مى دهد .

اجتماعى توام باشد . " (۳) بنا بر اين ايجاد دولت طراز نوين " وقتى داراى مفهوم و اهميت است كه با " اجرا " ويا " تدارك " موجبات " سلب مالكيه از سلب مالكيه كنندگان " و " گذار به مالكيه اجتماعى توام باشد " اما ما با نظر راه كارگر مبنى براينكه اصول بدون سوسياليسم هيچ دولت طراز نوينى نمى تواند وجود داشته باشد مخالفيم ، اين دولت ميتواند وجود داشته باشد و اقداماتش همراه باشد با " تدارك " موجبات سلب مالكيه و " گذار به مالكيه اجتماعى " با چنين دركى است كه لنين مى گويد : " شوراها بايد قدرت را بدست بگيرند ، نه بخاطر ساختن يك جمهورى بورژوايى معمولى ، نه بخاطر گذار بلاواسطه به سوسياليسم . اين كار را نمى توان كرد . پس هدف چيست ؟ شوراها بايد قدرت را بدست بگيرند تا اينكه اولين گامهاى مشخص را به سوى اين گذار بردارند . گامهاى كه ميتوان و بايد انجام داد . " (۴) تاكيدها (ازماست) وى سپس بعنوان چنين گامهاى ازملى كردن زمين ، مللى كردن سنديكاها ، مللى كردن بانكها ، كنترل و ماليات تصاعدى نام مى برد .

چنين است فشرده اهدافى كه رژيم جمهورى اسلامى از فروش سهام كارخانه ها تعقيب مى كند . در شرايطى كه بسيارى از واحدهائى توليدى به تعطيلى كامل كشانده شده است و اكثر بنگاههاى توليدى با ضررده روبرو هستند ، جمهورى اسلامى بر آنست تا از طريق اجرائى طرح فوق و جمع آورى اندوخته هاى ناچيز كارگران ، درعين راه اندازى بنگاههاى تعطيل شده ، كارگران را در زيان واحدهائى توليدى مشغول به كار سهيم گرداند ! گرچه اين ترنند ضدكارگرى در شرايطى از سوى رژيم حاكم بكار بسته مى شود كه آخرين ريال هاى كارگران مستقيم وغير مستقيم توسط همين رژيم به بيغما برده شده است و جزعه بسيار بسيار قليلى از كارگران قادر به خريدهاى نمى باشند ، اما وظيفه پيشروان كارگرى است تا با افشائى عوامفريبى هاى رژيم ، ماهيت ضدكارگرى اين طرح را براى عموم كارگران فاش سازند . كارگران بايستى با حفظ و تحكيم برادرى طبقاتى خود خريدهاى سهام را قويا تحريم نموده و مبارزه همبسته و يكپارچه خود را جهت دستيابى به مطالبات مشخص خود و از جمله افزايش دستمزدها بموازاى رشد تورم و افزايش قيمتها ، متمرکز نمايند ، و مبارزه عليه رژيم ضدكارگرى جمهورى اسلامى را گسترش دهند .

راه كارگرى كسب - لنين ستم را تحريف مى كند و مى كوشد ذهن كارگران را از استقرار بلاواسطه حكومت شورائى منحرف سازد . او فيلسوف منشانه به كارگران اندرز مى دهد كه مبادا با تفاق دهقانان و هنگامى كه هنوز صحبت از استقرار ديكتاتورى انقلابى - دمكراتيك كارگران و خرده بورژوازي درميان است ، دريى استقرار حكومت شورائى و دولتى از طراز نوين باشيد ، اين " توهم پراكنى پوپوليستى " است . اين " آنارشيسم " است .

اما هر كارگر آگاه ايرانى بخوبى ميداند كه اين درست همان دستورالعملى است كه منشويكهاى روسى نيز خطاب به كارگران صادر مى كردند .
راه كارگر كه خوب بلد است در هر كجا كه منافعش ايجاد مى كند ، از لنين نيز نقل قول بياورد ، بر سر اين مهم ترين مسئله بكلى

فرا مو شكارسى شود ، و از زيادى برد كه لنين نه در ۱۹۱۷ بلکه در ۱۹۰۵ از استقرار حكومت شورائى در روسيه دفاع نمود و گفت : " . . . از نظرسياسى شورائى نمايندگان كارگران را بايد بمتنا به نطفه حكومت انقلابى موقت در نظر گرفت . من فكر مى كنم كه شورا بايد هر چه زودتر خود را حكومت انقلابى موقت تمام روسيه اعلام كند ، يا بايد حكومت انقلابى موقت را ايجاد كند . . . " (۵)

لنين در انقلاب ۱۹۰۵ روسيه از اين نقطه نظر دفاع مى كند كه شورا خود را هر چه سريعتر حكومت انقلابى موقت سرا سر روسيه اعلام كند ، اما هشتاد و دو سال بعد افرادى در ايران پيدا شده اند كه خيلى هم تمايل دارند نام " لنينيست " بر خود بگذارند ، اما اين نظر انقلابى لنين را " توهم پراكنى پوپوليستى " و " آنارشيسم " مى خوانند .

بنا بر اين تلاش راه كارگر مبنى براينكه درهم شكستن ماشين دولتى را در انقلاب خلقى واقعى ايران منتفى بدانند ، درهمه جا عبث و بيهوده از كار در مى آيد . اينك ديگر قضاوت بر خواننده است ، كه ببيند آيا ما ركس ولنين و " اقليت " كه خود را پيرو نظرات آنها ميداند ، و به تبليغ و ترويج نظرات آنها مى پردازد ، پوپوليست و آنارشيست اند ، يا راه كارگر اپورتونيست ؟ آيا ما ركس ولنين جز داشتند كه مى گفتند درهم شكستن ماشين دولت بورژوازي " آن چيزى است كه منافع كارگران و دهقانان ايجاد مى كند و آنها را با يكديگر متحد مى سازد و در مقابل آنها وظيفه مشتركى قرا مى دهد كه عبارت است از برانداختن انگل ، تعويض آن با يك چيز تازه " يا راه كارگر - آنرا " توهم پراكنى " . " پوپوليستى " معرف مى كند ؟

- ادامه دارد

منابع
=====

- ۱- جلد ۴۱ كليات آثار لنين ، صفحه ۱۷۷
- ۲- دولت و انقلاب - لنين
- ۳- دولت و انقلاب - لنين
- ۴- كنفرانس آوريل - لنين
- ۵- وظائف ما و شورائى نمايندگان كارگران - لنين

۴۰ ساعت كار ، دو روز تعطيل در هفته حق مسلم كارگران است

انگلس و نقش قهر در تاریخ

سخت کوش راه او بود که زندگی اش را مبارزه و آرمان های والای کمونیسم نمود و ایف سنگینی را که برعهده او قرار داشت رزنا بیستنه ای جامه عمل پوشاند.

بخش اعظم بناطات میان جنبش های کارگری و سوسیالیستی در کشورهای مختلف، و همچنین تمام تحقیقات و تدوین مسائل تئوریک که برده مارکس و انگلس بود، پس از مرگ مارکس؛ اما به تنهایی بردوش انگلس نهاده شد. وظایف بس مهم که به تناسب نیرو گرفتن جنبش کارگری و سوسیالیستی از یک سو، بدان یافتن اقسام نظریه پردازان و منافعی کارپوشیده نظام بهره کشی و مزدوری، چه قلمفرسائی هائی که مستقیماً علیه مارکس بود، چه در لباس مارکسیسم؛ ارائه می گردید، بطور روزافزونی دشوارتر و سنگین تر می شد؛ انگلس با کار بلاوقفه و با نه روزی و احاطه کم نظیری که بر علوم زمان و بداد داشت، جنگ بی امانی را علیه کلیه نالیفین فلسفه علمی تدارک دید و به نحو خورس تایشی ازعهده این وظیفه خطیر برآمد. دما ت بیشمار انگلس در زمینه های مختلف قبل و چه بعد از درگذشت مارکس با زنگو نده حیات پر تلاش اوست. مارکس نیز که با استعداد و توانائی دوست و همفکر خود آشنا د، بیش از هر کس دیگری به نظرات انگلس نیت میداد آنجا که میگفت: "رضایتی که تا کنون نسبت بمن ابراز داشته ای برای من قیمت ترا زهر آن چیزی است که ممکن است به جهان درباره آن بگوید." (۱) آثار ونی که انگلس چه در زمینه فلسفه و تاریخ، و اقتصاد و سیاست و در نقد سوسیالیسم یلی و خرده بورژوازی بجای گذاشت، که نظیر اودانه است. کتاب انگلس تحت عنوان وضع طبقه کارگر در انگلستان "که بحسب نانا مه و اعلام جنگ علیه سرمایه داری سوب می شود، از جمله آثار گرانبهائی است که مبین تحقیقات و مطالعات مستقل لس در زمینه تکامل سرمایه داری در انگلستان ف قانونمندیهای سرمایه داری است. بر آن تضادهای آشتی ناپذیر میان پرولتاریا رژوازی بوضوح تشریح، و ناگزیری آزادی

طبقه کارگر را زبند سرمایه نتیجه گیری می شود. اهمیت تحقیقات و مطالعات انگلس تا بدان حد بود که مارکس نوشت: "من درباره دوران آغاز صنعت بزرگ تا ۱۸۴۵، جز بطور گذرا، صحبتی نمی کنم. برای اطلاعات بیشتری در این مورد به کتاب فردریش انگلس تحت عنوان (وضع طبقه کارگر در انگلستان) چاپ لایپزیک ۱۸۴۵، مراجعه شود. واقعاً انگلس روح شیوه تولید سرمایه داری را در یافته است. برای پی بردن به این حقیقت به گزارش های کارخانجات و گزارشهای دربار معادن که از ۱۸۴۵ بیعنا انتشار یافته مراجعه شودیک مقالیه سطحی نوشته انگلس با گزارش های رسمی ای، که ۱۸ تا ۲۰ سال پس از انتشار اثرش از طرف کمیسیون تحقیق درباره کار کودکان، ۶۷-۱۸۶۳ منتشر گردیده، نشان می دهد که وی به چه نحو شگفت انگیزی وضع را در جزئیات آن ترسیم نموده است." (۲) آموزش های انگلس در امر تریالیسم دیالکتیک و تاریخی بویژه پس از مرگ مارکس ابعاد وسیع تری بخود گرفت. مارکس و انگلس که در سال ۱۸۴۵ نظرات فلسفی (استنباط مادی از طبیعت و تاریخ) خود را در مقابل نظریات ایدئولوژیک فلسفه آلمان، در انتقاداتی که از فلسفه مابعد هگل بعمل آوردند، بیان کرده و روش خود را در قبال فلسفه هگل روشن ساختند، اما آنچه که مربوط به فوئرباخ می شد این مسئله به تعویق افتاد، انگلس در این زمینه می گوید: "ما در موارد مختلفی را جمع به روش خود نسبت به هگل اظهار نظر کرده ایم، ولی این کار را در هیچ جا بطور کامل انجام نداده ایم. و اما درباره فوئرباخ که بهر حال از لحاظ معینی حلقه واسطه بین فلسفه هگل و تئوری ماست باید گفت که بهیچوجه بوی نپرداختیم." (۳) اما خود انگلس پس از مرگ مارکس، با توانائی تحسین برانگیزی به این مهم پرداخت و بر مبنای تزهائی که مارکس در مورد فوئرباخ نگاشته بود، ازعهده این وظیفه نیز برآمد. اثر جاودانه "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" که انگلس طی آن شکل یابی جوامع اولیه بشری و تکامل آن را بطرز بسیار دقیق و موثکافانه ای بیان می کند و با استنادی، تجزیه و تحلیل تاریخی خود را ترا زبندی می نماید، مشحون از آموزش های علمی و تعالیم کمونیستی در زمینه های مختلف، خصوصاً در مورد دولت است. تلاش های انگلس در تدوین

روش مارکس، چاپ مجدد آثار او ترجمه این آثار به زبان های دیگر، تهیه و تنظیم و تکمیل دست نوشته های مارکس و چاپ کتاب دوم سوم کاپیتال و غیره، از جمله خدمات انگلس که به جرات میتوان گفت فقط ازعهده او ساخته بود، محسوب می شود. مجموعه آموزش های انگلس، او را با شایستگی تمام به مقام برجسته ترین متفکر عصر حاضر پس از مارکس ارتقاء داده است. بمناسبت نود و سومین سال درگذشت این انقلابی کبیر، دانشمند شهیر و آموزگار پرولتاریای جهانی، فرصت را مغتنم شمرده و شمه ای از دیدگاه او را در مورد قهر با زگومی کنیم و از این طریق یاد او را که همواره در خاطر کارگران سراسر گیتی زنده خواهد ماند، گرامی میداریم.

انگلس هر آینه سخن از قهر بمیان می آورد، هسته اصلی نظر مارکس را حفظ کرده و همان مضمون را در جوه مختلف و ابعادی همه جانبه، با توانمندی بی مانندی بسط و توضیح می دهد. این حقیقت از جمله در پلمیک های انگلس با ایگن دورینگ مشاهده می شود. انگلس علیه نظریات دورینگ که در برخی از نشریات سوسیال دموکراتیک آن زمان (۱۸۷۸) بچاپ می رسید و با "سیستم سازی" به تبلیغ و ترویج ایده های مافیزیکی مشغول بود، به انتقادی سخت و کوبنده دست زد و تمامی انحرافات نظری او را در زمینه های فلسفه، اقتصاد سیاسی، تاریخ و غیره بر ملا ساخت. از جمله مقولاتی که انگلس با دقت و قدرت شگرفی بدان می پردازد، قهر و نقش آن در تاریخ است. کنه تفکرات دورینگ بر این مبنا قرار داشت که، شکل بندی روابط سیاسی را "از لحاظ تاریخی اصل" می شمرد و به وابستگی های اقتصادی بعنوان واقعیت ثانوی می نگریست. دورینگ برخلاف سوسیالیسم علمی که شرایط اقتصادی را اساس می دانند و عناصر مختلف روینا از قبیل تئوریهای سیاسی، فلسفی، حقوقی و غیره را با زتاب این شرایط می شمرد، معتقد بود که "اصل متقدم باید در قهر بلاواسطه سیاسی جستجو گردد و در یک قدرت غیر مستقیم اقتصادی" (۴) و قهر بعنوان یک اصل اساسی تاریخ "هدف" است و "در تاریخ جنبه های اقتصادی مناسبات، در برابر جنبه های سیاسی آن یک امر فرعی و ثانوی است" (۵) و از اینجا به این نتیجه می رسید که اضافه ارزش و مالکیت خصوصی - کسه

دورینگ آن را " مالکیت قهری " می نامید - در نتیجه قهر پدیدار گشته است و خلاصه آنکه قهر، علت العلل و توضیح نهائی همه نمودهای اقتصادی قلمداد می شد. نتیجه مستقیم این تئوریهای مشعشعانه، تحریف آشکار تکامل تاریخ و پرده پوشی منبع سود و منبع ثروت طبقه سرمایه دار بود.

انگلس (و طبیعتا مارکس) سیر تکاملی سرمایه داری را از نخستین نطفه های اقتصاد کالائی تا تولید بزرگ مورد پژوهش قرار داد و شکل گیری فرماسیون اقتصادی - اجتماعی جدید را از دل شیوه تولید کهنه بیان کرد. انگلس ناگزیری تکوین طبقه جدید (پرولتاریا) و پیروزی او بر سرمایه رانی از اثبات و استنتاج نمود. این تبیین ما تریالیستی ارتاریخ و چگونگی سیر تحول جامعه و بالاخره دفاع قاطع او از ماتریالیسم فلسفی، جایی برای تبلیغات ایده آلیستی آقای دورینگ باقی نگذاشت. انگلس در ادامه آموزش های مارکس بوضوح نشان داد که در اثر رشد نیروهای مولده، از یک ساختار زنجیری اجتماعی، ساختار دیگری که عالی تر از قبلی است، نشو و نما می یابد. او همچنین این مسئله را که معرفت انسان ها انعکاس طبیعتی است که مستقل از آنان وجود دارد، یعنی انعکاس ماده در حال تکامل است با وضوح شگرفی بیان داشت و قویا اثبات نمود که معرفت اجتماعی انسان با زتاب رژیم اقتصادی است و بالاخره انگلس از ایده های اساسی و قانون ارزش اضافی که مارکس با استادی بی نظیری در کا پیتال بیان کرده بود به دفاع برخاست و بارها منبع ثروت سرمایه داران و علل فقر اکثریت عظیم جامعه را توضیح داد و ضمن توضیح پیروسه تکامل جامعه، اضمحلال مالکیت اشتراکی اولیه و بالاخره افزایش تولید و تغییر در مناسبات تولید و مبادله، یعنی بحل کامل اقتصاد، به فصیح ترین شکلی، شکل یابی مالکیت خصوصی را بیان داشت و بی اعتباری تئوری " قهر " دورینگ را به اثبات رساند. دورینگ چنین تصویری کرد که ثروتمندان از طریق اعمال قهر و با راهزنی، اموال دیگران را به تصاحب خود در آورده اند و از این طریق سرمایه دار گشته اند. انگلس با این توضیح ساده که " نهاد خصوصی می بایستی قبلا وجود داشته باشد تا راهزنی بتواند اموال

دیگران را به تصاحب خود در آورد " (۶) پوچی تئوری دورینگ و صحت نظرات مارکس را اثبات می نمود. اثبات این نکته که قهر می تواند اموال را جابجا کند اما نمی تواند فی نفسه مالکیت خصوصی را ایجاد کند، تئوری دورینگ و نقشی که او برای قهر قائل بود در هم ریخت. انگلس در پلینیک های خود با دورینگ با اشاره به تبیینی که مارکس در سرمایه از بورژوازی می دهد و ذکر این نکته میبرد از آنکه در مرحله معینی از تکامل، تولید کالائی مبدل به سرمایه - داری میشود، و بورژوازی را از راه اقتصادی و نه از راه سیاسی و عامل روبنائی (یعنی اعمال قهر) بنجل های نظامات کهن (اشرافیت و فئودالی) را بدور می افکند، بصورت طبقه حاکمه درمی آید. " بورژوازی صرفا از راه اقتصادی و بدون هرگونه شعبده بازی قهر آمیز موجب این دگرگونی موقع خود و ایجاد طبقه جدید یعنی پرولتاریا گردید " (۷) سپس انگلس توضیح می دهد که بورژوازی بهیچوجه نمی خواست که از کار و عمل خود چنین نتیجه ای بگیرد، اما این نتیجه بطور اجتناب ناپذیری و برخلاف میل او حاصل گردید. " نیروهای مولد خود او از دستگامی که آنها را رهبری می کرد سبقت جسته اند و با الزامی طبیعی تمام جامعه بورژوازی را بسوی زوال یا دگرگونی سوق میدهد و اگر بورژواها اکنون به قهر روی آورده اند تا " موقع اقتصادی " ورشکسته خود را از سقوط نجات دهند، با این وسیله فقط ثابت می کنند که مثل آقای دورینگ اسیر همان اشتباه شده اند که گویا اوضاع سیاسی " علت تعیین کننده " " موقع اقتصادی " می باشد و کاملا مثل آقای دورینگ تصویری می کنند که گویا می توانند بوسیله " اصل متقدم " یعنی به وسیله " قهر بلاواسطه سیاسی " آن " واقعیات ثانوی " یعنی شرایط اقتصادی و تکامل اجتناب ناپذیر را تغییر دهند. " (۸) این سخنان کوتاه انگلس، در عین آنکه رذیله ای است بر تئوری قهر دورینگ و مرز بندی سوسیالیسم علمی و انواع سوسیالیسم تخیلی را روشن می سازد، در عین حال ناگزیری رشد روز افزون پرولتاریا و تشکل او را بعنوان یک طبقه نشان می دهد. انگلس می آموزد که رهائی کارگران (و همه بشریت) از قید مصائب پیشماری که سرمایه برپای آنان افکنده است، با پیکار طبقه اتی پرولتاریای متشکل تحقق می پذیرد و هیچ قدرت ویا نیروی قهری،

قادر به مقاومت در مقابل این ارتش عظیم، بالنده تاریخی، نیست. اما آقای دورینگ علی رغم این ها، وجود آنکه این همه نقش برای " قهر " قائل است و بر این باور است که قهر مولد مالکیت خصوصی و نیز مانع لغو این نوع مالکیت است " قهر " را بطور کلی " شرمطلق " میدانند، و ه نوع اعمال قهر را موجب انحطاط اخلاقی کسب که به اعمال قهر می پردازد می شمارد، و به نقش دیگر قهر، یعنی نقش انقلابی قهر در تار و پود کمترین اشاره ای نمی کند. اما انگلس - برخلاف میل و منافع دورینگ و همه دنباله روار امروز، و بر این نقش قهر کرارا تاکید می ورزد. انگلس قهر را کارا فزای می داند؛ بوسیله آن حرکت اجتماعی راه خود را می گشاید و اشکال سیاسی کهنه را درهم می شکند، و دراکه نوشته های خود، بر ضرورت اعمال این قهر انقلاب قهری تاکید می ورزد و همه جا ضرورت تربیت سیستم تیک توده ها، به قسمی که ب نظریه انقلاب قهری و ناگزیری این انقلاب مطابقت داشته باشد یا فشاری می کند، و از این طریق به حراست از جوهر انقلابی اندیشه ها مارکس در قبال همه سوسیال - رفورمیست ها اقسام اپورتونیست ها و مدافعین منافذ بورژوازی برمی خیزد. سخنان انگلس در باره انقلاب قهری که توسط لنین " به ستایش نامه ای در وصف آن (قهر) تشبیه گشته است چنین است " ... درباره اینکه قوه قهریه در تاریخ نقش دیگری نیز ایفا میکند، (علاوه بر عام شربودن) که همانا نقش انقلابی است درباره اینکه قوه قهریه، بنا به گفته مارکس برای هر جامعه کهنه ای که آستان جامع نوین است، بمنزله ماست، درباره اینکه قوه قهریه آنچنان سلاحیست که جنب اجتماعی بوسیله آن راه خود را هموار می سازد، و شکل های سیاسی و متحجر و مرده را درهم می شکند - درباره هیچیک از اینها آقای دورینگ سخنی نمی گوید. " (۹) انگلس تاکید فراوان بر انقلاب قهری، در پیشگفتار خود در سال ۱۸۹۱ بر کتاب " جنگ داخلی " مارکس درس های کمون را با وضوح شگرفی تلخیص می کند، بر ضرورت مسلح ماندن کارگران تاکید می ورزد، و این نکته را که خلع سلاح کارگران توسط بورژوازی، منجر به شکست آنان می گردد چنین بیان می دارد :

علیه پراکنندگی

در دفاع از وحدت

وتاکتیکی با همه نیروهایی که خود را طرفدار خط مشی "اقلیت" میدانند هستیم. ما هیچ وحدت مخفی و "پنهانکی" با کسی نداریم، نتیجه تلاش مشترک ما و شورایی عالی در زمینه امر وحدت نیز همینکه به نتیجه اولیه بیانجامد، در سطح جنبش اعلام خواهد شد. ما نقاط اشتراک و افتراق خود را بر سر مسائل مختلف، در سطح جنبش به بحث علنی خواهیم گذارد، تا بتوانیم هرچه اصولی تر بیک وحدت تشکیلاتی نیز دست یابیم. "هسته" نیز اگر اندکی در قبال جنبش طبقه کارگر احساس مسئولیت می کند، و نه در حرف بلکه در عمل خود را پیرو برنامه و تاکتیکهای "اقلیت" می داند، با پیدا افکار و عقایدات تجزیه طلبانه را کنار بگذارد، تئوری توطئه را یکبار برای همیشه بدور بریزد، در مباحث مربوط به امر وحدت، فعالانه مشارکت نماید، هر مسئله مورد اختلاف در زمینه مسائل ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی نیز بشکل سازمان یافته و در خدمت امر وحدت علنا در سطح جنبش به بحث گذاشته خواهد شد. باید علیه پراکنندگی و دفاع از وحدت با تمام نیرو مبارزه کرد.

جنگ، صلح، نتایج و چشم انداز!

خاسته بخشیدن به جنگ ارتجاعی، تبدیل جنگ به جنگ داخلی بر علیه رژیم است، اکنون که جنگ متوقف شده و در جبهه ها آتش بس برقرار گشته است و رژیم با عوام فریبی دم از صلح خواهی می زند، کمونیست ها ضمن افشاء این صلح خواهی دروغین با حفظ مضمون شعار تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی علیه رژیم، تاکید می ورزند که صلح واقعی، صلح پایدار و دموکراتیک، در گرو سرنگونی رژیم جمهوری است. توده ها برای تحقق شعارها و خواست های انقلابی خود برای رسیدن به یک صلح دموکراتیک جز تشدید مبارزه علیه رژیم و چیز انقلاب راه دیگری ندارند.

اپورتونیست های توده ای - اکثریتی، از همین موضع به تیره ساختن ذهن کارگران و خدمتگزاران به سرمایه داران مشغول اند. اما تجارب همه انقلابات و تجربه انقلاب ایران، صحت و حقانیت این تزه و ایده های انقلابی انگلس را به ثبوت رسانده است. کمونیست - های ایران، با آموزش و کار بست این - اندیشه ها و تعالیم گرانبهای فردریش انگلس، از طریق گام برداشتن در راه رهایی کارگران و زحمتکشان و تحقق آرمان های کمونیسم و از طریق مبارزه بلاوقفه علیه انواع نظریه پرداز - انی که خود را به لباس مارکسیسم آراسته اند، خاطر انگلس را در نود و سومین سال از دست رفتنش گرامی می دارند.

منابع

- ۱- نامه مارکس به انگلس ۱۸۶۷
- ۲- کا پیتال جلد اول - مارکس
- ۳- پیشگفتار (۱۸۸۸) - پرلودویک فوئر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان - انگلس
- ۴- درس های فلسفی - دورینگ
- ۵- همانجا
- ۶- آنتی دورینگ - انگلس
- ۷- همانجا
- ۸- همانجا
- ۹- دولت و انقلاب - لنین
- ۱۰- همانجا
- ۱۱- همانجا

"کارگران در فرانسه، پس از هرا انقلابی مسلح بودماند"، لذا بورژواهائی که زمام امور دولت را در دست داشتند خلع سلاح کارگران را نخستین فرض خود میدانستند. از اینجاست که پس از هرا انقلاب که بتوسط کارگران به پیروزی میرسد مبارزه نوینی آغاز می گردد و به شکست کارگران می انجامد" (۱۰)

انگلس با دقت و ذکاوت تحسین برانگیز و توجه عمیقی که - و این علاوه بر دانش عظیم او - نشانگر خصائل انقلابی و مبارزه جوئی اوست - به ریزترین مسائل انقلاب مبدول داشته است، نه تنها ضرورت انقلاب قهری، و مسلح ماندن کارگران، بلکه به ضرورت اعمال قهر پس از انقلاب و آنهم از طریق مجسم ترین وسائل و ابزار اعمال قهر، از قبیل توپ و تفنگ و غیره - می پردازد و در مقالاتی که علیه پرودون و دیگر آنارشیست ها که طلب می کردند، "نخستین عملا انقلاب اجتماعی می بایستی الغاتوریته باشد"، بر ضرورت حتمی اعمال این اتوریته و اعمال قهر موه کدا تاکید می کند: "آیا این آقایان هیچگاه انقلاب دیده اند؟ انقلاب بدون شک با اتوریته ترین چیزهای ممکنه است. انقلاب عملی است که در آن، بخشی از اهالی بوسیله تفنگ، سرنیزه، توپ یعنی با وسائل فوق - العاده با اتوریته ای اراده خود را به بخش دیگر تحمیل می نماید و حزب پیروزمند با ضرورت مجبور است سیادت خود را بوسیله آن حس رعبی که که اسلحه وی در دلها می مرتجعین ایجاد می کند، حفظ نماید..." (۱۱)

اگر زمان مارکس و انگلس چنین ایده ها و افکار درخشانی، بدو خصومت امثال لاسال، پرودون، دورینگ و بعدا نوتسکی، پله خانف و امثال این ها را از موضع دفاع از منافع بورژوازی برمی انگیخت، بعدها و به تناسب گسترش دامنه نفوذ آن به درون کارگران و زحمتکشان، این پدیده عمومیت بیشتری یافت و عموم احزاب و دسته جات سوسیال - رفورمیست و اپورتونیست به شیوه های مختلفی به مخالفت مستقیم و غیرمستقیم با آن برخاستند و با تجدید نظر و تحریف مارکسیسم - لنینیسم، تلاش کردند اصول مبارزه طبقاتی را از ایده های انقلابی آن تهی سازند و افکار و عقاید بورژوازی را به درون جنبش کارگری رسوخ دهند.

در ایران نیز سال ها است که

پیکه است خون من، در دست کارگر
داس است خون من، در دست پرزگر

- * حسین الهیاری
- * فرزاد صیامی
- * فرخ سپهری
- * فرامرز شریفی
- * ابراهیم جلالی
- * زهرا فرمانبردار
- * عظیم سرعتی
- * گودرز همدانی
- * ونداد ایمانی
- * فیروز صدیقی
- * ایوب ملکسی
- * بیژن مجنون
- * جواد کاشی
- * احمد زیبرم
- * حسن کههل
- * مهدی یوسفی

انگلس و نقش قهر در تاریخ (بمناسبت نود و سومین سالگرد مرگ فردریش انگلس)



روز پنجم آگوست، برابر ۱۴ مرداد، مصاف بود با درگذشت فردریش انگلس، هم‌رزم و هم مرام کارل مارکس و بنیان‌گذار سوسیالیسم علمی. همان‌طور که نام مارکس، به‌طور بلاواسطه انگلس را تداعی می‌کند، نام بردن از انگلس نیز با ذکر بلافاصله نام مارکس همراه است و این بخاطر خدمات بی‌سابقه، کار بیدریغ و مشترک آنها در پایه‌گذاری و تدوین سوسیالیسم علمی است. افکار و اندیشه‌های سترگی که را هنمای عمل کمونیست‌ها در راه رها می‌کارگران سراسر جهان از قید بندگی و نظام مزدوری، و تعالی جامعه بشری است. انگلس دوست‌دیرین مارکس و داماد - در صفحه ۲۷

موج جدید اعدام و تیرباران در زندانها

هرچه بروخامت و وضع رژیم جمهوری اسلامی افزوده می‌شود، هرچه شکست سیاستهای ارتجاعی رژیم عیان‌تر می‌گردد و هرچه موج اعتراض و مبارزه توده‌ها گسترش بیشتری می‌یابد، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی درواپسین لحظات حیات‌ننگین‌اش هارترو عنان گسیخته‌تر عمل می‌کند و به دامنشانه‌ترین و وحشیانه‌ترین شیوه‌های سرکوب و اختناق متوسل می‌شود تا مرگ محتوم خود را چندصباحی دیگر به تاخیر بیندازد.

طی یکماه گذشته در تخیمان جمهوری اسلامی موج جدیدی از اعدام‌های دسته‌جمعی را در زندانها برآه انداخته‌اند. روز بیست و نهم تیرماه ۷ تن از زندانیان سیاسی به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. حکم اعدام دهها تن دیگر در بیدادگاه‌های رژیم به تأیید رسیده، ملاقات زندانیان سیاسی زندانهای تهران با خانواده‌هایشان تا آخر مردادماه لغو شده است و در تخیمان در پاسخ اعتراض خانواده‌های زندانیان سیاسی با وقاحت و بیشرمی عنوان کرده‌اند: "مشغول پاکسازی زندان هستیم". اخبار فوق و کلیه شواهد موجود حاکی از آن است که در تخیمان دور دیگری از توحش و بربریت را علیه زندانیان سیاسی سازمان

داده‌اند. کلیه شواهد حاکی از آن است که اگر به این رژیم سفاک و درنده‌خو فرصت داده شود، گروه‌های دیگری از زندانیان سیاسی را به جوخه‌های تیرباران و جوخه‌های دار خواهد سپرد. رژیم جمهوری اسلامی در آخرین لحظات حیات خود، زمانیکه شاه‌آباد است که شکست در جنگ، پوسیدگی درونی رژیم را نزدیک‌تر کرده‌اند آشکارتر نموده و هر لحظه احتمال فوران خشم توده‌ها وجود دارد، قصد دارد با اعدام و تیرباران، روحیه مقاومت و پایداری زندانیان سیاسی را درهم بشکند و توده‌ها را مرعوب سیاستهای تروریستی خود سازد. در چنین شرایطی توده‌های مردم ایران، خانواده‌های زندانیان سیاسی و مردم مبارز و آگاه باید به دفاع از جان زندانیان سیاسی برخیزند. کلیه سازمانها و نیروهای انقلابی موظفند با افشاگریهای بی‌امان، با سازماندهی حرکات اعتراضی علیه ددمنشی‌های جمهوری اسلامی، نگذارند تعداد دیگری از فرزندان کارگران و زحمتکشان ایران، قربانی توحش و تروریسم آشکار جمهوری اسلامی گردند. دفاع از جان زندانیان سیاسی و افشاگری و اعتراض علیه جنایات جمهوری اسلامی، یک وظیفه انقلابی است.

گرامی باد خاطر شهدای مردادماه
سازمان رفقا:

- * قدرت‌الله (مجید) شاهین سخن
- * عباس جمشیدی رودباری
- * ابوالقاسم رشوند سرداری
- * هادی حسین‌زاده کرمانی
- * مرتضی (امیر) فاطمی
- * محمد صفاری آشتیانی
- * عبدالکریم عبدالله پور
- * محمد رسول عزیزیان
- * جهانبخش پایداری
- * جمیل اکبری آذر
- * مهدی فضیلت کلام
- * زین‌العابدین رشتچی
- * جمشید پورقاسمی
- * سعید میرشکاری
- * مسعود جعفرپور
- * هرمز گرجی بیانی
- * یوسف کشنی زاده
- * داریوش شفاهیان
- * عباسعلی شریفیان
- * غلامرضا بانژاد
- * فریدون شافعی

در صفحه ۲۹

برای تماس با:

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

نامه‌های خود را در نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه‌هایتان را به آدرس زیر پست کنند

Post Fach 302921
1000 Berlin 30
West Germany

کسب‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورنظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

Jalali
201964 M
Crédit Lyonnais
29 Bd. Jules-Ferry
75011 - Paris
FRANCE

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق